



سبک زندگی

پیشخوان شماره ۲۰۵

در کلام حضرت آیت الله خامنه‌ای



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

- ۷ / اصلاح فضای زندگی با ارزشهای اسلامی، سیره پیامبر(ص)
- ۱۷ / ترس دشمن از استقلال فرهنگی جمهوری اسلامی ایران
- ۲۵ / حرکت به سمت حیات طیبه الهی و اسلامی
- ۳۱ / سه صحنه مهم در زندگی پیامبر(ص)
- ۳۷ / پرورش مردم با خلیقات اسلامی؛ بزرگترین دستاورد نظام
- ۴۵ / پشتیبانی فرهنگ بر پایه‌های مستحکم و قوی، تضمین
- ۵۵ / امیرالمؤمنین(علیه السلام) اسوه تمام مسلمین است
- ۶۳ / «اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی» پیامبر(ص)
- ۷۳ / امیرالمؤمنین(ع) اسوه‌ای برای همه دوران زندگی
- ۸۱ / سبک زندگی بخش حقیقی تمدن اسلامی / آسیب شناسی
- ۹۵ / قراردادن سبک زندگی منطبق با قرآن

پیشروی کشور در همه زمینه‌ها





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایتهای سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایتهای گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۶/۰۵/۱۳۹۱)

اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بُروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد. پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.



اصلاح فضای زندگی با ارزشهای اسلامی، سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله)

- ❖ روشی برای رشد اخلاق صحیح اسلامی در جامعه
- ❖ روش‌های پیامبر (ص) در اصلاح جامعه:
- ❖ ۱- ایجاد فضای سالم و خوشبینی بین مردم
- ❖ نهی مردم توسط پیامبر از حرفهای درگوشی و سوءظن
- ❖ ماجرای حادثه‌ی «افک»
- ❖ دستور قرآن نسبت به گوینده و شنونده شایعه
- ❖ تکلیف امروز ما در جامعه
- ❖ ۲- تلاش برای زدودن دشمنیها و کینه‌ها از دل‌های مردم
- ❖ همکاری و همدردی و دلسوزی و محبت متقابل بین مسلمانها
- ❖ داستان عرب بیابانگرد و پیامبر
- ❖ دور کردن مسلمانها از کینه و حقد نسبت به هم
- ❖ ۳- ایجاد عقد اخوت بین مسلمانها
- ❖ و...

اصلاح فضای زندگی با ارزشهای اسلامی، سیره پیامبر (ص) *

❏ روشی برای رشد اخلاق صحیح اسلامی در جامعه

بحثی را که امروز در خطبه‌ی اول مطرح خواهیم کرد، نگاهی اجمالی و کلی به سیره‌ی رسول خداست. در ابتدا لازم است ولادت باسعادت آن بزرگوار و سبط معظم او - امام صادق (علیه الصلاة والسلام) - را به همه‌ی شما و ملت ایران و همه‌ی ملت‌های مسلمان تبریک عرض کنم. نکته‌ی بی‌که امروز در بحث زندگی رسول اکرم (ص) مورد نظر من می‌باشد، عبارت از این مطلب است که پیامبر اسلام برای آن که ارزشها و اخلاق اسلامی کاملاً در جامعه جابفتند و با روح و عقاید و زندگی مردم مخلوط و ممزوج بشود، فضای زندگی را با ارزشهای اسلامی آغشته می‌کرد. یک وقت کسی دستور می‌دهد یا توصیه می‌کند که مثلاً مردم حسن خلق و گذشت و صبر و استقامت در راه خدا داشته باشند و ظلم نکنند و دنبال اقامه‌ی عدل و داد باشند؛ یعنی توصیه و دستور دادن و تعلیم دادن مطرح است - که البته کار لازمی است و پیامبر اسلام هم تعلیم می‌داد یعلمهم و درس معرفت و زندگی به مردم می‌آموخت - اما یک وقت مطلب از یاد دادن بالاتر است؛ یعنی معلم کاری می‌کند و رفتاری در پیش می‌گیرد که این اخلاق و وظیفه‌ی اسلامی، در جامعه به شکل رنگ ثابت درمی‌آید، با عقاید غلط مردم به مقابله برمی‌خیزد، با احساسات جاهلی و ته‌مانده‌های رسوب کرده‌ی اخلاق غیراسلامی مبارزه می‌کند و مقابل می‌شود، به جامعه و مردم شوک وارد می‌کند و در مقاطع مناسب و باروشهای مناسب، کاری می‌کند که فضای جامعه و محیط زندگی مردم، با این صفت و اخلاق و روش خوب کاملاً ممزوج می‌شود. اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به وجود آورد، محتاج همین روش است.

شاید در چند آیه‌ی قرآن که «یزکیهم» پس از «یعلمهم» یا قبل از آن بیان شده است، مراد از تزکیه در این آیات

همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهر کردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیبی که به مریض خود فقط نمی گوید این کار را بکن و این کار را نکن، بلکه او را در محل مخصوصی قرار می دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می دهد و می خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می گیرد. پیامبر اکرم (ص)، چنین وضعیت و روشی را در طول بیست و سه سال نبوت دنبال می کردند؛ مخصوصاً در ده سالی که در مدینه زندگی می کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود.

🕌 روش های پیامبر (ص) در اصلاح جامعه:

من، چند مثال و نمونه را آماده کرده ام تا مطرح بکنم. این، برای امروز مادر نظام اسلامی خیلی مهم است؛ هم برای آحاد مردم و هم بخصوص برای مسؤولان و کسانی که با جمعی سر و کار دارند و مجموعه یی از مردم به دهان آنها نگاه می کنند و به حرف آنها گوش می دهند. ما باید توجه کنیم که اگر بخواهیم آن ته مانده ها و پس مانده های اخلاق دوران طاغوت را - که برای رشد و تعالی ما بسیار هم مضر است - از خودمان دور کنیم و بزداایم، چاره یی نیست جز این که در زندگی خود، همین روشهای رسول اکرم را با شجاعت و قاطعیت عمل کنیم .

🕌 ۱- ایجاد فضای سالم و خوشبینی بین مردم

یک مثال، به ایجاد فضای سالم و دور از تعصبات جاهلانه در محیط زندگی مردم مربوط است. می دانید که همه ی ملتها همین طور هستند و جز افرادی که از لحاظ معرفت، به سطح خیلی بالایی رسیده باشند، وضعیتشان این گونه است که در موارد زیادی تعصبات و غرضها و مرضها و حقدها و امثال آن، بر زندگی آنها حکومت می کند و مردم را از رفتار عادلانه و حق باز می دارد و فضا را فضای ناسالم می کند. باید این فضا را سالم کرد. برای ایجاد فضای سالم و ایجاد خوشبینی میان مردم، رسول اکرم (ص) غیر از توصیه هایی که داشتند، روشهایی را هم اعمال می کردند. بخصوص در آن دوران که این مسأله بسیار مهم بود؛ چون اعراب جاهلی بین خودشان و نسبت به هم، حقدها و سوءظنهای زیاد و تعصبات قبیله یی و فامیلی بسیاری داشتند و پیامبر اکرم (ص) باید اینها را از دلهای مؤمنین بیرون می کشید و دلهای آنها را نسبت به یکدیگر پاک و صاف و روشن می کرد.

🕌 نهی مردم توسط پیامبر از حرفهای درگوشی و سوءظن

روایتی از پیامبر اکرم نقل شده که فرمود: «لایبلغنی احد منکم عن احد من اصحابی شیئاً فانتی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر»^۱. پیش پیامبر می آمدند و از یکدیگر بدگویی می کردند و چیزهایی را درباره ی یکدیگر می گفتند؛ گاهی راست و گاهی هم خلاف واقع. پیامبر اکرم (ص) به مردم فرمودند: هیچ کس درباره ی اصحاب به من چیزی نگوید. دایماً نزد من نیایید و از همدیگر بدگویی کنید. من مایلم وقتی که میان مردم ظاهر می شوم و به میان اصحاب خود می روم، «سلیم الصدر» باشم؛ یعنی با سینه ی صاف و پاک و بدون هیچ گونه سابقه و

بدبینی به میان مسلمانها بروم. این، سخنی از پیامبر و دستوری درباره‌ی مسلمانها نسبت به شخص آن حضرت است. ببینید چه قدر این رفتار رسول اکرم (ص) کمک می‌کند به این که مسلمانها احساس کنند که در جامعه و محیط اسلامی، باید بدون سوءظن و با خوشبینی با افراد برخورد کرد. در روایات داریم که وقتی حاکمیت با شر و فساد است، به هر چیزی سوءظن داشته باشید؛ اما وقتی حاکمیت با خیر و صلاح در جامعه است، سوءظن‌ها را رها کنید، به یکدیگر حسن ظن داشته باشید، حرفهای هم را با چشم قبول بنگرید و گوش کنید، بدیهای یکدیگر را نبینید و خوبیهای هم را مشاهده کنید.

بین مسلمانها رسم بود که نزد پیامبر می‌آمدند و در گوش آن حضرت حرفهایی می‌زدند و به صورت نجوا، حدیث مخفی و محرمانه‌یی را می‌گفتند که آیه‌ی شریفه نازل شد و مردم را از نجوا و درگوشی با پیامبر نهی کرد؛ چون در دیگر مسلمانها ایجاد سوءظن می‌کرد.

✎ ماجرای حادثه‌ی «افک»

در این ردیف، آن خاطره و حادثه‌یی که خیلی مهم است و من بارها آن را در ذهن خود مرور کردم و به آیات این حادثه در قرآن مراجعه کردم، حادثه‌ی «افک» است. در سوره‌ی مبارکه‌ی نور، چند آیه مربوط به همین حادثه می‌شود. حادثه‌ی «افک» به طور خلاصه این است که یکی از همسران پیامبر، در یکی از جنگها از قافله عقب افتاده بود. پیامبر، آن همسرشان را به میدان جنگ برده بودند، وقتی که برمی‌گشتند و می‌آمدند، او را ندیدند. حالا به هر جهتی، یا آن مخدره خواب مانده بود و یا به دنبال حاجتی رفته بود. مسلمانها آمدند، یک وقت دیدند که همسر پیامبر در میان آنها نیست. مردی از مسلمانها پیدا شد و همسر پیامبر را به مدینه آورد.

حالا آن زن، کدامیک از همسران پیامبر بوده، بین اهل سنت و شیعه اختلاف است. شیعه در روایاتشان می‌گویند «ماریه‌ی قبطیه» بوده و اهل سنت می‌گویند «عایشه» بوده است. این، تعیین بحث انحرافی در روزگار ماست که بگوییم کدامیک از زنان پیامبر بوده است. اصلاً قضیه این نیست که ما بخواهیم ببینیم کدام زن پیامبر بوده که این آیات درباره‌ی تهمت به او نازل شده است. مسأله، مسأله‌ی دیگری است؛ یک دستور اخلاقی اجتماعی بسیار مهم است.

بعد از آن که این مخدره به مدینه برگشت، بعضی از افراد هرزه‌گو و یاوه‌گو، زمزمه‌یی را میان مردم انداختند که این خانم کجا بود و چرا عقب‌ماند و این شخصی که او را آورد، چه کسی بود؟! بدون این که تصریح کنند و تهمت مشخصی را متوجه نکنند، زمزمه و شایعه‌یی را در میان مردم پخش کردند. مسأله این نیست که آن مخدره، زن پیامبر است و باید او را احترام کرد؛ در آیات قرآن، مسأله چیز دیگری است.

✎ دستور قرآن نسبت به گوینده و شنونده شایعه

آیات سوره‌ی نور درباره‌ی «افک» - یعنی همین سخن دروغی که منافقان و بدخواهان و افراد ناسالم در جامعه پخش و شایع می‌کردند - به شدت حساسیت نشان می‌دهد و چند آیه‌ی پی‌درپی، بالحن بسیار تندی خطاب

به مسلمانها ذکر می شود که چرا وقتی شما این شایعه را شنیدید، نسبت به گوینده‌ی آن شدت عمل بخرج ندادید - مستفاد از آیات این است - و چرا این شایعه را قاطعاً رد نکردید.

در این آیه، دو جا جمله با «لولا» شروع می شود. اهل ادبیات عرب توجه دارند که «لولا»ی تحذیریه وقتی به کار می رود که انسان می خواهد با کمال شدت و توبیخ کامل، به مخاطب خود بگوید: چرا این کار را نکردید؟ «لولا ان سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيرا و قالوا هذا افک مبین»^۱: چرا وقتی که شما مسلمانها (مؤمنین و مؤمنات) این شایعه را شنیدید، به یکدیگر حسن ظن نشان ندادید و به طور قاطع نگفتید که این دروغ است؟ یک جای دیگر می فرماید: «ولولا ان سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم»^۲: چرا وقتی که این شایعه را شنیدید، نگفتید که ما حق نداریم این شایعه را تکرار کنیم؟ این، یک بهتان بزرگ است. بعد در آخر این آیات هم می فرماید: «یعظکم الله ان تعودوا المثل له ابدان کنتم مؤمنین»^۳. یعنی خدا به شما موعظه و نصیحت می کند که هرگز دیگر گرد چنین شایعه‌هایی نگردید و دیگر چنین حادثه‌یی میان جامعه‌ی اسلامی به وجود نیاید؛ اگر مؤمن هستید. یعنی شرط ایمان این است.

تکلیف امروز مادر جامعه

همان طور که اشاره کردم، مسأله این نیست که این شخص، همسر پیامبر بود. اگر همسر پیامبر هم نبود، همین عتاب و خطاب و همین تکلیف برای مؤمنین وجود داشت. لذا در اسلام این گونه است که اگر کسی، کس دیگری را به بعضی از تهمتهای خاص متهم کند، اگر نتواند آن را با چهار شاهد عادل ثابت کند، خود تهمت زنده محکوم است که بر او حد جاری بشود. این طور نیست که شما حرفی را همین طور وسط فضا بیندازید و ذهنها را مشوب و دلها را نگران و ناراحت کنید و اگر توانستید ثابت کنید که ثابت کرده‌اید و اگر هم نتوانستید، سرتان را بگیرد و به راه خود بروید! نه، اگر نتوانستید برخی از تهمتهایی را که بر طبق آنها حد به مجرم زده می شود، ثابت کنید، خود شما بایستی به خاطر زدن این تهمت، حد بخورید و مجازات بشوید.

به نظر من، این حادثه‌ی عظیمی در تاریخ اسلام و زمان پیامبر است که به این وسیله در محیط اسلامی، ریشه‌ی شایعه‌پراکنی در مسایل شخصی افراد - که موجب سوءظن و بدبینی نسبت به یکدیگر می شود و محیط و فضا را ناسالم می کند - کنده شد. اسلام، این گونه است. پس، یکی از کارهای رسول اکرم (ص) این بود که فضای جامعه را یک فضای مهربان و سرشار از مهر و محبت بسازد تا همه‌ی مردم در آن، نسبت به یکدیگر محبت بورزند و به چشم حسن ظن و خوشبینی به یکدیگر نگاه کنند. امروز هم تکلیف ما همین است.

۲- تلاش برای زدودن دشمنیها و کینه‌ها از دل‌های مردم

یک مورد و نمونه‌ی دیگر از همین تلاش فضا سازی پیامبر این بود که دشمنیها و کینه‌ها را از دل‌های مردم بزدايد. در مورد قبلی، ایجاد حسن ظن و فضای سالم بود؛ ولی در این مورد، مسأله بالاتر از این است. یعنی باید مسلمانان در جامعه‌ی اسلامی، از حالت بی تفاوتی نسبت به یکدیگر خارج بشوند. این که مسلمانها با هم کاری



نداشته باشند و هر کسی برای خود، دنیای جداگانه‌ی بی باشد و کاری به کار مسلمانهای دیگر نداشته باشد، در اسلام پسندیده نیست و یکی از فصول زندگی رسول اکرم این بود که این فضای بی تفاوتی را، به فضای محبت و همکاری و برادری و ایجاد یک مجموعه‌ی همکار با یکدیگر تبدیل کند. این، همان چیزی است که امروز هم در نظام خود، به او احتیاج داریم.

🕌 همکاری و همدردی و دلسوزی و محبت متقابل بین مسلمانها

مسلمانها نسبت به یکدیگر، باید با علاقه و دلسوزی و بدون ذره‌یی بی تفاوتی، سروکار داشته باشند. این طور نیست که اگر شما دیدید مسلمانی مورد ابتلا به حادثه‌ی بی قرار گرفته است، از کنار او بی تفاوت بگذرید. نه، همکاری و همدردی و دلسوزی و محبت متقابل بین مسلمانها، یکی از کارهای بزرگ رسول اکرم (ص) بود. آن بزرگوار، تا آن جا که حضور داشت و در سعه‌ی وجودش بود، نمی گذاشت که در جامعه‌ی اسلامی، مسلمانها - حتی در یک مورد - نسبت به کسی بغض و کینه و عداوت داشته باشند. یعنی پیامبر با حکمت و حلم خود، حقیقتاً یک محیط شیرین و سالم و فضای آغشته به محبت را به وجود می آورد.

🕌 داستان عرب بیابانگرد و پیامبر

نقل کرده‌اند که عرب بیابانگردی - که از تمدن و شهرنشینی و آداب معاشرت و اخلاق معمولی زندگی چیزی نمی دانست - با همان خشونت صحراگردی خود، به مدینه آمد و خدمت پیامبر رسید. آن حضرت، در میان اصحاب خود - حالا یاد مسجد و یاد در گذرگاهی - بودند. او، از ایشان چیزی خواست که پیامبر هم به او کمکی کردند و مثلاً پول و غذا و لباسی به او دادند. بعد که این را به او بخشیدند، به او گفتند: حالا خوب شد؟ من به تو نیکی کردم؟ راضی هستی؟ آن مرد، به خاطر همان خشونت صحراگردی خود و صراحت و بی تعارفی‌یی هم که این گونه افراد دارند، به خاطر آن که ظاهراً این محبتها کمش بوده است، گفت: نه، هیچ کاری انجام ندادی و هیچ محبتی نکردی و اصلاً این چیزی نبود که تو به من دادی!

طبعاً این گونه برخورد خشن نسبت به پیامبر، در دل اصحاب یک چیز ناخوشایند سنگینی بود. همه عصبانی شدند. چند نفری که اطراف پیامبر بودند، خواستند با عصبانیت و خشم، به این عرب چیزی بگویند و عکس‌العملی نشان بدهند؛ اما پیامبر فرمود: نه، شما به او کاری نداشته باشید، من با او مسأله را حل خواهم کرد. از جمع خارج شدند و این اعرابی را هم با خودش به منزل بردند. معلوم می شود که پیامبر در آن جا چیزی نداشتند که به او بدهند؛ و الاً بیشتر هم به او می دادند. او را به منزل بردند و باز چیزهای اضافه‌ی بی - مثلاً غذا یا لباس یا پول - به او دادند. بعد به او گفتند: حالا راضی شدی؟ گفت: بله. مرد، در مقابل احسان و حلم پیامبر شرم‌منده شد و اظهار رضایت کرد. پیامبر (ص) به او فرمودند: تو چند لحظه‌ی پیش، در مقابل اصحاب من حرفهایی زدی که آنها دلشان نسبت به تو چرکین شد. دوست داری برویم همین حرفهایی که به من گفتی و اظهار رضایت کردی، در مقابل آنها بگویی؟ گفت: بله، حاضرم. بعد پیامبر (ص) شب همان روز یا فردای آن روز،

این عرب را برداشتند و در میان اصحابشان آوردند و گفتند: این برادر اعرابیمان خیال می‌کند که از ما راضی است؛ اگر راضی هستی، بگو. او هم بنا به ستایش پیامبر (ص) کرد و گفت: بله، من خوشحال و راضیم و - مثلاً - از رسول اکرم خیلی متشکرم؛ چون ایشان به من محبت کردند. این سخنان را گفت و رفت. بعد که او رفت، رسول اکرم (ص) رو به اصحابشان کردند و فرمودند: مَثَل این اعرابی، مَثَل آن ناقه‌یی است که از گله‌یی که چوپانی آن را می‌چراند، رمیده و جدا شده باشد و سر گذاشته، به بیابان می‌دود. شما دوستان من، برای این که این شتر را بگیری و او را به من برگردانید، حمله می‌کنید و از اطراف، دنبال او می‌دوید. این حرکت شما، رمیدگی او را بیشتر و وحشتش را زیادتر می‌کند و دستیابی به او را دشوارتر خواهد کرد. من نگذاشتم شما او را بیشتر از آنچه که رمیده بود، از جمع ما برمانید. با محبت و نوازش، دنبال او رفتیم و به گله و جمع خودمان برگرداندم. این، روش پیامبر (ص) است.

🌸 دور کردن مسلمانها از کینه و حقد نسبت به هم

رسول اکرم، به هیچ عنوان نمی‌خواهد که در فضای زندگی جامعه‌ی اسلامی و در میان مسلمانها، اندکی کینه و حقد و دشمنی باشد. او، در ایجاد محبت و صمیمیت بین مردم سعی داشت. حتی آن وقتی که دایره‌ی اسلام وسیعتر شد و رسول اکرم مکه را هم گرفتند، مردم آن شهر را عفو کردند. مردم مکه همان کسانی بودند که پیامبر را از شهر خود بیرون کرده بودند. پیامبر، از همان اهالی مکه، سیزده سال ناراحتی تحمل کرده بود و زجر کشیده بود. بعد هم چندین جنگ با ایشان کرده بودند و چه قدر از مسلمانها را کشته بودند و متقابلاً مسلمانها هم از آنها کشته بودند. اگر قرار بود که اینها با همان وضعیت، میزبان لشکر فاتح رسول خدا می‌شدند، تا سالهای متمادی امکان این که بین اینها آشتی برقرار بشود، وجود نداشت. لذا به مجرد این که پیامبر وارد مکه شد، اعلام عمومی کرد که: «انتم الطلقاء»؛ یعنی من همه‌ی شما را آزاد و عفو تان کردم. او، قریش را عفو کرد و تمام شد.

🌸 ۳- ایجاد عقداخوت بین مسلمانها

یکی از کارهایی که پیامبر شاید در همان ماههای اول ورود به مدینه انجام دادند، ایجاد عقداخوت بین مسلمانها بود؛ یعنی مسلمانها را با هم برادر کردند. این که می‌گوییم با هم برادر هستیم، در اسلام یک تعارف نیست؛ یعنی حقیقتاً مسلمین نسبت به یکدیگر، دارای حق برادری هستند و نسبت به هم طلبکارند؛ همچنان که برادران نسبت به هم، مدیون یکدیگر هستند و باید نسبت به هم، حقوق متقابلی را عمل کنند. پیامبر، این را عملی کرد. او، مسلمانها را دو به دو با هم برادر کرد و طبقات و خانواده‌های اینها و اشرافیگری اشراف مدینه و قریش را رعایت نکرد. غلام سیاهی را با یک شخص بزرگ و آزاد شده‌یی را با یک آقازاده‌ی معروف بنی‌هاشم یا قریش برادر کرد. به هر حال این برادری ابعاد مختلفی داشت که یکی از مهمترین ابعاد آن، همین بود که مسلمانها نسبت به هم احساس برادری بکنند. یک مثال دیگر می‌زنم تا نشان بدهم که پیامبر (ص) چگونه فضای جامعه را با ارزشهای اسلامی می‌آغشت. در اسلام - منهای عقاید و سلايق سیاسی و خط و ربط و بقیه‌ی امور - این روح وفاداری و



حق شناسی و پاس زحمات و خدمات افراد را داشتن است که مهم می باشد و در سلامت جامعه بسیار مؤثر است و پیامبر عملاً روی آن زیاد تکیه می فرمودند. ایشان، صرفاً به زبان اکتفا نمی کردند و مثلاً بفرمایند پاس عهد و پیمان و حق شناسی نسبت به یکدیگر را داشته باشید؛ بلکه در عمل هم این فضا را به وجود می آورند.

🕌 جبران احترام و تکریم پادشاه حبشه

در حدیثی دیدم که هیأتی از سوی نجاشی - پادشاه حبشه - نزد رسول اکرم در مدینه آمدند که لابد پیامی بیاورند؛ همچنان که بین دولت‌ها معمول و متداول است. نجاشی در کشور حبشه پادشاه بود و هم مثل خیلی دیگر از سلاطین و امرایی که در آن روز در اطراف دنیا بودند، مسیحی و غیر مسلمان بود؛ اما وقتی که هیأت حبشی آمدند، دیدند خود پیامبر (ص) از جا بلند شدند و برای این هیأت مشغول پذیرایی شدند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! ما که هستیم، اجازه بدهید ما پذیرایی کنیم. فرمود: نه، آن وقتی که مسلمانها به حبشه هجرت کردند، پادشاه اینها نسبت به مسلمانها احترام و تکریم زیادی کرد؛ من می خواهم جبران کنم. این، حق شناسی است. لذا شما می بینید که پیامبر اکرم در زمان حیات خود، هر چند با کفار قریش جنگهای زیادی داشتند و چند جنگ هم علیه امپراتور روم شرقی - که منطقه‌ی شامات و فلسطین در آن دوران متعلق به او بود - به راه انداختند و در جنگهای یرموک و موته و تبوک شرکت کردند و تا آن نقاط مشغول جهاد و فتوحات و کشور گشایی بودند؛ اما هیچ لشکر کشی بی به طرف حبشه نکردند و به آن طرف نرفتند.

این طور نبود که هر پادشاهی که ایمان اسلامی را قبول نمی کرد، پیامبر با او جنگ داشته باشد. نه، عهدشناسی و حق شناسی و پاس محبت‌های نجاشی، تا دوران حکومت اسلامی و آن وقتی که پیامبر رئیس نظام اسلامی هم می شود، همچنان باقی است. از این قبیل، در زندگی رسول اکرم (ص) زیاد است که اگر بخواهیم هر کدام از این موارد را ذکر کنیم، طولانی می شود.

🕌 ۴- رعایت حق شناسی بعد از سالها

یک مورد دیگر را هم مطرح کنم: در دوران حکومت اسلامی، زنی در مدینه به دیدن پیامبر آمد. اصحاب دیدند که رسول اکرم (ص) نسبت به این زن خیلی اظهار محبت کرد و احوال خود و خانواده اش را پرسید و با کمال صمیمیت و محبت با او رفتار کرد. بعد که آن زن رفت، پیامبر برای رفع تعجب اصحاب فرمودند که این زن در زمان خدیجه (دوران اختناق و شدت در مکه) به منزل ما رفت و آمد می کرد. لابد در زمانی که همه، یاران پیامبر را محاصره کرده بودند و خدمت حضرت خدیجه (سلام الله علیها) - همسر مکرم پیامبر - نمی آمدند، این خانم آن وقت با خدیجه رفت و آمد می کرده است. در این روایت هم ندارد که این زن، مسلمان شده بود. نه، احتمالاً این زن هنوز هم مسلمان نبود، اما به صرف این که در گذشته چنین خصوصیتی داشته و چنان صمیمیت و محبتی را ابراز می کرده است، پیامبر اکرم سالها بعد از آن، این حق شناسی را رعایت می کردند.

۵- ایجاد فضای کار و تلاش

یک نمونه‌ی دیگر هم، همین مسأله‌ی ایجاد فضای کار و تلاش در جامعه است که پیامبر اکرم به این که دستور بدهند مردم باید کار و تلاش کنند، اکتفا نمی‌کردند. ایشان، با روشهای مختلف، روحیه‌ی کار و تلاش را در مردم زنده می‌کردند و گاهی اگر جوانی را مشاهده می‌کردند که بی‌کار است، می‌فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الشَّابَّ الْفَارِغَ»^۵: خدا از جوانی که عمر خود را تلف می‌کند و به بی‌کاری می‌گذراند، خوشنود نیست.

جوانی که از چشم پیامبر افتاد!

در روایتی دارد که رسول اکرم (ص) وقتی جوانی را می‌دیدند که «کان یعجبه» و از اندام و سلامت و جوانی او خوششان می‌آمد، از او دو سؤال می‌کردند و می‌پرسیدند: از دواج کردی و آیا شغلی داری یا نه؟ اگر آن جوان می‌گفت از دواج نکردم و شغلی ندارم، پیامبر می‌فرمود: «سقط من عینی»: این جوان از چشمم افتاد. او، با این‌طور روشها و برخوردها، مردم را به اهمیت کار و تلاش متوجه می‌کرد.

مذموم بودن انجام کارها توسط دیگران

یک وقت، چند نفر خدمت رسول اکرم آمدند و از شخصی تعریف کردند و گفتند: یا رسول الله! ما با این مرد همسفر بودیم و او مرد بسیار خوب و پاک و باخدایی بود، دایماً عبادت می‌کرد، در هر منزلی که فرود می‌آمدیم، از لحظه‌ی فرود تا وقتی که مجدداً سوار می‌شدیم، او مشغول نماز و ذکر و قرآن و اینها می‌شد. وقتی که این تعریفها را کردند، پیامبر (ص) با تعجب از آنها سؤال کردند: پس چه کسی کارهایش را می‌کرد؟ کسی که وقتی از مرکب پیاده می‌شود، دایم مشغول نماز و قرآن است، چه کسی غذای او را می‌پخت؟ چه کسی وسایل او را فرود می‌آورد و سوار می‌کرد؟ چه کسی کارهایش را انجام می‌داد؟ اینها در جواب گفتند: یا رسول الله! ما با کمال میل، همه‌ی کارهای او را انجام می‌دادیم. پیامبر فرمود: «کلکم خیر منه»: همه‌ی شما از او بهترید. این که او کار خودش را انجام نمی‌داد و به دوش شما می‌انداخت و خود مشغول عبادت می‌شد، موجب نمی‌شود که او مرد خوبی باشد. مرد خوب، شما هستید که کار و تلاش می‌کنید و حتی کار دیگری را هم شما به عهده می‌گیرید.

احساس وظیفه همه مردم نسبت به آینده کشور

با این‌گونه روشها، فضای زندگی در جامعه‌ی اسلامی، از علاقه‌ی به کار و تلاش زندگی پُر می‌شود. همه‌ی این مواردی که مطرح کردم، امروز مورد ابتلا و احتیاج ماست. همه‌ی مردم مسلمان در ایران و جامعه‌ی اسلامی، باید نسبت به سرنوشت کشور و بازسازی آن، احساس وظیفه کنند. هیچ کس نباید در کاری که انجام می‌دهد، هدف سازندگی جامعه‌ی اسلامی را فراموش کند؛ ولو کاری که شما می‌کنید، برای زندگی خودتان باشد. همه‌ی مردم حق دارند برای اعاش و زندگی و تأمین آتیه‌ی شخصی و خانوادگی خود کار کنند؛ اما در این تلاش و کاری که انجام می‌دهید، مسأله‌ی سازندگی کشور هم باید مورد نظر باشد. یعنی اگر کاری که شما انجام می‌دهید، برای

خود شما خوب است، اما برای ایران مضر و برای سازندگی کشور بد و مزاحم است، این کار شما نامطلوب است و درست نمی‌باشد. همه باید احساس کنند که نسبت به سرنوشت جامعه تکلیف دارند؛ آن تکلیف را جستجو و پیدا کنند. در کار شخصی خود - چه کار فرهنگی، چه کار اداری، چه کار تجاری، چه کار فنی، چه کارهای بزرگ و چه کارهای کوچک - باید احساس همه‌ی مردم این باشد که این خانه، بایستی به دست صاحبان خانه - یعنی آحاد مردم - ساخته بشود و دولت هم مدیر و سرپرست این خانه است که باید برنامه‌ریزی بکند و کار هر کس و وظیفه‌ی هر مجموعه و قشری را معلوم بکند تا مردم بدانند تکلیفشان چیست و انجام بدهند.

🌟 روح خصومت و دشمنی، مخصوص دشمنان خدا، نظام اسلامی و مردم

همه‌ی آحاد مردم وظیفه دارند که فضا را فضای سالم قرار بدهند؛ فضایی که در آن، محبت بر خصومت فایق و غالب باشد. این، در اسلام بسیار مهم است. انسان، ترکیبی از دوست داشتن و دشمن داشتن است. هم احساس محبت و هم احساس بغض و عداوت، در وجودتان هست. این، طبیعی هر انسان است که یک روح دوست داشتن و یک روح دشمن داشتن و کینه ورزیدن، در او وجود دارد. اسلام، تکلیف اینها را معین کرده و گفته است روح خصومت و دشمنی شما، مخصوص به دشمنان خدا و نظام اسلامی و مردم است. ببینید آن کسانی که با خدا و رسولش و جامعه‌ی اسلامی و ملت مسلمان دشمنند، چه کسانی هستند؛ دشمنی را متوجه آنها کنید تا مابقی وجود شما، دوستی و محبت نسبت به آحاد جامعه باشد.

🌟 یک تکلیف و تعلیم اسلامی

سعی کنید همه را دوست بدارید. این، یک تکلیف و یک تعلیم اسلامی است. این، چیز بدی نیست. برای دشمن داشتن، نباید بهانه پیدا کرد و انسان هر کسی را به بهانه‌ی، از مجموعه و لیست محبت خود خارج کند و دور بیندازد. نه، فضای جامعه‌ی اسلامی، فضای صمیمیت است؛ ولو کسی را که نمی‌شناسید. همین‌طور، باید روح سوءظن و بدبینی نسبت به افراد را در نظام اسلامی از بین برد. سوءظن، متعلق به نظام غیراسلامی است. وقتی شر و ظلم، غالب و حاکم است؛ وقتی در جامعه، غیر خدا زمام امور را به دست دارد؛ روایت داریم که حسن ظن، ساده‌لوحی است و به هر پدیده‌ی، باید با چشم تردید و سوءظن نگاه کرد. اما آن وقتی که غلبه با حق است، حکومت متعلق به خدا و بندگان اوست و راه، راه صراط مستقیم دین است، در این جا باید سوءظن‌ها را کنار گذاشت و حسن ظن داشت؛ مگر آن که برای انسان چیزی ثابت بشود. این، آن تکلیف اسلامی است. فضای اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، باید از این خصوصیات پُر باشد و این، آن کاری است که نبی مکرّم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، با روشها و تعلیمات و حضور خود در میان قشرهای مردم و ابتکارهای جالبی در هر مورد - همچنان که نمونه‌های مختصری مطرح شد - انجام می‌داد.

ترس دشمن از استقلال فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

- استواری جمهوری اسلامی بر دو پایه
- شناخته شدن این نظام با نام اسلام در جهان
- شروع صفتبندی‌ها با نظام اسلامی
- دو شیوهی حکومتداری در دنیا
- علت مخالفت دوار دو گاه غرب و شرق با نظام اسلامی
- استقلال ملتها در گرو استقلال سیاسی
- استقلال اقتصادی مشکلتر از استقلال سیاسی
- حرکت جمهوری اسلامی از ساعات اولیه به سمت استقلال اقتصادی
- استقلال فرهنگی مهمتر از استقلال سیاسی و اقتصادی
- تعیین کیفیت زندگی مسلمانان توسط اسلام
- آزادی شهوت جنسی در فرهنگ غربی
- مخالفت جمهوری اسلامی با فرهنگ بی بندوباری
- و...

ترس دشمن از استقلال فرهنگی جمهوری اسلامی ایران *

استواری جمهوری اسلامی بر دو پایه

جمهوری اسلامی، از لحاظ معنای تحت‌اللفظی، بر دو پایه استوار است: یکی جمهور مردم؛ یعنی آحاد مردم و جمعیت کشور. اینها هستند که امر اداره‌ی کشور و تشکیلات دولتی و مدیریت کشور را تعیین می‌کنند. و دیگری اسلامی؛ یعنی این حرکت مردم، بر پایه‌ی تفکر اسلام و شریعت اسلامی است. این، یک امر طبیعی است. در کشوری که اکثریت قریب به تمام آن مسلمان هستند، آن هم مسلمان مؤمن و معتقد و عامل، که در طول زمان، ایمان عمیق خودشان را به اسلام ثابت کرده‌اند و نشان داده‌اند، در چنین کشوری، اگر حکومتی مردمی است، پس اسلامی هم است. مردم اسلام را می‌خواهند. این از روز اول گفته شد و در طول سالهای متمادی نیز تجربه گردید. امروز هم واضحترین حقیقت در نظام ما این است که آحاد و توده‌ی مردم، از نظام حاکم بر کشور می‌خواهند که مسلمان باشد و مسلمانی عمل کند و اسلام را در جامعه تحقق ببخشد.

شناخته شدن این نظام با نام اسلام در جهان

این حکومت و این نظام، با این نام در دنیا اعلام شد و تشکیل گردید؛ مردم هم رأی دادند. رأی را هم - همان طور که عرض کردم - در حقیقت مردم به اسلام دادند و نام جمهوری اسلامی را حاکی از اسلام دانستند؛ لذا آرایشان را به نام جمهوری اسلامی در صندوق ریختند. دنیا چنین نظامی را نمی‌شناخت و تا آن وقت سابقه نداشت. البته به نام جمهوری اسلامی، قبل از ما باز هم در دنیا کشورهایی بودند. هم در آسیا و هم در آفریقا، کشورهایی وجود دارد که عنوان رسمی آن، جمهوری اسلامی است.

🌸 شروع صفبندی‌ها با نظام اسلامی

شاید کسانی در دنیا و حتی کسانی در داخل کشور هم بودند که در اول کار تصور می‌کردند که این جمهوری اسلامی هم مثل آن دو جمهوری اسلامی است که قبلاً تشکیل شده بود و اسمش اسلامی است و در عمل هیچ‌گونه فرقی با کشورهای غیراسلامی ندارد؛ نه مجلس و دستگاه قانونگذاری آن موظف است که قوانین را بر اساس شریعت اسلام وضع کند؛ نه رؤسای این کشورها موظفند که اسلام را ترویج بکنند و نه مردم از این دولتها توقع اجرای احکام اسلامی دارند. تا آن جایی که ما می‌دانیم، آن جمهوری‌های اسلامی که در دو کشور دیگر سابقه داشت، عملاً تفاوتی با کشورهای غیراسلامی و حتی ضداسلامی نداشت؛ فقط اسمش جمهوری اسلامی بود. شاید عده‌یی خیال می‌کردند که جمهوری اسلامی در ایران هم مانند آنها خواهد بود - یعنی یک نام بی‌محتوا و اسم بی‌مسما - اما با گذشت مدت کوتاهی و تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی به وسیله‌ی اسلام‌شناسان و کسانی که سالها برای اسلام مبارزه کرده بودند و بعضاً جزو فقهای اسلام و متفکران اسلامی بودند، مشخص شد که این جمهوری اسلامی، حقیقتاً اسلامی است و بناست که جامعه را بر مبنای فکر اسلامی راه ببرد و اداره کند. این جا بود که صفبندی‌ها شروع شد.

شاید کسانی که قضا یا را با دقت تعقیب کرده‌اند، یادشان باشد که در اواسط مجلس خبرگان اول - که قانون اساسی را تدوین می‌کرد - بتدریج زمزمه‌های خشونت‌آمیز و مقابله‌آمیز با مسایل اسلامی بلند شد. تا آن وقت، کسی روی کلمه‌ی اسلام و اسلامی بودن و جمهوری اسلامی، حساسیتی نشان نمی‌داد؛ اما از آن جا بود که بتدریج گروه‌هایی در داخل و شاید بلندگو‌هایی در خارج، به مقابله‌ی تبلیغاتی با تفکر اسلامی پرداختند؛ چون اسلامی بودن جمهوری معلوم شد.

🌸 دوشیوهی حکومتداری در دنیا

تا قبل از آن، دنیا دو نوع حکومت را در طول سالهای متمادی تجربه کرده و پذیرفته بود؛ یکی دموکراسی‌های غربی، و دیگری حکومت‌های کمونیستی. در دوران قدیم، سلاطینی بودند که با استبداد رأی حکومت می‌کردند؛ بدون این که قانونی برایشان وجود داشته باشد؛ قانون را هم خودشان وضع می‌کردند و اراده‌ی آنها، کارگزار و حاکم مطلق در بین مردم بود. این، یک روش مرتجعانه و باستانی در حکومت است؛ اگر چه همین امروز هم کشورهای هستند که با همین روش، اما با شکل‌ها و نام‌های مختلف اداره می‌شوند و قبل از انقلاب، کشور خود ما با همین روش اداره می‌شد. بعد از آن که کشورهای مترقی عالم توانسته بودند از این گونه استبدادها خودشان را خلاص بکنند، دو نوع حکومت را تجربه کرده بودند و می‌شناختند: یکی دموکراسی‌های غربی، که در کشورهای غربی و اقطار آنها رایج بود؛ یکی هم حکومت‌های کمونیستی، که خودشان اسمش را حکومت‌های کارگری گذاشته بودند؛ اگر چه در رأس این حکومت‌ها، اعیان و اشراف بودند، نه کارگران، و در بالای هرم آن قدرتها، کسانی که قدرترانی و حکمرانی می‌کردند، با همان سلاطین و رؤسای غیرسبک خودشان تفاوتی نداشتند!

علت مخالفت دوار دوگاه غرب و شرق با نظام اسلامی

این دوار دوگاه غرب و شرق، با یکدیگر هم بشدت مقابله داشتند و همدیگر را نفی می کردند؛ اما وقتی جمهوری اسلامی - این سبک جدید حکومت - پدید آمد، هر دو اردوگاه با حیرت و سپس با وحشت، در مقابل نظام جمهوری اسلامی قرار گرفتند!

علت چه بود؟ علت این بود که جمهوری اسلامی، دارای خصوصیتی بود که هر دو سبک حکومت رایج در آن دو اردوگاه را نفی می کرد و آنها را برای زندگی بشر، غلط و مضر می دانست و آن را اعلام می کرد. به عبارت دیگر، آن دو سبک حکومت که در شرق و غرب رایج بودند، مشترکاتی داشتند و فرهنگ عمومی در این کشورها یکسان بود. آن فرهنگ، عبارت از کشاندن آحاد مردم به غفلت و رها کردن زمام شهوات و هواهای نفسانی بود. این، چیزی بود که در هر دو سبک حکومت وجود داشت و وجود دارد. این، فرهنگ مشترک شرق و غرب است.

استقلال ملت‌ها در گرو استقلال سیاسی

با این خصوصیات مشترک، اسلام مخالف بود و اعلام مخالفت کرد و گفت که حکومت جمهوری اسلامی، استقلال کامل ملت تحت تابعیت خود را تضمین و تأمین می کند. این استقلال کامل، شامل استقلال سیاسی و اقتصادی و بالاتر از همه، استقلال فرهنگی است. یعنی جمهوری اسلامی، به این اکتفا نکرد که حکومتی را مستقل از قدرتها به وجود بیاورد؛ این قدم اول است. کشورهایی که به استقلال می رسند، قدم اول استقلال آنها همین است که نظام سیاسی خودشان را مستقل کنند؛ یعنی حکومتی مستقل از نفوذ قدرتهای بیگانه به وجود آورند. به این هم اکتفا نکرد که در جهت استقلال اقتصادی حرکت بکند.

استقلال اقتصادی مشکلتر از استقلال سیاسی

استقلال اقتصادی، از استقلال سیاسی مشکلتر و دیرپاتر است. می بینید که به آسانی نمی شود رشته‌های نفوذ و سلطه‌ی اقتصادی قدرتها و دولتهای بیگانه را قطع کرد. اگر کشوری بخواهد به سمت استقلال اقتصادی برود، احتیاج به نیروی انسانی کارآمد، منابع درآمدزا، امکانات فراوان، دانش، تخصص، همکاریهای علمی و فنی بین‌المللی و بسیاری از چیزهای دیگر دارد. کشورهای انقلابی و کشورهایی که تازه به استقلال می رسند، برای به دست آوردن همه‌ی این مقدمات و ابزار استقلال اقتصادی، دچار زحمت و دردسرند.

حرکت جمهوری اسلامی از ساعات اولیه به سمت استقلال اقتصادی

کشور ما از ساعت اول، در جهت استقلال اقتصادی حرکت کرد. درست است که قبل از انقلاب، تسلط حکومت‌های وابسته، یک اقتصاد کاملاً وابسته‌ی به غرب و بخصوص امریکا را در این کشور رشد داده بود و بریدن این رشته‌ها کار بسیار دشواری بود؛ اما این رشته‌ها بریده شد و ما توانستیم در جهت استقلال اقتصادی حرکت کنیم. البته تا رسیدن به یک استقلال اقتصادی کامل، هنوز فاصله داریم و مردم باید کار کنند، جوانان باید درس بخوانند،

متخصصان باید تلاش نمایند و کسانی که می‌توانند در این مقصود مهم ملی کمک کنند - هر گونه کمکی - آن را باید انجام دهند. برای یک کشور، استقلال اقتصادی یک ضرورت حیاتی است. وقتی رشته‌های اقتصاد یک کشور به بیگانگان وصل باشد، معنایش این است که رگ حیات و تغذیه‌ی این پیکر به جایی دیگر وصل است؛ پس اختیار در دست دیگری خواهد بود. بیشتر کشورهای انقلابی در قرن معاصر، متمایل به شرق بودند. اینها از دولتها و قدرتهای شرقی استفاده می‌کردند. مثلاً وقتی که چین انقلاب کرد، تاده سال بلکه بیشتر، کشور شوروی - که برادر بزرگ او محسوب می‌شد و در انقلاب سوسیالیستی پیشگام بود - به چین کمک اقتصادی و فنی می‌کرد و متخصص و کارشناس به آن کشور می‌فرستاد. سایر کشورهای کمونیستی هم همین‌گونه بودند. اما جمهوری اسلامی، برای بریدن رشته‌های پیوند و وابستگی اقتصادی خود، فقط به اراده‌ی نیرومند ملت خویش و استعداد درخشان ایرانیان متکی بود و هست. پس، در راه استقلال اقتصادی، ملت ما پیش رفت و باز هم پیش می‌رود و بحمدالله برنامه‌ریزیه‌ها در همین جهت حرکت می‌کند و باید هم بکند.

استقلال فرهنگی مهمتر از استقلال سیاسی و اقتصادی

اما از همه‌ی اینها مهمتر، استقلال فرهنگی بود. جمهوری اسلامی، از اول نشان داد که زیر بار فرهنگ مبتذل و فاسد غربی نخواهد رفت. این نکته را من عرض کنم که سلطه‌ی واقعی قدرتها، سلطه‌ی فرهنگی است. یعنی اگر ملتی بتواند فرهنگ و باورها و اعتقادات و رسوم و آداب و عادات خود را، و در مرحله‌ی بالاتر، زبان و خط خویش را در ملت دیگری نفوذ بدهد، بر آن ملت مسلط است و سلطه‌ی او، یک سلطه‌ی حقیقی است؛ کاری که در دوره‌ی از این دویست سال گذشته فرانسویها با کشورهای دیگر کردند، و در یک دوره‌ی دیگر انگلیسیها کردند، و در این اواخر امریکاییها انجام دادند؛ یعنی زبان و خط و فرهنگ و روشهای زندگی خودشان را به هر کشوری که توانستند، صادر کردند. اگر کشوری از لحاظ اقتصادی هم مستقل باشد و وابسته‌ی به قدرتها نباشد، اما چنانچه قدرتهای بیگانه بتوانند فرهنگ خودشان را در این کشور نفوذ بدهند، بر آن مسلطند.

تعیین کیفیت زندگی مسلمانان توسط اسلام

فرهنگ، مثل آب و هواست. فرهنگ، یعنی همین رسوم و آدابی که بر زندگی من و شما حاکم است. فرهنگ، یعنی باورها و اعتقادات ما و چیزهایی که زندگی شخصی و اجتماعی و داخل خانه و محیط کسب یک جامعه با آنها روبه‌روست. جمهوری اسلامی، فرهنگ غربی را رد کرد و گفت ما فرهنگ مستقل اسلامی داریم. اسلام، تکلیف مسلمانان را در معاشرت، در کیفیت زندگی فردی، در خورد و خوراک، در لباس پوشیدن، در درس خواندن، در روابط با حکومت، در روابط با یکدیگر و در معاملاتشان معین کرده است. ما نمی‌خواهیم اینها را از غربیها یاد بگیریم و از آنها تقلید کنیم. جمهوری اسلامی، از اول این را نشان داد.

آزادی شهوت جنسی در فرهنگ غربی

در غرب، ارتباط بی‌بندوبار زن و مرد، یک کار رایج است و عدم حجاب و واسطه و فاصله‌ی بین زن و مرد در معاشرت‌ها، یک کار معمولی است. نمی‌گوییم که در کشورهای غربی، همه‌ی مردان یا زنان فاسدند. نه، چنین ادعایی نمی‌کنیم، چنین تهمتی نمی‌زنیم؛ واقعیت هم ندارد. در میان آنان، یقیناً مردان و زنان خوب و نجیب هم هستند؛ اما آزادی جنسی در جوامع غربی حاکم است. این، در آن جای فرهنگ است. در فرهنگ غربی، آزادی شهوات جنسی، یک امر مباح و مجاز و بی‌قیدوشرط است. بعضی از کشورهای غربی، در این قسمت‌ها خیلی هم پیش رفته‌اند و زندگی خودشان را به شکلهای شرم‌آوری درآورده‌اند و البته پشیمانند. این چیزی است که متفکران و سیاستمداران و برنامه‌ریزان و مدیران کشورهای غربی در آن گیر کرده‌اند و واقعاً برایشان مشکل درست کرده است. غرب، این فرهنگ و این خصلت و خو و عادت را به تمام کشورهای دیگر هم صادر کرد. در کشورهای دیگر، چنین فساد نبود. در کشورهای اسلامی و حتی کشورهای غیراسلامی شرق هم، چنین چیزی وجود نداشت؛ این را غربیها وارد کردند.

مخالفت جمهوری اسلامی با فرهنگ بی‌بندوباری

جمهوری اسلامی، در مقابل این مفاسد ایستاد و از اول اعلام کرد که به روابط بی‌بندوبار زن و مرد معتقد نیست؛ معتقد به وجود حجاب و روابط اسلامی میان زن و مرد است، و بر این مسأله هم پافشاری کرد. به نظر بعضیها، این یک مسأله‌ی فرعی و جزئی است؛ در حالی که اشتباه می‌کنند، این مسأله‌ی بسیار مهمی است. در همین جا من عرض بکنم که یکی از مهمترین علل مخالفت شدید و خصمانه‌ی دولتهای غربی با جمهوری اسلامی، همین مسأله است. آنها روی این مسأله بسیار حساسند. اگر جمهوری اسلامی، در همین یک مسأله مقداری کوتاه می‌آمد و اجازه می‌داد که فرهنگ بی‌بندوبار غربی در زمینه‌ی روابط ناسالم زن و مرد در جامعه تحقق پیدا بکند، بسیاری از مخالفت‌هایی که مجامع سیاستمداری و غیرسیاسی غرب با جمهوری اسلامی دارند، کم می‌شد، یا بعضاً از بین می‌رفت.

اجبار بی‌حجابی در ایران توسط غربی‌ها

شما می‌بینید که در همین کشور ما، یک روز بی‌حجابی را اجباری کردند؛ اما احدی در دنیا اعتراض نکرد که چرا بی‌حجابی را اجباری می‌کنید! در کشور همسایه‌ی ما ترکیه، بی‌حجابی را اجباری کردند و تا همین اواخر هم حتی بعضی از دولتهای ترکیه، همین اجبار و الزام را ادامه می‌دادند - که نمونه‌هایی در همین سالهای اخیر دیده شد - اما هیچ کس در دنیا اعتراض نکرد و اعتراض نمی‌کند!

جایز دانستن مخالفت با حجاب در غرب

بالتر از این، در کشورهای اروپایی که خودشان را پیشرفته می‌دانند و در ادعا و تبلیغات، مسایل حقوق بشر و آرای

انسانها برایشان حایز اهمیت است - یعنی فرانسه و انگلیس - اجازه ندادند که چند نفر زن یا دختر مسلمان، با حجاب اسلامی رفت و آمد کنند و به مدارس بروند! این جا اجبار و الزام را جایز می‌شمارند و در آن ایراد و عیبی نمی‌بینند؛ اما جمهوری اسلامی به خاطر این که حجاب را در جامعه الزامی می‌داند، همه‌ی این محافل، آن را مورد اعتراض قرار می‌دهند! اگر الزام زنان به شکلی از لباس و زینت ایراد دارد، ایراد آن بیشتر از الزام به حجاب است؛ زیرا این به سلامت نزدیکتر است. حداقل این است که این دو، با یک نظر دیده بشود؛ اما غرب این طوری عمل نمی‌کند.

✿ بر خوردهای متناقض غرب نسبت به مسائل فرهنگی

غرب، جمهوری اسلامی را به عنوان کشوری که در آن، لباس زنان شکل الزامی دارد، مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ اما آن دولتهایی که برهنگی و نبودن حجاب میان زن و مرد را الزامی می‌کنند، آنها را مورد انتقاد قرار نمی‌دهند! این برای چیست؟ برای همین است که این برخلاف فرهنگ پذیرفته شده‌ی غرب است. اینها روی این مسأله بشدت حساسند. غرب، روی رواج مشروبات الکلی حساس است و آن را به عنوان یک نکته‌ی مثبت در ملتها و در عادات و آداب آنها می‌شمارد. اگر در یک کشور، مشروبات الکلی ممنوع بود و مصرف کردن آن مجازات داشت، غربیها حساسیت نشان می‌دهند و این را ارتجاع به حساب می‌آورند؛ اما اگر در کشوری مشروبات الکلی آزاد و مجاز و رایج باشد و حکومت نسبت به آن حساسیتی نشان ندهد، بلکه ترویج بکند، این را مستحسن می‌شمارند!

الزام و اجبار مردم به روشهای گوناگون زندگی، تا آن جایی که با فرهنگ غربی منافات نداشته باشد، برای غربیها مجاز است و هیچ ایرادی ندارد. بارها عرض کرده‌ایم، غرب با کشورها و دولتهایی رابطه‌ی حسنه دارد که این دولتها و کشورها، از ابتدا بیترین روشهای دمکراسی هم محروم و دورند! الان اگر شما به همین منطقه‌ی خلیج فارس نگاه کنید، کشورهایی را می‌بینید که انتخابات ندارند، مجلس قانونگذاری ندارند، رئیس کشور را مردم انتخاب نمی‌کنند - ارثی انتخاب می‌شود؛ مثل روشهای عهد دقیانوس! - قوانین کشور را پارلمان و نمایندگان مردم وضع نمی‌کنند، بلکه امیر و سلطان وضع می‌کنند؛ اما نه دولتهای غربی و نه مجامع به اصطلاح حقوقی که برای دفاع از آزادیها و حقوق بشر تشکیل شده‌اند و کار می‌کنند، نسبت به اینها هیچ حساسیتی نشان نمی‌دهند!

✿ آزادانه ترین انتخابات و مستقل ترین مجلس شورا در جمهوری اسلامی ایران

این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران، مستقل ترین و قویترین پارلمان و مجلس شورا را دارد. در کمتر کشوری، و شاید بتوانم بگویم که در هیچ کشوری در دنیا، شما پارلمانی به قوت و استقلال مجلس شورای اسلامی ما پیدا نمی‌کنید. پارلمانی که به وسیله‌ی احزاب اداره می‌شوند، فرد و کیل و نماینده، تابع نظر حزب است؛ اما در این جا حزبی هم در کار نیست، بلکه جناحهای سیاسی هستند؛ اما هیچکدام از جناحها، بر رأی آن نماینده‌ی مجلس سلطه ندارند؛ او خودش به صورت آزاد و مستقل انتخاب می‌کند. مادر دنیا، کجا چنین مجلسی را داریم؟



انتخابات آزاد برای تعیین رئیس جمهور کشور، در دنیا کم نظیر است. آحاد مردم پای صندوقهای رأی می روند؛ بدون این که تبلیغات حزبی در ذهن آنها اثر داشته باشد. یک نفر را که شناختند، فهمیدند و تجربه کردند، برای مدتی به ریاست جمهوری انتخاب می کنند. در کجای دنیا چنین چیزی هست؟ در بعضی از کشورها که انتخابات ریاست جمهوری به وسیلهی احزاب وجود دارد، مردم حتی آن کاندیدای ریاست جمهوری را نمی شناسند! حزب کاندیدایی را معرفی کرده، مردم هم چون به این حزب عقیده دارند، یا دوست دارند، یا قبول دارند، یا انگیزه های دیگری دارند، این کاندیدا را به عنوان رئیس جمهور انتخاب می کنند؛ اما در این جا این طور نیست. پس، آزادانه ترین انتخابات، مستقلترین مجلس، مردمیترین حکومت، در جمهوری اسلامی است.

🔗 رابطه ی نزدیک و صمیمانه بین مردم و مسئولان کشور

در این جا، آحاد مسؤولان کشور، با مردم در رابطه ی نزدیک و صمیمانه هستند، خودشان را خدمتگزار مردم می دانند، مردم هم به آنها علاقه دارند. زندگی مسؤولان کشور، یک زندگی مردمی و متوسط است؛ زندگی اشرافی و مثل بقیه ی مسؤولان کشورها در دنیا نیست. یک چنین کشور مردمی، یک چنین حکومت مردمی، یک چنین کشور دارای انتخابات آزاد، چون از لحاظ فرهنگ با غرب مخالف است، حتی غرب معتقد به دموکراسی، حاضر نیست این نقاط ضعف (!) را در جمهوری اسلامی ببیند! این همه برای آن است که جمهوری اسلامی از اول اعلام کرد که فرهنگ بیگانه و فرهنگ غربی را قبول نخواهد کرد.

🔗 مخالفت با جمهوری اسلامی به خاطر اسلام

جمهوری اسلامی با این خصوصیات، در روز دوازدهم فروردین سال ۱۳۵۸ اعلام وجود کرد و امروز یازده سال است که مشغول ادامه ی حیات و رشد و تکامل است. تمام قدرتهای ضد اسلامی، با این جمهوری اسلامی مخالفت کرده اند. همیشه ما در این چند سال گفته ایم که کمک غرب و شرق در جنگ تحمیلی به رژیم و ارتش عراق، به خاطر ترس از اسلام و دشمنی با اسلام بود. سالها ما این حرف را در همین تریبون نماز جمعه و جاهای دیگر تکرار کرده ایم. شاید بعضیها برایشان سخت بود که این حرف را قبول کنند؛ اما امروز تبلیغات جهانی به این قضیه تصریح می کند. امروز روزنامه ها و مطبوعات و خبرگزاریها، این نکته را صریحاً می نویسند. در همین خبرهای یکی، دو هفته ی اخیر، بارها روزنامه نگاران و مطبوعاتچیها و خبرگزاریها گفتند که غرب به خاطر دشمنی با اسلام و ترس از اسلام مبارز، به عراق کمک کرد، تا نگذارد که جمهوری اسلامی در جنگ به پیروزی قاطع نظامی دست پیدا کند و عراق را از صحنه خارج نماید. به این موضوع، اقرار و اعتراف می کنند.

جمهوری اسلامی، در مقابل این همه خصومت و دشمنی، با قدرت و استحکام ایستاد، ضعیف نشد، بلکه قویتر شد و در خارج از وجود خود، مسلمانان را هم بیدار کرد و ما امروز شاهد بیداری مسلمین هستیم. همیشه عرض کرده ایم، باز هم تأکید می کنیم که این دوران، دوران پیشرفت و بیداری و پیروزی اسلام و مسلمین است، و این به برکت جمهوری اسلامی است.

حرکت به سمت حیات طیبه الهی و اسلامی

❁ حیات طیبه یعنی زندگی در راه خدا و رسیدن

به هدفهای عالی

❁ دروغ تمدن مادی غرب در رفاه و آسایش زندگی

❁ بودن هدفی بالاتر از مادیات در نظام اسلامی

❁ آسایش و رفاه مادی همراه با تکامل و پیشرفت

و عروج معنوی

❁ حس لذت معنوی در همه آنات زندگی

❁ معنای حیات طیبه

❁ علت دشمنی با اسلام

❁ جمهوری اسلامی، پرچمدار قرآن و اسلام

❁ زمانی که رابطه ایران و آمریکا حسنه میشود!

❁ دلیل دحشت و ستیزه دشمنان با جمهوری اسلامی

❁ وعده الهی در رسیدن به حیات طیبه

❁ پیراسته کردن نظام از عناصر نفوذی در دهه ۶۰

❁ الگو شدن جمهوری اسلامی علت دشمنی ها

حرکت به سمت حیات طیبه الهی و اسلامی

حیات طیبه یعنی زندگی در راه خدا و رسیدن به هدفهای عالی

مطلبی که امروز عرض خواهم کرد، یک مسأله‌ی اساسی اسلامی است که در آیات کریمه‌ی قرآن از آن یاد شده است و مامت ایران باید به آن توجه دایمی داشته باشیم، و آن عبارت از حرکت به سمت حیات طیبه‌ی الهی و اسلامی است؛ «یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»^۱. خدا و پیامبر، شما را به زندگی و مایه‌ی حیات طیب و پاکیزه دعوت می‌کنند. حیات پاکیزه، فقط خوردن و لذت بردن و شهوترانی نیست؛ این که دعوت خدا و رسول را نمی‌خواست. نفس هر انسانی، او را به زندگی حیوانی دعوت می‌کند. همه‌ی حیوانات دنبال غذا و اطفای شهوت حرکت می‌کنند و برای شکم و ساعتی بیشتر زنده ماندن، مبارزه می‌کنند. حیات طیبه، عبارت از این است که این زندگی در راه خدا و برای رسیدن به هدفهای عالی باشد. هدف عالی انسان فقط این نیست که شکمی را به هر شکلی پُر کند؛ این کمترین چیزی است که یک حیوان می‌تواند به عنوان هدف خود انتخاب کند. برای انسان، هدف اعلی عبارت از وصول به حق، رسیدن به قرب باری تعالی و تخلق به اخلاق الهی است. انسان برای رسیدن به آن چنان هدفی، ابزارهای مادی و معنوی را لازم دارد. غذا لازم است، اما برای این که انسان به سمت هدف حرکت کند.

دروغ تمدن مادی غرب در رفاه و آسایش زندگی

زندگی راحت برای بشر لازم و ضروری است و اسلام با قوانین و مقررات خود، انسانها را به سمت رفاه و آسایش زندگی می‌برد؛ اما این آسایش زندگی، به خودی خود هدف نیست. ای بسا انسانهایی که زندگی راحت

* بیانات در دیدار زائرین و مجاوین حرم مطهر رضوی ۱۳۷۰/۰۱/۲۹

دارند، دغدغه‌ی معاش و شکم و آسایش ندارند، اما از انسانیت هم بویی نبرده‌اند. تمدنهای مادی، بشر را به آن زندگی دعوت می‌کنند؛ البته دروغ هم می‌گویند. در نظامها و کشورهایی که زندگی را با ابزارهای پیشرفته و با علم مادی می‌گذرانند، آسایش زندگی متعلق به همه‌ی مردم نیست؛ به یک‌عده از مردم اختصاص دارد. امروز در کشور امریکا، در کشورهای پیشرفته‌ی اروپا، گر سنگی، فقر، مردن از کمبود مواد غذایی، نداشتن سرپناه و مسکن، ناامنی حتی برای یک زندگی حیوانی، فراوان است. آن کسانی که از تکنولوژی و دانش جدید در این کشورها استفاده می‌کنند، طبقه‌ی خاصی از مردمند. آنهایی که برای یک شکم غذا مجبورند شرف و ناموس و شخصیت خودشان را بفروشند و انواع اهانتها را تحمل کنند، توده‌ی عظیمی از مردمند. این، واقعیت قضیه است. ظواهر، پُر زرق و برق و پُر جلوه است. دوربین تلویزیونها و خبر خبرگزاریها چیزهایی را به عنوان تبلیغات به مردم دنیا ارایه می‌دهد که پُر زرق و برق و چشمگیر است. اگر تمدن غربی، با این همه پیشرفت علمی، با پیمودن فضا، با ثروتهای عظیم مادی‌یی که در اختیار دارد و از کشورهای جهان سوم و فقیر دزدی و غارت کرده است، ادعا بکند که فقر را در کشورهای پیشرفته برانداخته، دروغ گفته است. پس، تمدن غربی، همان زندگی مادی راحت و برخوردار از رفاه را هم نمی‌تواند به همه‌ی انسانها بدهد.

بودن هدفی بالاتر از مادیات در نظام اسلامی

نظام اسلامی، علاوه بر این که هدفهایی بالاتر از هدفهای مادی دارد - یعنی در نظام اسلامی، یک انسان فقط با پُر شدن شکم خوشبخت نیست؛ باید زندگی مادی و رفاه و امنیت او تأمین باشد - همچنین اصرار دارد که روح و دل انسان می‌باید از یک صفا و تألؤ و نورانیت و برادری و فداکاری نسبت به انسانهای دیگر و عبودیت و بندگی و اخلاص نسبت به خدای متعال برخوردار باشد. اسلام و سایر ادیان الهی، این را برای مردم می‌خواهند.

پس، هدف بالاتر از مادیات است؛ اما مادیات را هم که اسلام تأمین می‌کند، برای عموم مردم تأمین می‌کند. یعنی در جامعه‌ی اسلامی، همه‌ی انسانها باید از رفاه، آسایش، امنیت و زندگی کافی برای آسایش خیال برخوردار باشند؛ که نه در تمدن مادی غرب چنین چیزی وجود دارد و هرگز وجود نخواهد داشت، و نه در تمدن و نظام سوسیالیستی و کمونیستی، که دیدید به چه سرنوشتی دچار شد. نمونه هم صدر اسلام است و برای رسیدن به آن، احکام الهی و اسلامی کافی است.

آسایش و رفاه مادی همراه با تکامل و پیشرفت و عروج معنوی

اگر ما به احکام اسلامی عمل بکنیم، اگر جامعه‌ی اسلامی، ایمان اسلامی را همراه با عمل به مقررات و قوانین الهی تعقیب بکند، همان چیزی اتفاق خواهد افتاد که بشریت در طول تاریخ به دنبال آن بوده است. یعنی چه؟ یعنی آسایش و رفاه مادی همراه با تکامل و پیشرفت و عروج معنوی. بشر حیوان نیست که علف جلوی او بریزند و برایش کافی باشد. انسان می‌خواهد باصفا و نورانی باشد. انسان از نورانیت و صفا و بندگی خدا

احساس لذت روحی می‌کند. شما وقتی عبادت می‌کنید، دعایی را با حال می‌خوانید، نمازی را با توجه اقامه می‌کنید، انفاقی به یک مستحق می‌کنید، می‌بینید چه لذتی می‌برید و چه حالت احتیاطی به شما دست می‌دهد. این لذت را با خوردن نمی‌شود به دست آورد. انسانهایی که طعم بندگی خدا را چشیده‌اند - که هر انسان مؤمنی در طول زندگی، کم‌وبیش حالات این‌طور برای پیش می‌آید؛ بعضی کم، بعضی زیاد - در آن لحظه‌ی توجه به خدا، عبادت خدا، مناجات، گریه برای خدا و در مقابل خدا، لذتی احساس می‌کنند که حاضرند دنیا و مافیها را بدهند، برای آن که این لذت برای آنها بماند. البته مادیات انسان را از آن حالت بیرون می‌آورد؛ آن حالت گاهگاهی دست می‌دهد. لذت معنوی، یعنی آن حالات. آدمهایی که با خدا و هدفهای معنوی آشنا نیستند، طعم این لذت را نمی‌چشند. ای بسا انسانهایی که در سایه‌ی نامبارک نظامهای مادی عمری را گذرانده‌اند، اما یک لحظه آن حالت توجه به خدا و آن لذت معنوی برایشان پیش نیامده است. آنها نمی‌فهمند من و شما چه می‌گوییم.

✿ حس لذت معنوی در همه آنات زندگی

اسلام می‌خواهد انسانها را آن چنان بالا ببرد، دلها را آن چنان نورانی کند، بدیها را آن چنان از سینه‌ی من و شما بیرون بکشد و دور بیندازد، که ما آن حالت لذت معنوی را در همه‌ی آنات زندگیمان، نه فقط در محراب عبادت، بلکه حتی در محیط کار، در حال درس، در میدان جنگ، در هنگام تعلیم و تعلم و در زمان سازندگی احساس کنیم. «خوشا آنان که دایم در نمازند»، یعنی این. در حال کسب و کار هم با خدا، در حال خوردن و آشامیدن هم باز به یاد خدا. این‌گونه انسانی است که در محیط زندگی و در محیط عالم، از او نور پراکنده می‌شود. اگر دنیا بتواند این‌طور انسانهایی را تربیت کند، ریشه‌ی این جنگها و ظلمها و نابرابریها و پلیدیها و رجسها کنده خواهد شد. این، حیات طیبه است.

✿ معنای حیات طیبه

پس، حیات طیبه معنایش این نیست که کسانی فقط نماز بخوانند، عبادت کنند و اصلاً به فکر زندگی و مادیات نباشند؛ نه، حیات طیبه، یعنی دنیا و آخرت را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی ماده و معنا را با هم داشتن. حیات طیبه، یعنی آن ملتی که تلاش می‌کند، سازندگی می‌کند، صنعت و بازرگانی و کشاورزی را به اوج می‌رساند، قدرت علمی و تکنیکی پیدا می‌کند، پیشرفتهای گوناگون در همه جهت به دست می‌آورد؛ اما در همه‌ی این حالات، دل او هم با خداست و روزبه‌روز هم با خدا آشنا تر می‌شود. این، هدف نظام اسلامی است. این، آن هدفی است که پیامبران اعلام کردند، مصلحان عالم گفتند و در این صد و پنجاه تا دو بیست سال گذشته، شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی آن را اعلام کردند.

🌸 علت دشمنی با اسلام

دشمنان اسلام فهمیده‌اند که آنچه در آستین و چنجه‌ی اسلام است، چیست و از آن ترسیده‌اند. اگر می‌بینید با اسلام مبارزه می‌کنند، برای این است که می‌دانند اگر اسلام با دست باز مشغول سازندگی انسانها بشود و افراد و جوامع انسانی را بسازد، دیگر برای حنای تمدنها و قدرتهای مادی، رنگی باقی نخواهد ماند. با جمهوری اسلامی هم به همین دلیل مبارزه می‌کنند.

🌸 جمهوری اسلامی، پرچمدار قرآن و اسلام

جمهوری اسلامی، پرچم قرآن و اسلام را بلند کرد. انقلاب و امام و ملت ما از اول اعلام کردند و گفتند که ما آن مردمی نیستیم که دنیا و آخرت را از هم جدا کنیم؛ آن چنانی که دشمنان دین همیشه گفته‌اند و ترویج کرده‌اند که دنیا و آخرت از هم جداست. خیر، دنیا با آخرت یکی است و از آن غیرقابل تفکیک است. چنین دنیایی، وظیفه‌ی دینی است. این را از اول، اسلام و انقلاب و امام و ملت گفتند.

🌸 زمانی که رابطه ایران و آمریکا حسنه میشود!

قدرتها و در رأس قدرتها، آن دو امپراتوری مسلط زمان ما - که یکیشان اول انقلاب ما بود و امروز دیگر نیست؛ یعنی امپراتوری شرق، و یکی دیگر هنوز سر پاست؛ تا کی او هم از پای در بیاید - از اول فهمیدند که اگر این فکر و این نظام و این تمدن جدید به صحنه بیاید، آنها باید بساطشان را جمع کنند؛ آن وقت دیگر از قلدریها و غارتگریها و تاخت و تازها و زور گوییهایشان - که هنوز دنیا دارد این زور گوییها را از رأس استکبار، یعنی آمریکا می‌بیند - اثری باقی نمی‌ماند؛ لذا با اسلام و با جمهوری اسلامی مبارزه کردند. از روز اول که احساس شد جمهوری اسلامی سر سازش با قلدرهای عالم را ندارد، مورد دشمنی قرار گرفته، تا امروز که دشمنان هر چه توانسته‌اند، کارشکنی کرده‌اند. بله، به زبان می‌گویند که ما می‌خواهیم روابط خود با جمهوری اسلامی را حسنه کنیم؛ اما آنها در این حرف صادق نیستند. مرتب از رئیس جمهور آمریکا سؤال می‌کنند که نظر شما راجع به روابط با جمهوری اسلامی چیست؛ او هم می‌گوید ما جداً اصرار داریم که روابطمان را با ایران حسنه کنیم! این حرف، یک حرف غیر صادقانه است. بله، با جمهوری اسلامی اسمی، با جمهوری اسلامی پی که از ارزشها و هدفهای اسلامی صرف نظر کند، با جمهوری اسلامی پی که دیگر اسمش یک دروغ خواهد بود، امریکاییها حاضرند آشتی کنند و همکاری نمایند؛ اما با جمهوری اسلامی پی که ارزشهای اسلامی را به صورت حیاتی‌ترین خواسته‌های خود در دست بفشرد و از آن صرف نظر نکند، دلشان صاف نیست و نخواهد شد.

🌸 دلیل دحشت و ستیزه دشمنان با جمهوری اسلامی

این دوازده سال را با جمهوری اسلامی مبارزه کردند؛ اما در عین حال با وجود این مبارزات و ضربات و دشمنیها



و خبائتها، جوهر تابناک اسلام آن قدر کارایی از خود نشان داده است که اولاً آنها مجبورند به این کارایی‌ها اعتراف کنند، ثانیاً وحشت آنها روز به روز از جمهوری اسلامی بیشتر شده است. اگر ما نتوانسته بودیم در جهت هدفهای اسلامی پیش برویم، موجبی نداشت که غرب و شیاطین و در رأس آنها شیطان بزرگ، این قدر از جمهوری اسلامی وحشت داشته باشند، با آن ستیزه کنند و از آن بدشان بیاید. دشمنی که شما می‌بینید کاری از او بر نمی‌آید، با او کاری ندارید؛ اما با آن دشمنی برخورد می‌کنید که ببینید از او کاری برمی‌آید، ببینید دارد پیش می‌آید.

🔖 وعده الهی در رسیدن به حیات طیبه

جمهوری اسلامی به فضل الهی، به کوری چشم دشمنان و علی‌رغم وسوسه‌ی خانسان و اشکال‌تراشی اشکال‌تراشان بدپیل‌ی بی‌انصاف، تا امروز مراحل زیادی را پیش رفته و با قدرت نیز پیش خواهد رفت. این، وعده‌ی الهی است؛ «من عمل صالحا من ذکر او انشی و هو مؤمن فلنحییته حیاة طیبة»: هر جامعه‌ی، هر فردی، هر مرد و زنی که عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، ما حیات طیبه به او خواهیم داد. این حیات طیبه، امروز در جامعه‌ی ما محسوس است.

🔖 پیراسته کردن نظام از عناصر نفوذی در دهه ۶۰

البته اگر مانعها نبود، از این وضعیت خیلی بهتر بود؛ اگر کارشکنیها نبود، از این حالت خیلی بهتر بود؛ اگر اعمال غرضهای دشمنان شناخته شده و شناخته نشده نبود، از این حالت خیلی بهتر بود. وحدت مردم، محبت میان مردم و مسؤولان، عشق به راه خدا و راه اسلام و راه آن رهبر عظیم‌الشأن و عالی‌قدر، آن امام راحل، آن استاد و پیرمرد، مردم را پیش برده و حرکت داده است. این تلاشها باارزش است. از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۷۰، این ده سالی که انقلاب توانست نفوذیهای داخل انقلاب را پس بزند، شما مردم وابستگان به غرب و شرق را پس زدید. اوایل انقلاب - سالهای ۵۸ و ۵۹ - در همین مشهد و در بسیاری از شهرهای دیگر و نیز در تهران، کسانی بودند که با نام انقلاب حرف می‌زدند؛ اما وابسته‌ی به غرب بودند، وابسته‌ی به اردوگاه شرق بودند و دلشان با مردم و اسلام نبود. از سال ۶۰، آن حرکت عظیم امام و مردم، انقلاب را از این عناصر نفوذی که بر کارها مسلط بودند، بحمدالله پیراسته کرد و پیش برد. در این ده سال، شما ملت موفقیت‌های بزرگی به دست آوردید. در دنیا چه کسی ایران را به عظمت می‌شناخت؟ چهار نفر نویسنده‌ی مزدور را پیدا می‌کردند، پولهای گزافی به آنها می‌دادند، تا در کتاب و یا مجله‌ی، از قالی ایران، از تخت جمشید ایران، از فلان محصول ایران تعریف کنند! ایران معنایش خاویار و قالی بود!

🔖 الگوشدن جمهوری اسلامی علت دشمنی‌ها

والله امروز در دنیا دشمنانتان هم در مقابل عظمت شما مردم، انگشت حیرت به دندان گزیده‌اند. این جوانان

ما، از انقلاب و کشورشان هشت سال دفاع جانانه کردند. ملت ایران دنیا را به حیرت فرو برد و برای کشورهای دیگر سرمشق شد. یکی از علل عمده‌یی که رأس استکبار و دستگاه‌های استکباری با ایران دشمنند، همین است که می‌دانند شما الگو شده‌اید. امروز ملت عراق، قبل از آنها ملت‌های دیگر در کشورهای دیگر، در مقابل زورگوییها ایستاده‌اند. این حرکت پیش خواهد رفت. آنچه که پیروز است، پرچم اسلام و نام خداست. امریکا، قدرتمندان، قلدران دنیای سیاست و اقتصاد، اگر با همدیگر که روبه‌رو می‌شوند، بتوانند کاری نکنند، در مقابله‌ی با اسلام، تمام سلاح‌هایشان کُند و از کار افتاده است. با اسلام نمی‌توانند مبارزه کنند؛ اسلام بر آنها پیروز خواهد شد.

سه صحنه مهم در زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

تبعیت از پیامبر در همه شئون زندگی

سه صحنه مهم در زندگی پیامبر

الف) دعوت و جهاد

ب) رفتار با مردم

گرسنگی کشیدن پیامبر با مردم

تقسیم غنائم بین عربهای تازه مسلمان

نشست و برخاست با غلامان

مصادیقی از زندگی مباشرتی پیامبر

ج) ذکر و عبادت الهی

راز اصلی عبودیت پیامبر در مقابل خدا

عبودیت خدا، اعتبار و ارزش انسان

سه صحنه مهم در زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) *

تبعیت از پیامبر در همه شئون زندگی

خطبه‌ی اول را به بیان جملاتی از زندگی نبی اکرم اختصاص می‌دهم. خدای متعال به ما مسلمانان دستور داده است که از پیامبر تبعیت کنیم. این تبعیت، در همه چیز زندگی است. آن بزرگوار، نه فقط در گفتار خود، بلکه در رفتار خود، در هیأت زندگی خود، در چگونگی معاشرت خود با مردم و با خانواده، در برخوردش با دوستان، در معامله‌اش با دشمنان و بیگانگان، در رفتارش با ضعفا و با اقویا، در همه چیز اسوه و الگوست. جامعه‌ی اسلامی ما آن وقتی به معنای واقعی کلمه جامعه‌ی اسلامی کامل است، که خود را بر رفتار پیامبر منطبق کند. اگر به طور صددرصد مثل رفتار آن حضرت عملی نیست - که نیست - لااقل شباهت به آن بزرگوار باشد؛ عکس جریان زندگی نبی اکرم بر زندگی ما حاکم نباشد؛ در آن خط حرکت بکنیم.

سه صحنه مهم در زندگی پیامبر

در سه صحنه از صحنه‌های مهم زندگی، جملات مختصری از آن بزرگوار عرض می‌کنم. البته در این باب کتابهای مفصل نوشته شده است و سخن، طولانی‌تر و مبسوط‌تر از آن است که در گفتارهایی از این قبیل بشود حق آن را ادا کرد. از هر خرمن گلی، خوشه‌ی بی باید چید؛ برای این که در ذهن ما یاد آن بزرگوار همیشه زنده باشد.

الف) دعوت و جهاد

صحنه‌ی اول از زندگی پیامبر، صحنه‌ی دعوت و جهاد بود. کار مهم پیامبر خدا، دعوت به حق و حقیقت، و جهاد در راه این دعوت بود. در مقابل دنیای ظلمانی زمان خود، پیامبر اکرم دچار تشویش نشد. چه آن روزی که در مکه تنها بود، یا جمع کوچکی از مسلمین او را احاطه کرده بودند و در مقابلش سران متکبر عرب، صنایع قریش و گردنکشان، با اخلاقیهای خشن و با دستهای قدرتمند قرار گرفته بودند، و یا عامه‌ی مردمی که از معرفت نصیبی نبرده بودند، وحشت نکرد؛ سخن حق خود را گفت، تکرار کرد، تبیین کرد، روشن کرد، اهانتها را تحمل کرد، سختیها و رنجها را به جان خرید، تا توانست جمع کثیری را مسلمان کند؛ و چه آن وقتی که حکومت اسلامی تشکیل داد و خود در موضع رئیس این حکومت، قدرت را به دست گرفت. آن روز هم دشمنان و معارضان گوناگونی در مقابل پیامبر بودند؛ چه گروههای مسلح عرب - وحشیهایی که در بیابانهای حجاز و یمامه، همه‌جا پراکنده بودند و دعوت اسلام باید آنها را اصلاح می‌کرد و آنها مقاومت می‌کردند - و چه پادشاهان بزرگ دنیای آن روز - دو ابرقدرت آن روز عالم؛ یعنی ایران و امپراتوری روم - که پیامبر نامه‌ها نوشت، مجادله‌ها کرد، سخنها گفت، لشکر کشیها کرد، سختیها کشید، در محاصره‌ی اقتصادی افتاد و کار به جایی رسید که مردم مدینه گاهی دو روز و سه روز، نان برای خوردن پیدا نمی‌کردند. تهدیدهای فراوان از همه طرف پیامبر را احاطه کرد. بعضی از مردم نگران می‌شدند، بعضی متزلزل می‌شدند، بعضی نق می‌زدند، بعضی پیامبر را به ملایمت و سازش تشویق می‌کردند؛ اما پیامبر در این صحنه‌ی دعوت و جهاد، یک لحظه دچار سستی نشد و با قدرت، جامعه‌ی اسلامی را پیش برد، تا به اوج عزت و قدرت رساند؛ و همان نظام و جامعه بود که به برکت ایستادگی پیامبر در میدانهای نبرد و دعوت، در سالهای بعد توانست به قدرت اول دنیا تبدیل شود.

ب) رفتار با مردم

صحنه‌ی دوم از زندگی پیامبر، رفتار آن حضرت با مردم بود. هرگز خلق و خوی مردمی و محبت و رفق به مردم و سعی در استقرار عدالت در میان مردم را فراموش نکرد؛ مانند خود مردم و متن مردم زندگی کرد؛ با آنها نشست و برخاست کرد؛ با غلامان و طبقات پایین جامعه، دوستی و رفاقت کرد؛ با آنها غذا می‌خورد؛ با آنها می‌نشست؛ با آنها محبت و مدارا می‌کرد؛ قدرت، او را عوض نکرد؛ ثروت ملی، او را تغییر نداد؛ رفتار او در دوران سختی و در دورانی که سختی بر طرف شده بود، فرقی نکرد؛ در همه حال با مردم و از مردم بود؛ رفیق به مردم می‌کرد و برای مردم عدالت می‌خواست.

گرسنگی کشیدن پیامبر با مردم

در جنگ خندق، وقتی که مسلمین در مدینه از همه طرف تقریباً محاصره بودند و غذا به مدینه نمی‌آمد و آذوقه‌ی مردم تمام شده بود، به طوری که گاهی دو روز، سه روز کسی غذا گیرش نمی‌آمد که بخورد، در

همان حال پیامبر اکرم خودش در خندق کندن در برابر دشمن، با مردم مشارکت می‌کرد و مانند مردم گرسنگی می‌کشید.

در روایت دارد، فاطمه‌ی زهرا (سلام‌الله‌علیها) که برای حسن و حسین - که کودکان خردسالی بودند - مقداری آرد دست و پا کرده بود و نان مختصری پخته بود، دلش نیامد که پدر خود را گرسنه بگذارد. تکه‌یی از آن نانی که برای بچه‌ها پخته بود، برای پدرش برد. پیامبر فرمود: دخترم! از کجا آورده‌ای؟ گفت: مال بچه‌هاست. پیامبر لقمه‌یی در دهانشان گذاشتند و خوردند. طبق روایت - که گمان می‌کنم سند روایت هم سند معتبری است - پیامبر فرمود: من سه روز است که هیچ چیز نخورده‌ام! بنابراین، او مثل خود مردم و در کنار مردم بود و با آنها رفق و مدارا می‌کرد؛ چه در این حالت، و چه در دورانی که سختیها برطرف شده بود، مکه فتح شده بود، دشمنان منکوب شده بودند و همه سر جای خود نشسته بودند.

تقسیم غنائم بین عربهای تازه مسلمان

بعد از فتح طائف، غنایم زیادی به دست پیامبر رسید و او آنها را بین مسلمین تقسیم می‌کرد. عده‌یی از مسلمانان ایمانهای راسخ داشتند، که آنها کنار بودند؛ عده‌یی هم از این تازه‌مسلمانان و قبایل اطراف مکه و طائف بودند، که بر سر پیامبر ریختند و غنیمت خواستند؛ پیامبر را اذیت کردند، محاصره کردند؛ پیامبر می‌داد، می‌گرفتند؛ اما باز می‌خواستند! کار به جایی رسید که عبای روی دوش پیامبر هم به دست این عربهای تازه مسلمان ناهموار و خشن افتاد! این جا هم که در اوج عزت و قدرت بود، پیامبر باز با مردم با همان رفق، با همان مدارا و با همان خوشرویی رفتار کرد؛ با خوش اخلاقی و خوش خلقی صدایش را بلند کرد و گفت: «ایها الناس ردوا علیّ بردی»^۱؛ ای مردم! عبایم را به من برگردانید! این، وضع معاشرت پیامبر با مردم بود.

نشست و برخاست با غلامان

پیامبر با غلامان نشست و برخاست می‌کرد و با آنها غذا می‌خورد. او بر روی زمین نشسته بود و با عده‌یی از مردمان فقیر غذا می‌خورد. زن بیابان نشینی عبور کرد و با تعجب پرسید: یا رسول الله! تو مثل بندگان غذا می‌خوری؟! پیامبر تبسمی کردند و فرمودند: «ویحک ای عبد اعبد منّی»^۲؛ از من بنده تر کیست؟

مصادیقی از زندگی مباشرتی پیامبر

او لباس ساده می‌پوشید. هر غذایی که در مقابل او بود و فراهم می‌شد، می‌خورد؛ غذای خاصی نمی‌خواست؛ غذایی را به عنوان نامطلوب رد نمی‌کرد. در همه‌ی تاریخ بشریت، این خلیقات بی‌نظیر است. در عین معاشرت، او در کمال نظافت و طهارت ظاهری و معنوی بود، که عبدالله بن عمر گفت: «ما رأیت احدا اجود و لانجد و لاشجع و لا اوضاً من رسول الله»^۳؛ از او بخشنده‌تر و یاری کننده‌تر و شجاعتر

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶

۲. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱

و در خشانتر کسی را ندیدم. این، رفتار پیامبر با مردم بود؛ معاشرت انسانی، معاشرت حسن، معاشرت مانند خود مردم، بدون تکبر، بدون جبروت. با این که پیامبر هیبت الهی و طبیعی داشت و در حضور او مردم دست و پای خودشان را گم می کردند، اما او با مردم ملاحظت و خوش اخلاقی می کرد. وقتی در جمعی نشسته بود، شناخته نمی شد که او پیامبر و فرمانده و بزرگ این جمعیت است. مدیریت اجتماعی و نظامی او در حد اعلی بود و به همه کار سر می کشید. البته جامعه، جامعه‌ی کوچکی بود؛ مدینه بود و اطراف مدینه، و بعد هم مکه و یکی، دو شهر دیگر؛ اما به کار مردم اهتمام داشت و منظم و مرتب بود. در آن جامعه‌ی بدوی، مدیریت و دفتر و حساب و محاسبه و تشویق و تنبیه را در میان مردم باب کرد. این هم زندگی معاشرتی پیامبر بود، که باید برای همه‌ی ما - هم برای مسؤولان کشور، هم برای آحاد مردم - اسوه و الگو باشد.

ج) ذکر و عبادت الهی

و بالاخره صحنه‌ی سوم از زندگی پیامبر، ذکر و عبادت الهی آن حضرت بود. پیامبر با آن مقام و با آن شأن و عظمت، از عبادت خود غافل نمی شد؛ نیمه‌ی شب می گریست و دعا و استغفار می کرد. ام سلمه یک شب دید پیامبر نیست؛ رفت دید مشغول دعا کردن است و اشک می ریزد و استغفار می کند و عرض می کند: «اللهم و لا تکلنی الی نفسی طرفه عین»^۴. ام سلمه گریه‌اش گرفت. پیامبر از گریه‌ی او برگشت و گفت: این جا چه می کنی؟ عرض کرد: یا رسول الله! تو که خدای متعال این قدر عزیزت می دارد و گناهانت را آمرزیده است - «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر»^۵ - چرا گریه می کنی و می گویی خدا یا ما را به خودمان وانگذار؟ فرمود: «و ما یؤمننی»^۶؛ اگر از خدا غافل بشوم، چه چیزی من را نگه خواهد داشت؟ این برای ما درس است. در روز عزت، در روز ذلت، در روز سختی، در روز راحتی، در روزی که دشمن انسان را محاصره کرده است، در روزی که دشمن با همه‌ی عظمت، خودش را بر چشم و وجود انسان تحمیل می کند، و در همه‌ی حالات خدا را به یاد داشتن، خدا را فراموش نکردن، به خدا تکیه کردن، از خدا خواستن؛ این، آن درس بزرگ پیامبر به ماست.

راز اصلی عبودیت پیامبر در مقابل خدا

خدای متعال در همه‌ی صحنه‌ها به یاد پیامبر بود، و رسول اکرم در همه‌ی صحنه‌ها از خدا استمداد کرد، از خدا خواست و از غیر خدا نترسید و نه‌راسید. راز اصلی عبودیت پیامبر در مقابل خدا این است؛ هیچ قدرتی را در مقابل خدا به حساب نیاوردن، از او واهمه نکردن، راه خدا را به خاطر احوای دیگران قطع نکردن. جامعه‌ی ما با درس گرفتن از این اخلاق نبوی، باید به یک جامعه‌ی اسلامی منقلب شود.

عبودیت خدا، اعتبار و ارزش انسان

انقلاب برای این نیست که کسانی بروند و کسان دیگری بیایند؛ انقلاب برای این است که ارزشها در جامعه تغییر کند؛ اعتبار و ارزش انسان به عبودیت خدا باشد؛ انسان بندهی خدا باشد، برای خدا کار کند، از خدا بترسد، از غیر خدا نترسد، از خدا بخواهد، در راه خدا کار و تلاش کند، در آیات خدا تدبیر کند، عالم را درست بشناسد، کمر به اصلاح مفاسد جهانی و بشری ببندد و از خود شروع کند؛ هر کدام ما از خودمان شروع کنیم.

پرورش مردم با خلیات اسلامی؛ بزرگترین دستاورد نظام

- ❖ مسئله مهم و جدید فرهنگ عمومی
- ❖ دو نکته مهم برای کارهای تازه و جدید
- ❖ وقت گذاری از جان و ذهن و فکر برای اداره فرهنگ عمومی
- ❖ دو بخش اصلی در فرهنگ عمومی:
- ❖ (۱) امور ظاهری مؤثر در دراز مدت
- ❖ (۲) امور مؤثر بسیار فوری و محسوس در جامعه
- ❖ وجدان کاری و وقت شناسی در جامعه
- ❖ منفعت جویی گروهی و جمعی ملت
- ❖ احترام به بزرگترها و پدر و مادر
- ❖ معارف اسلامی عامل پیشرفت ملل اروپایی
- ❖ توصیه مؤکد اسلام به خلیات مثبت برای پیشرفت مادی
- ❖ تهاجم فرهنگی به ایران از اواخر قاجار
- ❖ عوامل مؤثر در تضعیف خلیات خوب ملت ایران
- ❖ و...

پرورش مردم با خلیات اسلامی؛ بزرگترین دستاورد نظام *

مسئله مهم و جدید فرهنگ عمومی

کنترل فرهنگ عمومی، یک مسأله مهم و جدید است که شاید اهل فکر و فرهنگ و صاحب نظران مسائل فرهنگی، قبلاً به این معنا کمتر اندیشیده بودند و کمتر توجه می کردند که برای هدایت و اداره فرهنگ عمومی در جامعه، یک کار ویژه لازم است.

قبلاً فرهنگ عمومی جامعه ما، رها و بسته به این بود که کدام صدای قویتر و کدام دست چیره تر و کدام مهارت و ذوق توانا تر در صحنه زندگی مردم حضور یابد و آنها را به سمت این یا آن پدیده و کیفیت فرهنگی بکشاند. این که امروز جمعی بنشینند و فکر کنند که چگونه می شود فرهنگ عمومی جامعه را به شکل و سمت صحیحی سوق داد و پالایش و هدایت کرد، موضوع تازه ای است که مربوط به این چند سال اخیر است و ابتداء در «شورای عالی انقلاب فرهنگی» مطرح شد و اکنون نیز بحمدالله، مجموعه ای گرد هم آمده اند و آن را دنبال می کنند.

دو نکته مهم برای کارهای تازه و جدید

کارها و موضوعهای تازه، چون روال از پیش تعیین شده و شکل سنتی ای ندارند، متصدیان شان حتماً باید دو نکته را درباره آنها مدنظر داشته باشند: اول این که برای آنها وقت بگذارند؛ و دیگر آن که ذوق و ابتکار و توانایی و مهارت به کار ببرند.

🌟 وقت گذاری از جان و ذهن و فکر برای اداره فرهنگ عمومی

پس، اولین عرضم به شما عزیزان و برادران و خواهران، این است که اکنون که شما در این زمینه مسؤولیت دارید، خواهش می‌کنم در اداره فرهنگ عمومی، از جان و ذهن و فکر و وقت خودتان، در حدّ توان، مایه بگذارید. وقتی این حاصل شد، نوبت آن است که بررسی کنیم کدام دستگاہها و افرادِ دیگر، در ارتباط با اداره فرهنگ عمومی جامعه هستند؛ مثلاً صدا و سیما، مطبوعات و یا شخصیت‌های عمده فکری و فرهنگی که گاهی یک سخنشان شکل دهنده یک جریان در فرهنگ جامعه است. چگونگی همکاری آنان با شما، مسأله بعدی است که باید بررسی شود. از این‌رو، ابتدا شما باید درست شوید و وقتی که این اصل اساسی شکل گرفت، آن‌گاه براساس آن، بسیاری از کارهای دیگر انجام می‌شود.

🌟 دو بخش اصلی در فرهنگ عمومی:

🌟 (۱) امور ظاهری مؤثر در دراز مدت

به نظر بنده، فرهنگ عمومی دو بخش دارد: یک بخش، امور و مسائلی است که بارز و ظاهر و جلو چشم است و حقیقتاً هم در سرنوشت یک ملت دخالت دارد؛ اما در دراز مدت تأثیر می‌کند. یعنی در مسیر زندگی و حرکت‌های آینده یک ملت تأثیر دارد. مثلاً شکل لباس و چه پوشیدن و چگونه پوشیدن و از کدام الگوی پوشش استفاده کردن، جزو مصادیق و نمونه‌های بارز فرهنگ عمومی جامعه است. یا شکل معماری در جامعه و در چگونه خانه‌ای زندگی کردن، بخشی از فرهنگ جامعه را شکل می‌دهد. زیرا خانه‌های قدیمی ما یک نوع خانواده و خلیقات بار می‌آورند (حیاط بزرگ، حوضی در وسطش و اتاق‌هایی در اطراف. از این اتاق پدر بزرگ در می‌آید و از آن اتاق دایی و از آن یکی هم عمو. بچه‌های خانواده، همه دور هم و بر یک سفره جمع می‌شوند و در واقع، این خانه است که خانواده را به دنبال خود می‌کشاند) و آپارتمان نوعی دیگر از خانواده ایجاد می‌کند. حتی شکل در و پنجره و ارتباط اتاقها با هم، به ناچار تأثیر خاصی بر ذهن و خلق و منش و تربیت افراد دارد. از این‌رو، امروز - خوشبختانه - می‌بینیم که در تلویزیون و میزگردها و گفتارها، بر معماری سنتی ایرانی تکیه می‌شود. در کردارها نمی‌دانم چگونه است. ولی به هر حال، آنچه معلوم است این که، این ملت کهن و بزرگ، قبل از این که از سبک معماری اروپایی تأثیر بپذیرد، خودش یک سبک معماری خاص داشته است. خوب؛ اینها از موارد فرهنگ عمومی است که فراوان است و تأثیراتش بر سرنوشت این ملت، بلند مدت است. چون به هر حال، هر نوع لباس، هر گونه رفتار، هر شکل نشستن بر سفره، هر گونه سخن گفتن دو نفر در مواجهه با همدیگر و مسائلی از این قبیل، تأثیراتی انکارناشدنی در شکل‌گیری شخصیت افراد یک جامعه دارد. لکن نه در کوتاه‌مدت؛ در بلندمدت.

۲) امور موثر بسیار فوری و محسوس در جامعه

بخش دوم از فرهنگ عمومی، آن است که مانند بخش اول در سرنوشت یک ملت تأثیر دارد؛ اما تأثیراتش فوری و بسیار محسوس است. یعنی خودِ امورِ مربوط به این بخش از فرهنگ عمومی، چندان محسوس نیست؛ لکن تأثیراتش در جامعه و سرنوشت و مسیر آن، بسیار محسوس است. از جمله این امور و در واقع عمده ترین آنها، اخلاقیات است؛ اخلاق فردی و اجتماعی مردم یک جامعه. فرض بفرمایید افراد یک جامعه، وقت شناس نباشند. خوب؛ وقتی که شما وارد آن جامعه می شوید، این وقت ناشناسی آنان را، از طریق تأثیرات منفی اش در سرنوشت خودتان و مردم درمی یابید؛ در حالی که خود آن، چندان واضح نیست.

و جدان کاری و وقت شناسی در جامعه

وجدان کاری و وقت شناسی در یک جامعه، بسیار مهم است. مثلاً وقتی ساعت هشت با کسی قرار گذاشتیم، این که هشت و ده دقیقه یا هشت و نیم و یا پیش از ظهر برویم، با این که سر ساعت هشت آن جا حاضر شویم، یکی و تأثیرش یکسان است؟ وجدان کاری هم، جزئی از فرهنگ عمومی است که بسیار پسندیده است. وجدان کاری، یعنی افراد یک جامعه، خود را در قبال آن کاری که پذیرفته اند متعهد بدانند و نوعی احساس وجدان نسبت به آن داشته باشند و سرهم بندی و رفع تکلیف نکنند و آن کار را به صورت کامل انجام دهند. اینها از جمله خلیات یک ملت است که تأثیرش در زندگی و سرنوشت آنها خیلی زیاد است.

منفعت جویی گروهی و جمعی ملت

از جمله مصادیق دیگر فرهنگ عمومی، این است که افراد یک ملت، مردمی باشند که خیلی عافیت طلب و به دنبال منافع شخصی خود نباشند؛ بلکه واقعاً حاضر باشند برای ملت و کشورشان وارد میدان شوند و خطر پذیری کنند. یعنی حس منفعت جویی گروهی و جمعی یک ملت، باید بیش از حس منفعت طلبی فردی آنان باشد.

احترام به بزرگترها و پدر و مادر

از جمله نمونه های دیگر فرهنگ عمومی که به اخلاق شخصی و اجتماعی مربوط است، این که: افراد جامعه صبور باشند، مهمان دوست باشند، عادتشان این باشد که به بزرگترها و پدر و مادر خود احترام کنند. از این رو، این گونه مسائل بسیار مهم است و می تواند سرنوشت یک ملت را تغییر دهد.

معارف اسلامی عامل پیشرفت ملل اروپایی

بنده وقتی که در معارف اسلامی دقت می کنم، برایم روشن است که عموم آن چیزهایی که ملل اروپایی به وسیله آنها توانسته اند در زندگی مادی خودشان پیشرفتی داشته باشند، در همین معارف اسلامی است.

زیرا این که ملتی در گذشته خود در قعر ظلمات جهل و خرافه و عقب‌ماندگی باشد و کتاب و کتابخانه نداشته باشد و حتی اولیات علم و معرفت را هم نداند و ناگهان ظرف نیم و یا یک قرن، از منجلاب آن عقب‌ماندگی بیرون بیاید، نمی‌تواند تصادفی باشد. اما متأسفیم که آن حرکت اروپا، با حرکتی که خودشان به غلط اسم آن را «حرکت روشنفکری» یا «روشنگری» می‌گذارند، همراه شد؛ حرکتی که پیامش حذف دین و روی آوردن به -اصطلاحاً- اصالت انسان در تفکرات و فلسفه‌ها و روش‌هایشان بود. عیب کارشان، این بود. و الا اگر معنویت را کنار نمی‌گذاشتند، بی‌شک امروز زندگی‌شان به مراتب بهتر و نورانیت علم از آن ناحیه، صدها و هزارها برابر بود.

خوب؛ به هر حال این اشتباه را مرتکب شدند و این حرکت را انجام دادند. البته عواملی هم داشت. در هر شکل، نقاط مثبتی که در زندگی‌شان وجود داشت و توانست آنها را از آن منجلاب عقب‌ماندگی و جهالت بیرون بیاورد - اگر دقت کنید - به‌وضوح در زندگی گذشته و تاریخ آنان نمودار است. اما افسوس که با کنار گذاشتن معنویت، این نقاط مثبت هم، کم‌کم رنگ باخت و کاملاً محو شد.

🔗 توصیه مؤکد اسلام به خُلُقِیَاتِ مثبت برای پیشرفت مادی

عموم خُلُقِیَاتِ مثبتی که یک ملت را از حُضِیضِ بیکارگی و فقر و ذلّت و عقب‌ماندگی بیرون می‌کشد و به اوج پیشرفت مادی می‌رساند، در اسلام مورد توصیه مؤکد قرار گرفته است و هر کس به مفاهیم اسلامی مراجعه کند، این را تصدیق خواهد کرد. در واقع، همین خصوصیات و خُلُقِیَاتِ مثبتی که امروز کمبودش را در میان ملت خودمان نیز احساس می‌کنیم، ناشی از همین بی‌توجهی به معارف اسلامی است؛ زیرا همان روزی که در داخل کشور ما حرکت روشنفکری به وجود آمد و عده‌ای احساس کردند باید به غربیان روکنند و از آنها یاد بگیرند - متأسفانه، با بی‌توجهی به معارف اسلامی - این نقاط مثبت را یاد نگرفتند. از این رو، بنده مکرر عرض کرده‌ام که روشنفکری در ایران از اول بیمار متولد شد و هنوز هم گریبان روشنفکران در چنگ همان بیماری است و آثار و تبعاتش همچنان باقی است؛ زیرا - همان‌طور که گفتیم - آنها به جای این که خُلُقِیَاتِ مثبت را یاد بگیرند و ترویج کنند، چیزهای ظاهری و کم‌ارزش و یا مضر را آموختند و رواج دادند. از جمله، آزادی جنسی، اختلاط زن و مرد، بی‌اعتنایی به معنویت، حذف دین، بدگویی به روحانیان و یا مواردی مانند نوع و شکل لباس و میز و صندلی، و در کل، امور این‌گونه را که یا خیلی کم‌اهمیت بودند، یا اصلاً اهمیت نداشتند و یا حتی مضر هم بودند.

🔗 تهاجم فرهنگی به ایران از اواخر قاجار

البته این را هم بارها عرض کرده‌ایم که فرهنگها تبادل دارند. وقتی که بحث تهاجم فرهنگی را مطرح و بر آن پافشاری می‌کنیم، به آن معنا نیست که یک فرهنگ نباید چیزی را از خارج خود، به خود بیفزاید. متأسفانه در ایران اواخر قاجار که به فرهنگ غرب توجه شد و به ویژه در دوران منحوس پهلوی که این توجه شدت



گرفت، آنچه که واقعاً تبادل، تلقی، تعاطی و تکامل فرهنگی بود، در ارتباط با غرب انجام نگرفت؛ بلکه نوعی تحمیل فرهنگی رخ داد.

گاهی انسانی هوشمند و عاقل، به اختیار خود، چیزی را گزینش می‌کند و می‌پذیرد و گاهی به عکس، به یک انسان مست و غافل و بی‌هوش، به‌زور، چیزی را تزریق و تحمیل می‌کنند. مسلماً این دو، یکسان نیستند. در کشور ما، تحمیل فرهنگی کردند؛ یعنی آمدند و بدون این که گزینش صحیحی در کار باشد، چیزی را در کالبد فرهنگ و ذهنیات این مردم تزریق کردند.

عوامل مؤثر در تضعیف خلیات خوب ملت ایران

از این رو می‌توان نتیجه گرفت که در اسلام، ریشه همه این معنویات وجود دارد؛ اما متأسفانه به آنها توجه نشده است. زیرا مدتی حکومت‌های استبدادی و سلاطین و به دنبال آنها، متولیان دین و آخوندهای درباری و روحانیان وابسته‌ای که طبق نظر آنها حرف می‌زدند و یا مثل خود آنها و طبق الگوی آنها عمل می‌کردند، پایه‌های خلیات خوب را در مردم ما تضعیف کردند. هر چند این مقدار باقی مانده هم (یعنی این انقلاب، این جنگ تحمیلی، این ایستادگی در مقابل تهدیدهای غرب و این احساس عزت و استقلال در برابر ابرقدرت‌های عالم بسیار ارزشمند است) ناشی از آن بقایای فرهنگ اسلامی است که در این مردم رنگ ثابت گرفته است. خدا را شکر که دشمنان دین، فرصت نیافته‌اند که اینها را حذف، یا کم‌رنگ و یا نابود کنند و از بین ببرند. همین مقدار است که این همه عزت، پیشرفت، حرکت‌های عمومی، حضور مردم در صحنه‌ها و استقلال در برابر خودکامگی مستبدان را به بار آورده است و ان‌شاءالله در آینده هم ثمرات دیگری به بار خواهد آورد.

فرهنگ اسلامی عامل پیشرفت و ترقی انسانها

اگر بتوانیم اخلاق را اسلامی کنیم، فرهنگ را اسلامی کنیم، مردم را با خلیات اسلامی پرورش دهیم و صفاتی را که در صدر اسلام از یک جماعت کوچک، یک ملت عظیم و مقتدر درست کرد، در ملتمان زنده کنیم، همینها بزرگترین دستاوردهاست. باید توجه داشت که آنچه در آغاز، از پیشرفت و ترقی برای انسانها به وجود آمد، ناشی از همین فرهنگ اسلامی بود: دنبال علم و کار رفتند، تلاش و سعی کردند، نوآوری کردند، به معرفت طبیعت، انسان، تاریخ و راههای زندگی پرداختند و تعامل خوب و برادرانه را پذیرفتند. اینها چیزهایی است که هیچ دستگاه قدرتمندی، بدون آن که فرهنگ مردم و بینش آنها را اصلاح کند، نمی‌تواند در جامعه‌ای ایجاد کند. مثلاً آن عدالت اجتماعی‌ای که کمونیستها، بی‌توجه به اصلاح فرهنگ مردم و پذیرش اختیاری آنها بر آنها تحمیل کردند، همان چیز ناقص غلط معیوبی شد که در تاریخ ثبت شده است. یعنی به اسم عدالت اجتماعی، همه چیز را به هم ریختند و هیچ فایده‌ای به‌بار نیاوردند.

نتیجه جدایی عدالت اجتماعی از فرهنگ و اخلاق صحیح

از این رو، کشورهای کمونیستی، تجربه عظیمی هستند؛ به ویژه طبقات مرفّه عظیم آنها که به زعم خودشان از ایجاد کمونیسم حکومتی و دولتی، به دنبال عدالت اجتماعی بودند؛ اما به جای این عدالت، یک تزار جدید و یک استالین بدکار و فاسد و ظالم و قسّی القلب به وجود آوردند! بله؛ عدالت اجتماعی ای که از اخلاق و فرهنگ صحیح جدا باشد، نتیجه‌اش این می‌شود.

عدالت اجتماعی، که یک امر اجتماعی محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوه فرمانروایی در جامعه است، جز به برکت یک فرهنگ صحیح در آذهان یکایک مردم، تأمین شدنی نیست. اصولاً همه موفقیتها در همه صحنه‌ها این‌گونه است. خوب؛ اینک شما ببینید و جامعه ایرانی. می‌خواهید فرهنگ اسلامی و آن چیزهایی را که از پیکره این جامعه اسلامی گرفته شده است، به آن برگردانید: «وَأَسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي». این، که در دعای «مکارم الاخلاق» آمده است، مصداقش همین است. می‌خواهید آن بخشهایی از زندگی مان را که تحت تأثیر ظلمها و استبدادها و انحرافها و کج فهمیها و کج رویها و دخالت‌های بیگانه و امثال اینها ضایع و فاسد شده است، اصلاح کنید. این، کار عظیم و بسیار بزرگی است؛ به حدی، که اگر وزارت ارشاد، واقعاً جز اصلاح فرهنگ عمومی، هیچ کار دیگری نکند، به نظر بنده، برای آن کافی است و کار کمی را عهده‌دار نیست. خوب؛ بحمدالله، آقایان هم‌تشان بالاست؛ این کار را می‌کنند و صد کار دیگر هم در کنارش دارند. ان شاءالله به همه آنها هم دست می‌یابند.

اصلاح فرهنگ عمومی، محور همه کارها و مهمترین آن

اصلاح فرهنگ عمومی، از همه کارها مهمتر است؛ چون این کار، محور همه کارهای دیگر است. کتاب باید برای اصلاح فرهنگ عمومی منتشر شود. فیلم باید برای اصلاح فرهنگ عمومی ساخته شود. هنر باید در جهت فرهنگ عمومی هدایت شود. صدا و سیما، در همه برنامه‌هایش - چه هنری، چه خبری و چه گزارشی - دائماً باید در خدمت فرهنگ عمومی کار کند. علما و امامان جمعه و خطیبان و مبلغان و جامعه روحانیان محترم و معظم نیز - در هر بخشی که هستند - باید برای ترویج فرهنگ صحیح اسلامی تلاش کنند: عده‌ای تحلیل کنند، عده‌ای آیات الهی را بخوانند و عده‌ای کلمات معصومین را بیان کنند. جهتگیری عمده مطبوعات، باید اصلاح فرهنگ عمومی باشد. سازمانهایی که مخصوص کار تبلیغی هستند (مثل سازمان تبلیغات اسلامی و بخشهایی که تابع و در کنار آنند) باید در این جهت بکوشند. اگر ان شاءالله یک تلاش هماهنگ صحیح جهت یافته وجود داشته باشد، ملت ما هم آماده پذیرشند. تازه، از خصوصیات این امور سیاسی و اصیل، این است که ذاتی انسانها می‌شوند و در نتیجه، نسل به نسل انتقال می‌یابند و در واقع، فطری، یعنی جزو فطرت افراد یک جامعه و دقیقاً عین امور ذاتی می‌شوند. اگر هم مردم، زمانی و به دلایلی، از آنها جدا شوند، با یک چیز مختصر، فوراً برمی‌گردند.

پیدا کردن اولویتهای مهم و اساسی در فرهنگ عمومی

به عقیده من، اگر این جمع محترم - که بحمدالله، اشخاص شایسته، صاحب نظر، آگاه، هوشمند و متخصص، در میانشان زیادند - بخواهند در این زمینه‌ها تلاش کنند و به جایی برسند، باید اول اولویتهای را پیدا کنند و در آن دونوع فرهنگ عمومی‌ای که داریم - و به ویژه در نوع دوم - دقت کنند (البته نوع اول هم مهم است و نمی‌خواهیم آن را به کلی کنار بگذاریم) و پس از آن دریابند که در بین امور اخلاقی‌ای که عمده آنها در نوع دوم است، کدام مهمتر، ریشه‌ای‌تر و اساسی‌تر است، که فروع بسیاری از آن ریشه می‌گیرد. اینها و امثال اینها را مشخص کنند و بر آنها متمرکز شوند و در این زمینه تلاش نمایند. کسانی هم که اهل فکر، قلم، شعر و هنرند - یعنی علماء، روحانیان و دستگاههای دولتی - آن را ترویج کنند. آن‌گاه، ان شاءالله اصلاح خواهد شد.

بنده، ملتی با این ویژگیها و آرمانهای عظیم، کم سراغ دارم. این انقلابها و نهضتها و ناسیونالیسمهایی که ملتها و کشورها را در مشت خود گرفته و تحولات زیادی را در آنها به وجود آورده‌اند، همه از آنچه که تحت عنوان نظام اسلامی است، کمترند؛ چون مجموعه آرمانهایی که تحت عنوان نظام اسلامی جمع می‌شود، بسیار والا و عظیم است و همه مسائل فردی و اجتماعی را با همدیگر شامل می‌شود. اگر ان شاءالله این حرکت انجام گیرد، این ملت به آن آرمانها خواهد رسید.



پشتیبانی فرهنگ بر پایه‌های مستحکم و قوی، تضمین پیشروی کشور در همه زمینه‌ها

🕌 فرهنگ، قوام یک کشور

🕌 فرهنگ، مسئله اول کشور

🕌 درجه اول تصمیمات فرهنگی، مسائل اسلامی و

انقلابی

🕌 تهاجم دشمنان به فرهنگ اسلام ناب و

فرهنگ انقلابی

🕌 ضرورت تشکیل ستاد مرکزی فرهنگی در کشور

🕌 مراد از اصولگرایی در تعبیرات فرهنگی

🕌 اصولگرا بودن کل نظام

🕌 تکیه بر اصول و ارزشها در کار

🕌 اثر مسائل فرهنگی در دراز مدت

🕌 مراد از فرهنگ

🕌 خصلتهای ملی مربوط به تربیت‌هاست

🕌 ممارست در ایجاد فرهنگ ملی

🕌 علاج مشکلات کشور با اصلاح فرهنگی

🕌 و...

پشتیبانی فرهنگی بر پایه‌های مستحکم و قوی، تضمین پیشروی کشور در همه زمینه‌ها

فرهنگ، قوام یک کشور

در ارزشگذاری ذهن خودم، به مسائل فرهنگی بهای زیادی می‌دهم. یعنی این طور اعتقاد دارم که قوام یک کشور به فرهنگ است. ملیت یک ملت به فرهنگ آن ملت است. اگر این تمایز ملت‌ها را مورد نظر قرار دهیم و ببینیم که یک ملت به خاطر چه عاملی یک ملت است، خواهیم دید بیش از آنچه که یک ملت را به یک حکومت و یک دولت و یک تشکیلات و قواره‌ی سیاسی و به استقلال برای یک ملت بودن، می‌شود نسبت داد، به فرهنگ آن و مجموعه‌ی آنچه که به آن فرهنگ می‌گوییم، می‌شود نسبت داد. فرهنگ خیلی اهمیت دارد. اگر ما دنبال استقلال هستیم، باید به فرهنگ مراجعه کنیم و روی فرهنگ کار کنیم. اگر دنبال خودکفایی و رفاه عمومی مردم هستیم، اگر به دنبال تدبیر مردم و یک تمدن بزرگ اسلامی هستیم - که باید باشیم و البته هستیم - باید بر روی مسأله‌ی فرهنگ تأمل و تلاش و توجه و سرمایه‌گذاری ویژه‌ای بکنیم.

فرهنگ، مسئله اول کشور

من به آنچه که تا به حال کرده‌ایم، اعتراضی ندارم. البته ما شاید در اوایل کار و اوایل انقلاب، بعضی از غفلت‌ها و کوتاهی‌ها را هم کرده‌ایم. کننده‌ی این غفلت‌ها هم کسی غیر از خود ما نیست. اگر کسی بخواهد نسبت به کوتاهی‌هایی که در اوایل انقلاب شده، مقصری پیدا کند، یقیناً یکی از مقصرین خود من هستم.

منتها معتقدم که آنچه تا به حال کوتاهی و قصور شده است، لازمه‌ی طبیعی وضعیت کشور و جامعه‌ی ما و انقلاب بوده است. همه‌ی ما واقعاً دلسوزانه کار کردیم. طبیعی است که چیزهایی از چشم دور می‌ماند. انسان باتجربه به چیزهایی می‌رسد؛ چیزهایی را در طول زمان می‌آموزد و فرامی‌گیرد. علی‌ای حال، آنچه که امروز می‌فهمیم و احساس می‌کنیم که باید انجام دهیم، این است که باید مسأله‌ی فرهنگ را با کلیتش - که حالا مقداری توضیح خواهم داد - مسأله‌ی اول این کشور به حساب آورد. ما اگر توانستیم فرهنگ این کشور را با پایه‌های مستحکم و قویم و نهادهای صحیحی که کارایی لازم را داشته باشند، پشتیبانی و تقویت کنیم، کار این کشور روی غلتک خواهد افتاد و پیشروی این کشور در همه‌ی زمینه‌های مورد نظر تضمین خواهد شد. چنانچه ما فرهنگ را اصلاح و دنبال نکردیم، به احتمال زیاد برنامه‌ریزی‌هایمان ابتر خواهد بود؛ یعنی مدتی تلاش می‌کنیم، زحمت می‌کشیم؛ اما نمی‌توانیم به نتایج قطعی آن امیدوار باشیم. لذا مسأله‌ی فرهنگ خیلی مهم است.

🏠 درجه اول تصمیمات فرهنگی، مسائل اسلامی و انقلابی

در مقابل ترکیب جدیدی که اکنون تشکیل شده است - البته بعضی از برادران دیگر نیز جزو این مجموعه، در ترکیب و وضع جدید هستند که ظاهراً به مسافرت رفته‌اند - تأکید من بیشتر این است که فرهنگی که ما می‌خواهیم به صورت هدایت شده و اداره شده باشد - یعنی فرهنگ کشور را اداره کنیم - باید در این اداره و هدایت ما، مسائل اسلامی و انقلابی، در درجه‌ی اول مورد نظر باشد. باید ایمان و حرکت اسلامی و انقلابی و روح انقلاب، مثل روحی در همه‌ی تصمیمات فرهنگی، مورد توجه قرار گیرد این واجب‌ترین مسأله است.

اگر ما می‌خواهیم درباره‌ی دانشگاهها، آموزش و پرورش، مسائل فرهنگ عمومی و رسانه‌ها فکر، بحث و تصمیم‌گیری کنیم، باید جهت کلی این باشد؛ یعنی گرایش انقلابی و حرکت اسلامی چیزی نیست که بدون یک مدیریت و هدایت صحیح و دقیق و حساب شده تضمین شود. مردم ما بحمدالله مسلمانند. گرایشهای اسلامی در این کشور قوی است. در این هیچ تردیدی نیست. جو کشور هم - تا آن جا که من نگاه می‌کنم - از لحاظ توجه و گرایش به مسائل معنوی، ضعیف نیست؛ خیلی خوب است و شاید هم از جهاتی روز به روز قویتر می‌شود. لیکن هدایت فرهنگی جامعه، یک ضرورت است. اگر ما اداره نکنیم، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که کار به صورت خوبی پیش خواهد رفت.

🏠 تهاجم دشمنان به فرهنگ اسلام ناب و فرهنگ انقلابی

ما دشمنان فرهنگی زیادی داریم، مبارزه با اسلام و انقلاب به صورت فرهنگی، یک امر جدی است. این چیزی که ما به آن تهاجم فرهنگی می‌گوییم، یک امر واقعی و حقیقی است. الان باورهای سیاسی ما، با ابزارهای فرهنگی دشمنان هدفگیری می‌شود. باورهای دینی ما هدفگیری می‌شود. عادات حسنه‌ی ملت

ما مورد تهاجم قرار می‌گیرد و هدفگیری می‌شود. این کار خیلی هم دقیق انجام می‌گیرد. خلاصه آن چیزی که انقلاب بر پایه‌ی آن به وجود آمده است - یعنی فرهنگ اسلام ناب و فرهنگ انقلابی - دقیقاً مورد تهاجم دشمنان است.

🏠 ضرورت تشکیل ستاد مرکزی فرهنگی در کشور

بنابراین در چنین وضعی، مدیریت فرهنگی لازم است. به تعبیری که من در آن نوشته آوردم، واقعاً یک ستاد مرکزی فرهنگی لازم است. باید کسانی بنشینند و فکر کنند. من نمی‌خواهم این تعبیر را خیلی تکرار کنم که بعضی تصور کنند به آن صبغه‌ی نظامی گری داده می‌شود؛ نه. به هیچ وجه مراد این نیست. یک تمرکز مورد نظر است. یک مدیریت متمرکز و هدایت کننده لازم است. این مرکز باید نسبت به همه‌ی دستگاه‌های مسؤول در زمینه‌های فرهنگی کشور، نقش هدایت کننده و تغذیه کننده داشته باشد. تفکرات صحیح و فکر درست، جریان‌ات فرهنگ صحیح را کمک و هدایت کند. آن کسانی را که واقعاً محتاج دستگیری و هدایت هستند، دستگیری و هدایت کند. آن جایی که دشمن برنامه‌ریزی کرده است، آن را بفهمد و علاج فرهنگی - نه علاج سیاسی و به طریق اولی نه علاج پلیسی - کند.

اگر ما بخواهیم کار پلیسی یا نظامی بکنیم، احتیاج به این جا نداریم. انسان در جای خود کار نظامی می‌کند. تشکیل این مرکز برای این است که ما در علاج کارهای دشمنان، به ابزارهای پلیسی متوسل نشویم؛ به ابزارهای نظامی و حتی سیاسی هم متوسل نشویم. ابزار فرهنگی مورد توجه باشد. امروز در این کشور تعداد زیادی نیروی فرهنگی وجود دارد که منتظر یک اشاره‌اند تا به میدان بیایند و کار و تلاش کنند. درختانی هستند که باید آبیاری شوند و میوه‌ی فرهنگی بدهند. البته این کارها می‌شود. عناصر و افراد فرهنگی و خیلی از شما که این جا تشریف دارید - شخصاً یا در دستگاه خودتان - کارهای بارزشی در این زمینه می‌کنید؛ اما اگر در این زمینه یک مدیریت و هدایت متمرکز وجود داشته باشد، پیشرفت و بُرد کار مضاعف و به مراتب بیشتر خواهد شد.

مقصود این است که ما می‌خواهیم در تشکیلات جدید، جریان و تفکرات انقلابی و اسلامی - که اساس همه‌ی تحولات مثبت و مبارک در این کشور بوده و ان شاء الله بعد از این هم باید باشد و خواهد بود و بیشتر از همه هم مورد تهاجم دشمن است - مورد توجه مضاعفی قرار گیرد و حقیقتاً روی آن برنامه‌ریزی و کار شود.

🏠 مراد از اصولگرایی در تعبیرات فرهنگی

در دنیا ما رابه عنوان اصولگرا مورد تهاجم قرار می‌دهند. البته مراد از اصولگرا که در تعبیرات فرهنگی به کار می‌رود، آن چیزی که ما از کلمه‌ی اصولگرا می‌فهمیم، نیست. اصولگرا یعنی متحجر، عقب مانده، نافهم و خشک مغز! این معنای اصولگرا در تعبیرات آنهاست. ما بدون این که به جنبه‌ی دشنام بودن این قضیه

توجه کنیم، معنایی از اصولگرایی در ذهن داریم که به آن تفاخر می‌کنیم. درست هم هست. می‌گوییم ما به اصول ارزشی خودمان پایبند هستیم. واقعاً اصول اسلامی و اصول انقلاب را قبول داریم. بله اصولگرا هستیم. به این معنا اصولگرا هستیم؛ نه به آن معنایی که دشمن بخواهد ما را دشنام دهد.

اصولگرا بودن کل نظام

من به بعضی از دوستان در بعضی از مسؤولیتها می‌گویم که نظام ما مبتنی بر اصولی است و افتخار هم می‌کند که این اصول را دارد و اصرار هم دارد که این اصول را حفظ کند. بنا نیست که با این حرفها و فحشهای جهانی هم از میدان در برود. پس به این معنا کل نظام اصولگراست؛ اما بعضی از دستگاهها به طور ویژه باید اصولگراتر باشند که اگر دستگاههای دیگر - دستگاههای غیر خودشان - انحرافی در زمینه‌ی اصولی پیدا کردند، این دستگاه به آنها توجه بدهد.

من می‌خواهم بگویم که این مرکز باید اصولگراترین جاها باشد. اگر بخواهیم یک تعریف و به اصطلاح تحدیدی نسبت به وضع این کار و این تشکیلات و آینده‌ی آن بکنیم، به نظر من همین کلمه‌ی اصولگرا را باید بگوییم.

تکیه بر اصول و ارزشها در کار

البته من در طول مدت این پانزده سال، به طور مستمر در کار اجرایی بوده‌ام و دور از مسأله‌ی اجرایی نیستم. ضرورتهایی که انسان را گاهی وادار می‌کند تصمیمی بگیرد، می‌دانم. اگر انسانی اهل عمل نبود و به تعبیر جناب آقای هاشمی گاهی عمل می‌کرد و همیشه دنبال عمل نبود، شاید واقعاً در عالم خیالات پرواز می‌کرد و متوجه این واقعیتها نمی‌شد. من آن را توجه دارم. در جاهایی ضرورتها بر انسان تحمیل می‌شود؛ بحثی نیست؛ اما کلاً بایستی مبنای کار این تشکیلات، تکیه بر اصول و ارزشها باشد. این نه تعصب است، نه تحجر، نه زیاده‌روی و نه قابل تشبیه است به کارهایی که مثلاً ممکن است بعضی آدمهای بی‌رویه در گوشه‌ای انجام دهند. این کار بر فکر و اندیشه متکی است.

شما که اعضای این شورا هستید، همه صاحبان فکر، همه اندیشمند، دانشمند و صاحب تخصصید. همه‌ی شما مؤمن به اسلام و معتقد به این اصول هستید و باید این مجموعه بر این اصول پافشاری کند. اساس کار ما در آینده‌ی این شورا این است و این خواهد بود. البته این نیست که بگوییم در گذشته این طور بوده است. من نمی‌خواهم به هیچ وجه این را بگویم؛ لیکن خط مشی آینده این است. یعنی تأکید بر همین مطلبی که در باب مسأله‌ی فرهنگ، مورد قبول مجموعه‌ی حاضر هم هست و من آن را در اول عرایضم گفتم.

✿ اثر مسائل فرهنگی در دراز مدّت

مسأله‌ی فرهنگ، مسأله‌ی مهمّی است. اولاً اشکال ضایعات فرهنگی این است که زود فهمیده نمی‌شوند. یعنی مثل تورّم نیست که بشود هر روز اندازه گرفت. مثل عقب ماندگیهای اقتصادی یا سازندگی هم نیست که بالاخره چهار - پنج سال که گذشت، هم جنبه‌ی منفی و هم جنبه‌ی مثبت آن قابل اندازه‌گیری باشد. مسائل فرهنگی در دراز مدّت اثر می‌کند؛ دیر فهمیده می‌شود. به همین نسبت صعب‌العلاج هم هست. ما در گذشته ضایعات فرهنگی زیادی داشتیم.

✿ مراد از فرهنگ

ببینید؛ ما فرهنگ که می‌گوییم، مورد نظرمان به همان معنای عام فرهنگ است. انقلاب فرهنگی که در این کشور تحقق پیدا کرد، واقعیت داشت. حالا هم این شورا، شورای انقلاب فرهنگی است. مراد از این فرهنگ، فرهنگ مدرّوس و مکتوب مدرّسی نیست. مراد ما فرهنگ به معنای عام آن است. البته شامل فرهنگ به معنای علم و تحصیل و دانشگاه و مدرسه و امثال آن می‌شود؛ اما بقیه‌ی فنون و شعب فرهنگ را هم شامل می‌گردد. دید ما بر روی همه‌ی اینهاست.

✿ خصلتهای ملی مربوط به تربیت‌هاست

فرهنگ شامل ادبیات، هنر، علم، عادات و اخلاق جامعه و سنن موجود جامعه و شامل خصلتهای ملی است. بعضی از ملتها به خصلتهایی مشهور می‌شوند. اینها که ذاتی و مربوط به آب و هوا نیست؛ مربوط به تربیت‌هاست. فرض بفرمایید الان، بخصوص اروپاییها را که نگاه می‌کنیم، طبیعتاً مردمانی خطرپذیرند. شرقیها به قدر غریبها خطرپذیر نیستند. معمولاً آنها کارهای خطیر می‌کنند - مثالهای فراوانی در این زمینه در ذهن دارم - این چیزی نیست که اگر کشوری در یک مرحله احتیاج به خطرپذیر بودن داشت، نتواند این را در ملت خودش به وجود آورد؛ چرا، با تربیت می‌شود. مسأله‌ی انضباط اجتماعی و وجدان کاری که من دو، سه سال قبل مطرح کردم، این دو خصوصیت اجتماعی و خلقی و جزو فرهنگ کشور است.

✿ ممارست در ایجاد فرهنگ ملی

حقیقتاً جامعه‌ی ما در گذشته انضباط را نیاموخته است. به ما انضباط یاد نداده‌اند. یعنی حکومت دیکتاتوری و استبدادی و پادشاهی، اصلاً انضباط پذیر نیست؛ انضباط خاص خودش را دارد. آن انضباط، در واقع ضد انضباط انسانی است. ما اگر بخواهیم این را در کشور به وجود آوریم، با یک بار و دوبار گفتن، مقاله نوشتن و راه انداختن سمینار که نمی‌شود. این یک کار مستمر لازم دارد. فرض بفرمایید که نیروی ابتکار و به کار انداختن قدرت ابتکار، شجاعت و شهامت در ابراز کارهای بزرگ، چیزی نیست که بشود در

یک ملت با سفارش، با توصیه و با یک بار گفتن و شنیدن انجام داد. اینها ممارست لازم دارد.

علاج مشکلات کشور با اصلاح فرهنگی

فرهنگ به معنای عامش مورد نظر من است. به نظر من علاج مشکلات این کشور را چیز دیگری جز اصلاح فرهنگی نمی تواند بکند. ما یک تصحیح فرهنگی لازم داریم. قدم اول هم این است که یک مرکز بینای هوشیار نگاه کند و ببیند مشکلات فرهنگی جامعه چیست. به مشکلات کوتاه مدت هم توجه نکند. مثلاً فرض بفرمایید - به عنوان یک مثال عرض کنم - ما ذهنمان به مشکلات جوانان می رود؛ البته مشکلات جوانان غالباً جزو مقوله های فرهنگی است و اتفاقاً جزو مقوله های زود به چشم بیاید و معجل است؛ جزو کارهای بلند مدت نیست. خلیقات جامعه به مراتب مهمتر از این است که مثلاً ما فکر اوقات فراغت جوانان، یا پر کردن اوقات فراغت آنان باشیم.

رصد مسائل و مشکلات و معضلات فرهنگی جامعه

منظورم این است که در زمینه های مسائل فرهنگی، بایستی یک دید وسیعی را مورد توجه قرار داد و همه ی اینها را با حساسیت تعقیب کرد. علی ای حال، آن چیزی که مورد نظر است این است که مرکزی وجود داشته باشد که مسائل و مشکلات و معضلات فرهنگی جامعه را - اعم از آنچه که مربوط به دانشگاه و مدرسه و دستگاه های دولتی فرهنگی رسمی و علمی است و آنچه که دایره ی وسیعتری دارد و مربوط به فرهنگ عمومی کشور است - نگاه کند؛ اولویتهای فرهنگی را در مقاطع خاص بیاید.

جدا کردن کارهای ریز و دست و پاگیر از شورای انقلاب فرهنگی

یکی از کارهایی که من می خواهم به این مجموعه بگویم و خواهش کنم، این است که گاهی در یک مقطع خاص، علاوه بر کارهای بلند مدتی که انجام می گیرد، احساس می شود که یک کار خاص و اولویتهای فرهنگی لازم است که ممکن است به دستگاههای ذی ربط اعلام شود و آنها حس کنند که بر اساس آن برنامه ریزی کنند؛ رسانه ها و بعضی دستگاههای دیگر نیز کار کنند. فرض بفرمایید ما در دوره ی جنگ، از لحاظ فرهنگی چیزهایی احتیاج داشتیم. البته به نظر من در آن زمان، متصدی همه ی این کارها شخص امام رضوان الله تعالی علیه بودند که حقیقتاً ایشان در هر موقعیتی، آنچه را احساس می کردند که جزو اولویتهای ضرورتهاست، در بین مردم منتشر می کردند و در حقیقت صلاهی آن را می دادند و اجابت هم می شد و آثار زیادی هم داشت.

اگر بخواهیم این کاری که مورد نظر است، در این تشکیلات و - به تعبیر من - در این ستاد مرکزی انجام گیرد، به نظر من بایستی ما کارهای جزئی و ریز را از دست و بال این تشکیلات جمع کنیم. مجموعه ای از بزرگان مثل رئیس جمهور، رؤسای سه قوه و مسؤولین مهم می نشینند برای بررسی اساسنامه های

گوناگون طولانی، برای بعضی از جاها و آنها را تصویب می‌کنند. به نظر من این چیزی نیست که خیلی قابل دفاع باشد. البته من نمی‌خواهم چیزی را از مسؤولیتهای شما حذف کنم؛ آن به عهده‌ی خود شورا است. ممکن است بعضی از چیزها را هم با توجه به این که حالا جمعیت شورا زیاد است، بر زیر مجموعه‌های آن منتقل کنید.

یکی از مشکلات کار ما در آن وقت - مسلّم بعد از زمانی هم که من بودم، همین مشکل بوده است - این بود که چون عده کم بود، کارهایی را که خود مجموعه باید انجام می‌داد، دچار مشکل می‌شد. یعنی تعداد افراد زیر مجموعه، آن قدر نبودند که بتوان کارها را از خود شورا به آنها منتقل کرد و اینها قبول کنند و انجام دهند. ما مثلاً مجبور بودیم به چند نفر خاص، کارهای متعددی ارجاع کنیم. بحمدالله حالا این طور نیست؛ افراد زیادند و همه می‌توانند دست‌اندر کار مسائل شورا باشند؛ بخصوص آقایانی که با سمت حقیقی در این جا عضو هستند؛ نه با جنبه‌ی حقوقی و عنوانی خودشان. طبعاً آنها ممکن است مشاغل کمتری داشته باشند؛ اشتغالشان اجازه دهد کارهایی را قبول کنند.

خلاصه کارهای ریز را از دست و بال شورا جمع کنید. کارهای اساسی را مطرح نمایید و به آنها جداً پرداخته شود. حقیقتاً به نقطه‌ای برسد که قطع شود. قبلاً راجع به همین مسائل با جناب آقای هاشمی صحبت بود. ایشان می‌فرمودند که مثلاً مسائل مربوط به دانشگاهها و از این قبیل، به نقطه‌ای می‌رسد که قطع می‌شود. مسائل مربوط به فرهنگ عمومی، بحث هم زیاد می‌شود، اما غالباً به نقطه‌ای که بشود آن را قطع کرد و به یک تصمیم‌گیری قطعی رسید، نمی‌رسد. مسائل کش‌داری است؛ طبیعتش هم این است.

حقیقتاً باید در این مجموعه‌ی جدید، موضوعها به صورت تحدید شده و دقیق مرزبندی شده، مطرح گردد و به یک نتایج عملی برسد و این نتایج به کسانی که باید آنها را اجرا کنند، ابلاغ شود و این گونه نباشد که شورای عالی انقلاب فرهنگی تصمیمی را در زمینه‌ای بگیرد، در حالی که این تصمیم در عمل معلق بماند و نتواند پیش برود.

فکر و بحث نسبت به مسائل بسیار مهم مراکز آموزشی

در زمینه‌ی مراکز آموزشی هم نکته‌ای به ذهنم می‌رسد. البته در شورای عالی به مراکز آموزشی، بخصوص دانشگاهها خیلی پرداخته شده است. زمان ما هم همین طور بود؛ زیاد پرداخته می‌شد؛ لیکن این نکته در زمینه‌ی مسائل آموزش عالی است. در مورد مراکز آموزشی، از جمله آموزش عالی که فراتر از آن چیزی است که در تصمیمهای ابتدایی انسان مطرح می‌شود و انسان روی آن بحث می‌کند؛ فرض کنید در مورد دانشگاهها، تأسیس یک دانشگاه، تشکیل هیأت علمی، افزودن درس، مشخص کردن ساعات درس واحدهای مشخص در هر دوره، افزودن واحدهای عالی، دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا و از این قبیل، از مسائل مهم آموزشگاهها و مراکز آموزش عالی است و مطرح می‌شود؛ لیکن من عرض می‌کنم که

گسترش دانشگاهها - چه از لحاظ کمی، چه از لحاظ کیفیت علمی - همه‌ی مسأله‌ی آموزشگاهها و مراکز آموزشی نیست. یعنی ما آن وقت که فرض بفرمایید یکصد و پنجاه، یا دویست هزار دانشجو داشتیم، مسائل دانشگاهی و دانشجویی مان چیزهایی بود؛ حالا که یک میلیون و صد یا دویست هزار دانشجو داریم، مسائل جدیدی در زمینه‌ی مقوله‌های اخلاقی، ارزشی، کیفیت ذهنی و فکری دانشجویان برایمان مطرح است. یعنی به جای یک جامعه‌ی یک میلیونی، در آینده‌ی نزدیک ممکن است جمعیت دو میلیونی و سه میلیونی داشته باشیم که مجبوریم نسبت به مسائل اخلاقی و سیاسی آنها و اصلاً نسبت به تشکیل فکری و عقاید و ازدواج آنها فکر کنیم. اینها مسائلی است که باید فکر شود.

غرض این که اگر ما در باب مسائل مراکز آموزشی هم در این شورا فکر و بحث می‌کنیم، می‌تواند چیزهای فراتر از هیأت علمی و استاد و رئیس و تشکیل مرکز جدید باشد. نظیر همین مسائلی که اشاره کردم. البته اینها هم مسائل بسیار مهمی است.

🔗 تلاش برای حل مشکلات صعب‌العلاج فرهنگی

یک نکته‌ی دیگر را هم باید عرض کنم. ببینید؛ همان طور که در مسأله‌ی فرهنگ یک ملت گفته شد - البته همه‌ی آقایان توجه دارید - مشکلات فرهنگی صعب‌العلاج است. اگر واقعاً یک ضایعه‌ی فرهنگی در کشوری به وجود آید، این چیزی نیست که آسان بشود آن را انجام داد؛ سالها طول می‌کشد و تلاش زیادی لازم است. یک فرصت استثنایی به دست این کشور و این ملت آمد و آن انقلاب بود. یعنی حقیقتاً انقلاب یک فرصت طلایی را در اختیار این ملت گذاشت که مشکلات فرهنگی خودش را اصلاح کند؛ یعنی در واقع یک جابه‌جاییهای عظیم فرهنگی، یک تکانهای شدید و زمین لرزه‌های فرهنگی به وجود آمد و خیلی چیزها را جابه‌جا کرد. این که من در اول صحبت اشاره کردم که ممکن است خود ما در اوایل انقلاب صورهای داشته باشیم، ناظر به این معناست.

شاید آن وقت چنانچه فرصت کاری اجازه می‌داد و می‌توانستیم در مورد مسائل درست فکر کنیم و با برنامه‌ریزی کار کنیم، برای رفع مشکلات فکری به وجود آمده در طول قرن‌ها در این کشور، از آن فرصتها خیلی استفاده می‌شد. آن فرصتها از ما گرفته شد. اما الان هنوز فرصت هست؛ یعنی خوشبختانه هنوز روحیه و آمادگی انقلابی در این کشور وجود دارد و امیدواریم که همواره وجود داشته باشد. روحیه و آمادگی مذکور هست؛ اگرچه با قوت و قدرت اوایل انقلاب نیست. الان هم به نظر من باید از این فرصت استفاده کرد و آن اصلاحات فرهنگی اخلاقی را برای این کشور انجام داد و این کاری است که مرکز شما هستید. امیدوارم ان شاء الله بتوانید این کارها را به خوبی انجام دهید.

امیر المؤمنین (علیه السلام) اسوه تمام مسلمین

- ❖ امیر المؤمنین چهره جذاب تاریخ
- ❖ علت دشمنی با علی (علیه السلام)
- ❖ نکته‌ای مهم میان ستایش و پیروی از امیر المؤمنین
- ❖ شکر نعمت پیروی از امیر المؤمنین
- ❖ مدح امیر المؤمنین از زبان امام صادق (علیه السلام)
- ❖ ۱- اجتناب از مال حرام
- ❖ ۲- انتخاب سخت‌ترین‌ها برای کسب رضایت الهی
- ❖ ۳- کمک پیامبر در مسائل مهم و سخت
- ❖ ۴- ترس از خدا
- ❖ ۵- مغرور نشدن از عبادات
- ❖ علت اینکه ما عظمت پروردگار را نمی‌فهمیم
- ❖ ۶- کسب پول از کارهای سخت و انفاق آن در راه خدا
- ❖ ۷- غذا و لباس معمولی امیر المؤمنین
- ❖ شبیه‌ترین فرد در عبادات به امیر المؤمنین
- ❖ چکسی می‌تواند مثل علی عبادت کند؟
- ❖ و...

امیر المؤمنین (علیه السلام) اسوه تمام مسلمین *

امیر المؤمنین چهره جذاب تاریخ

امیر المؤمنین علیه السلام جزو چهره‌های جذاب تاریخ است. انسان شاید کمتر شخصیت تاریخی را بتواند پیدا کند که به قدر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در میان همه آحاد بشر - نه فقط ملت اسلام - دلباخته داشته باشد. چه بسیار غیر مسلمانانی که اسلام و حتی پیامبر اسلام را قبول ندارند؛ اما به علی علیه السلام عشق می‌ورزند؛ به او احترام می‌کنند و او را ستایش می‌کنند. مسلمانان و بخصوص شیعیان هم که نسبت به آن بزرگوار، چه تکریم و تعظیمی در دل و جان و ذهن خودشان قائلند! در بین ما شیعیان و آحاد مسلمین، کسانی هستند که عامل به احکام اسلامی هم نیستند؛ اما امیر المؤمنین را بزرگ می‌شمارند. این برای چیست؟ این به خاطر آن است که مجموعه خصوصیات والای انسانی در این بزرگوار به قدری زیاد بوده است که هر کس که از علی علیه السلام چیزی شنیده است، در مقابل این خصوصیات خاضع است.

علت دشمنی با علی (علیه السلام)

فقط یک دسته استثناء هستند که آنها علی را می‌شناسند؛ اما با او دشمنند. آنها کسانی هستند که با مبنای ای که این انسان بزرگ برای آن جهاد کرده و همه عمر را صرف کرده است، به شدت دشمنند؛ طبعاً با سرباز اولش هم دشمنند. یا در آن دوره‌های اول، کسانی که زخم خورده از آن شمشیر بی‌انعطاف و آن انسان آشتی‌ناپذیر با بدی و زشتی بودند، با او دشمن بودند، والا آدم‌های با انصاف و انسانهای فطری، همه محب و مشتاق این شخصیت عظیمند. البته این در صورتی است که از او چیزی شنیده باشند؛ آنهایی که نشنیدند و

نمی‌دانند، طبعاً خار جند.

🌸 نکته‌ای مهم میان ستایش و پیروی از امیرالمؤمنین

در این جای یک نکته وجود دارد و آن این است که ما معمولاً وقتی شخصیتها یا خصوصیات را به صورت جمع‌بندی شده از دور می‌نگریم، آنها را ستایش می‌کنیم؛ اما وقتی نزدیک می‌شویم و پای عمل و پای پیروی به میان می‌آید، دچار مشکل می‌شویم. عیب کار آحاد بشر این است. اگر همان قدری که مردم دنیا به عدالت و به انصاف و به شجاعت امیرالمؤمنین، به طرفداری از مظلوم که در او بود، به طرفداری از حقیقت که در او بود، به ظلم ستیزی که در او بود، علاقه و محبت دارند، چنانچه در مقام عمل، خود را به این خصوصیات نزدیک می‌کردند - ولو یک قدم - دنیا گلستان می‌شد؛ اما ما آدمها - یعنی همین ما، همین امثال بنده؛ آدمهایی که این طور از دور امیرالمؤمنین را ستایش می‌کنیم - در جایی در زندگی و در قضاوت معمولی خودمان، به یکی از همین کارهایی که از امیرالمؤمنین ستایش می‌کنیم؛ یا از کسی که می‌خواهد راه امیرالمؤمنین را برود، برخورد کنیم، معلوم نیست که دیگر آن قدر ستایش کنیم؛ در دل برمی‌آشوبیم و با او به مقابله برمی‌خیزیم. اگر خدای نکرده شقاوت بر ما غلبه داشته باشد، به روی او شمشیر هم می‌کشیم! عیب کار این جاست. لذا جا دارد که ما همان قدری که از جمع‌بندی شده خصال امیرالمؤمنین سخن می‌گوییم، از ریز خصوصیات آن بزرگوار هم مطلع شویم. این امیرالمؤمنین که عادل بود، عدل او چگونه بود؟ این عدلی که این قدر تعریف دارد، در مقام عمل چگونه بود؟ در قدم بعد سعی کنیم که در مقام عمل، خودمان را به او نزدیک کنیم. این درست است؛ این مایه تکامل است. شما شنیده‌اید که در بعضی از روایات آمده است کسانی به ائمه علیهم‌السلام عرض می‌کردند ما شیعیان شما هستیم - کما این که طبق روایتی، کسانی آمدند و به خود امیرالمؤمنین هم این را گفتند - اما ائمه بنابر این روایات، در جواب اینها استنکار می‌کردند: کجای شما به دوستان و پیروان ما شبیه است؟ شما این خصلت و این خصوصیت و این رفتار و این گفتار را دارید. به عبارت دیگر، اینها از ما مطالبه عمل می‌کنند؛ عمل هم تابع اعتقاد است. انسان باید به چیزی معتقد باشد.

🌸 شکر نعمت پیروی از امیرالمؤمنین

البته امروز ملت ایران باید خدا را خیلی شکر کند که زمینه پیروی از امیرالمؤمنین و از اسلام در این کشور فراهم است. غالب جمعیت این کشور، دل به سمت حقیقت دارند. اکثریت عظیم نزدیک به اتّفاقی در این کشور این طورند. ولو حالا در میان آنها کسانی هم عامل به بعضی از فروع نباشند؛ اما دلها، روحها، اعتقادات و ایمانها به همان سمتی گرایش دارد که انگشت اشاره امیرالمؤمنین به آن سمت مردم را هدایت می‌کرد.

🌸 مدح امیرالمؤمنین از زبان امام صادق (علیه السلام)

من امروز روایتی را انتخاب کردم که بخوانم؛ این روایت در «ارشاد مفید» است. البته من متن حدیث را

از کتاب «چهل حدیث» امام بزرگوارمان - که کتاب بسیار خوبی است - نقل می‌کنم؛ لیکن با «ارشاد» هم تطبیق کرده‌ام. روایت را شیخ مفید نقل می‌کند. راوی می‌گوید که ما در خدمت امام صادق علیه‌الصلاة والسلام بودیم، صحبت امیرالمؤمنین شد. «و مدحه بما هو اهله»، امام صادق زبان به ستایش امیرالمؤمنین گشود و آن چنان که مناسب او بود، امیرالمؤمنین را مدح کرد. از جمله چیزهایی که گفت - که این راوی یادش مانده و مثلاً در همان مجلس یا در بیرون آن مجلس نوشته است - اینهاست. من نگاه کردم، دیدم هر کدام از این فقره‌هایی که در این حدیث به آن تکیه شده است، تقریباً به یک بُعد از زندگی امیرالمؤمنین اشاره می‌کند؛ به زهد آن بزرگوار، عبادت آن بزرگوار و خصوصاتی که حالا اینها را می‌خوانیم. ببینید؛ طبق این روایت، امام صادق در مقام تعریف از امیرالمؤمنین حرف می‌زند.

۱- اجتناب از مال حرام

اولین جمله‌ای که فرمود، این بود: «والله ما أكل على بن ابي طالب عليه السلام من الدنيا حراماً قطّ حتى مضى لسبيله»؛ امیرالمؤمنین تا آخر عمر، یک لقمه حرام در دهان نگذاشت؛ یعنی اجتناب از حرام، اجتناب از مال حرام، اجتناب از دستاورد حرام. البته مراد، حرام واقعی است؛ نه آن حرامی که برای آن بزرگوار حکمش هم منجز شده باشد؛ یعنی مشتبه را هم به خود نزدیک نکرد. ببینید؛ اینها را به عنوان دستورالعمل و سرمشق در عمل - و بالاتر از آن در فکر - برای ما بیان کرده‌اند. امام صادق و امام باقر و امام سجاد هم اعتراف می‌کنند که ما نمی‌توانیم این طوری زندگی کنیم! حالا نوبت به امثال بنده که می‌رسد، دیگر واویلاست! بحث سر این نیست که من یا شما بخواهیم این‌طور زندگی کنیم؛ نه، آن زندگی، زندگی این‌قله است؛ این قله را نشان می‌دهد. معنای نشان دادن قله این است که همه باید به این سمت حرکت کنند. البته چه کسی هست که به آن بالا برسد؟! در همین حدیث هم می‌خوانیم که امام سجاد فرمود: من قادر نیستم این‌طور زندگی کنم.

۲- انتخاب سخت‌ترین‌ها برای کسب رضایت الهی

«و ما عرض له امران قطهما لله رضي الا اخذ بأشدهما عليه في دینه»؛ یعنی هر وقت دو کار و دو انتخاب در مقابل امیرالمؤمنین قرار می‌گرفت که هر دو مورد رضای خدا بود - نه این که یکی حرام، یکی حلال باشد؛ نه. هر دو حلال باشد؛ مثلاً هر دو عبادت باشد - علی آن یکی را که برای بدن او سخت‌تر بود، آن را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو غذای حلال بود، آن پست‌تر را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو لباس جایز بود، آن پست‌تر را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو کار جایز بود، آن سخت‌تر را برمی‌گزید. ببینید؛ این صحبت یک گوینده معمولی نیست که حرف بزند. طبق این حدیث، این امام صادق است که می‌گوید؛ یعنی دقیق است. ببینید این سختگیری بر خود در زندگی دنیا و در تمتعات دنیوی، چه قدر مهم است!

۳- کمک پیامبر در مسائل مهم و سخت

«و ما نزلت بر رسول الله صلى الله عليه و آله نازلة قط الا دعاه فقدمه ثقة به»؛ هر وقت مسأله مهمی برای پیامبر پیش می آمد، پیامبر او را صدا می کرد و جلو می انداخت؛ به خاطر این که به او اعتماد داشت و می دانست که اولاً خوب عمل می کند؛ ثانیاً از کار سخت سرپیچی ندارد؛ ثالثاً آماده مجاهدت در راه خداست. مثلاً در «ليلة المبيت» - آن شبی که پیامبر مخفیانه از مکه به مدینه آمد - یک نفر باید آن جا در آن رختخواب می خوابید. پیامبر علی را جلو انداخت. در جنگها، امیرالمؤمنین را جلو می فرستاد. در کارهای مهم - هر مسأله اساسی و مهمی که پیش می آمد - علی را جلو می انداخت: «ثقة به»؛ چون اطمینان داشت و می دانست که او بر نمی گردد؛ نمی لرزد و خوب عمل خواهد کرد. ببینید؛ صحبت این نیست که امثال بنده - آدمهای حقیر و ضعیف - ادعا کنیم که می خواهیم این طوری عمل کنیم؛ نه. صحبت این است که ما باید در این جهت حرکت کنیم. انسان مسلمان پیر و علی، خطش باید این خط باشد و هر چه بتواند، جلو برود. بعد فرمود: «و ما اطاق احد عمل رسول الله صلى الله عليه وآله من هذه الأمة غيره»؛ هیچ کس از این امت طاقت این را نداشت که مثل پیامبر عمل کند، مگر او. او بود که مثل پیامبر در همه جا می رفت. هیچ کس دیگر نمی توانست به دنبال پیامبر و پا جای پای آن حضرت حرکت کند.

۴- ترس از خدا

«وان كان ليعمل عمل رجل كان وجهه بين الجنة والنار»؛ با همه این کارهای بزرگ و خداپسند و مؤمنانه، رفتار او، رفتار یک انسان بین خوف و رجا بود؛ از خدا ترسناک بود، کانه او را بین بهشت و جهنم قرار داده اند؛ در یک طرف بهشت را می بیند، در یک طرف جهنم را می بیند.

۵- مغرور نشدن از عبادات

«يرجو ثواب هذه و يخاف عقاب هذه». خلاصه این جمله این است که به این همه مجاهدت، به این همه انفاق، به این همه عبادت، مغرور نمی شد. ما حالا دو رکعت نافله و چند جمله دعا که بخوانیم - و اگر دو قطره اشک بریزیم - فوراً مغرور می شویم که بله دیگر: «این منم طاووس علیین شده!» اما امیرالمؤمنین با این انبوه عمل صالح، مغرور نمی شد.

علت اینکه ما عظمت پروردگار را نمی فهمیم

البته این که چرا شخصی مثل امیرالمؤمنین، شخصی مثل پیامبر، شخصی مثل امام سجاد - که خدا اصلاً بهشت را برای خاطر این طور انسانها آفریده - باز از آتش جهنم می ترسند و به خدا پناه می برند، این خودش بحث جداگانه ای دارد. ما کوچکیم؛ دید ما قاصر است؛ ما نزدیک بین هستیم؛ ما عظمت الهی را نمی فهمیم؛ ما مثل بچه کوچک و غیرممیزی هستیم که در مقابل یک شخص عظیم علمی بازی می کند؛ می آید و

می‌رود و اصلاً عین خیالش هم نیست؛ چون نمی‌شناسد که این شخص کیست؛ اما شما که پدر او هستید و عقلتان صد برابر اوست، در مقابل آن شخصیت خضوع می‌کنید. مادر مقابل خدای متعال و وضعیتمان این است. ما مثل بچه‌ها، مثل آدمهای غافل، مثل آدمهای پست، عظمت الهی را نمی‌فهمیم؛ اما آن کسانی که از مرحله علم، به مرحله ایمان رسیده‌اند؛ از مرحله ایمان، به مرحله شهود رسیده‌اند؛ از مرحله شهود، به مرحله فناءِ لله رسیده‌اند؛ آنها هستند که عظمت الهی در چشم‌هایشان آن چنان جلوه می‌کند که هر عمل صالحی از آنها سر بزنند، به نظرشان نمی‌آید؛ اصلاً می‌گویند ما کاری نکرده‌ایم. همیشه بدهکار ذات مقدس احدیتند.

۶- کسب پول از کارهای سخت و انفاق آن در راه خدا

«ولقد اعتق من ماله الف مملوک»؛ بتدریج، هزار غلام و کنیز را که از مال شخصی خود خریده بود، آزاد کرد؛ «فی طلب وجه الله والنجاه من النار»؛ برای این که رضای خدا را جلب نماید و از آتش جهنم خود را دور کند. «مما کد بیدیه و رشح منه جبینه»؛ این پولهایی که می‌داد، پولهایی نبود که مفت گیرش آمده باشد. امام صادق طبق این روایت می‌گوید: «مما کد بیدیه»؛ با کدّ یمین و عرق جبین و با کار سخت، پول به دست آورده بود. چه در زمان پیامبر، چه در زمان فترت بیست و پنج سال، چه در زمان خلافت - که از بعضی از آثار فهمیده می‌شود که امیرالمؤمنین در زمان خلافت هم کار می‌کرد - آن حضرت کار می‌کرد؛ مزرعه آباد می‌نمود، قنات می‌کند و پول در می‌آورد و این پولها را در راه خدا انفاق می‌کرد. از جمله مرتب برده می‌خرید و آزاد می‌کرد؛ هزار برده را این طور خرید و آزاد کرد.

۷- غذا و لباس معمولی امیرالمؤمنین

«ان کان ليقوت اهله بالزيت والخل والعجوة»؛ غذای معمولی خانه امیرالمؤمنین اینها بود: زیتون، سرکه، خرما، متوسط و یا پایین؛ که حالا مثلاً در عرف جامعه مانان و ماست، یانان و پنیر است. «و ما کان لباسه الا کرابیس»؛ لباس معمولیش کرباس بود. «اذا فضل شيء عن یده من کمه دعا بالجلم فقصه»؛ اگر آستینش مقداری بلند بود، قیچی می‌خواست و آستین بلند را می‌برید؛ یعنی حتی به زیادی آستین برای خودش راضی نمی‌شد. می‌گفت این زیادی است؛ این پارچه را در جایی مصرف کنند و به کاری بزنند! آن روز پارچه هم خیلی کم بود و مردم مشکلاتی در زمینه پوشش داشتند؛ این بود که یک تکه پارچه کرباس هم می‌توانست به دردی بخورد.

شبیه ترین فرد در عبادات به امیرالمؤمنین

بعد راجع به عبادت حضرت صحبت می‌کند. آن حضرت، قلّه اسلام است؛ اسوه مسلمین است. در همین روایت فرمود: «و ما اشبهه من ولده و لا اهل بینه احد اقرب شبها به فی لباسه و فقهه من علی بن الحسین علیهما السلام». امام صادق می‌گوید: در تمام اهل بیتمان - اهل بیت و اولاد پیامبر - از لحاظ این رفتارها و این



زهد و عبادت، هیچ کس به اندازه علی بن الحسین به امیرالمؤمنین شبیه‌تر نبود؛ امام سجّاد، از همه شبیه‌تر بود.

🕌 چه کسی میتواند مثل علی عبادت کند؟

امام صادق فصلی در باب عبادت امام سجّاد ذکر می‌کند؛ از جمله می‌فرماید: «و لقد دخل ابو جعفر ابنه علیه‌السلام علیه»؛ پدرم حضرت ابی جعفر باقر یک روز پیش پدرش رفت و وارد اتاق آن بزرگوار شد. «فاذا هو قد بلغ من العبادة ما لم يبلغه احد»؛ نگاه کرد، دید پدرش از عبادت حالی پیدا کرده که هیچ کس به این حال نرسیده است. شرح می‌دهد: رنگش از بی‌خوابی زرد شده، چشم‌هایش از گریه در هم شده، پاهایش ورم کرده و... امام باقر اینها را در پدر بزرگوارش مشاهده کرد و دلش سوخت: «فلم املك حين رأيتہ بتلك الحال البكاء»؛ می‌گویند وقتی وارد اتاق پدرم شدم و او را به این حال دیدم، نتوانستم خودداری کنم؛ بنا کردم زار زار گریه کردن: «فبکیت رحمة له». امام سجّاد در حال فکر بود - تفکر هم عبادتی است - به فراست دانست که پسرش امام باقر چرا گریه می‌کند؛ خواست یک درس عملی به او بدهد؛ سرش را بلند کرد: «قال یا بنی اعطني بعض تلك الصحف التي فيها عبادة علي بن ابي طالب عليه السلام»؛ در میان کاغذهای ما بگرد و آن دفتری که عبادت علی بن ابی‌طالب را شرح داده، بیاور. ظاهراً از دوران امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشته‌ها و کتابهایی در باب قضاوت‌های آن حضرت، در باب زندگی آن حضرت، در باب احادیث آن حضرت، در اختیار ائمه بود. از مجموع روایات دیگر، آدم این‌طور می‌فهمد که در موارد گوناگونی از آن استفاده می‌کردند. این‌جا هم حضرت به پسرش امام باقر فرمود آن نوشته‌ای را که مربوط به عبادت علی بن ابی‌طالب است، بردار بیاور. امام باقر می‌فرماید: «فاعطيتہ»؛ رفتم آوردم و به پدرم دادم. «فقرأ فیها شيئاً يسيراً ثم ترکها من یدہ تضجراً»؛ مقداری به این نوشته نگاه کرد - امام سجّاد، هم به امام باقر درس می‌دهد، هم به امام صادق درس می‌دهد، هم به من و شما درس می‌دهد - با حال ملامت آن را بر زمین گذاشت؛ «و قال من يقوی علی عبادة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام»؛ فرمود چه کسی می‌تواند مثل علی بن ابی‌طالب عبادت کند؟ امام سجّادی که آن قدر عبادت می‌کند که امام باقر دلش به حال او می‌سوزد - نه مثل من و شما؛ ما که کمتر از اینها هم به چشممان بزرگ می‌آید - امام باقری که خودش هم امام است و دارای آن مقامات عالی است، از عبادت علی بن الحسین دل‌تنگ می‌شود و دلش می‌سوزد و نمی‌تواند خودش را ننگه دارد و بی‌اختیار زار زار گریه می‌کند، آن وقت علی بن الحسین با این‌طور عبادات می‌گوید: «من يقوی علی عبادت علی بن ابی‌طالب»؛ چه کسی می‌تواند مثل علی عبادت کند؟ یعنی بین خودش و علی فاصله‌ای طولانی می‌بیند.

🕌 نزدیک شدن هر چه بیشتر به خصلت‌های امیرالمؤمنین

علی ای که من و شما عاشق او هستیم، دنیا عاشق اوست، مسیحی عاشقانه برایش کتاب می‌نویسد، آدمی

که به مبانی دینی هم عملاً خیلی پایبند نیست، درباره او زبان به ستایش باز می‌کند، این علی را شما چرا از دور نگاه می‌کنید؛ نزدیک بروید. هر کس این قلّه دماوند را از دور نگاه کند، می‌گوید به به، عجب چیزی است! قدری از این پیچ و خمها بالا برو، ببینم چه کاره‌ای! باید نزدیک شد؛ باید راه افتاد؛ باید حرکت کرد. امروز بشریت به همین خصلتهایی که امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد. این خصلتها، با پیشرفت علم، با پیشرفت فناوری، با پدید آمدن روش جدید زندگی در دنیا کهنه نمی‌شود. عدالت کهنه نمی‌شود؛ انصاف و حق طلبی کهنه نمی‌شود؛ دشمنی با زورگو کهنه نمی‌شود؛ پیوند دل با خدا کهنه نمی‌شود. اینها رنگ ثابت وجود انسان در همه تاریخ است. امیرالمؤمنین این پرچمها را در دست داشت. امروز بشر تشنه این حرفها و تشنه این حقایق است. راه چیست؟ راه، نزدیک شدن است. مبدا اگر من و شما در جایی حرفی برای حق زدیم، این به نظرمان زیاد و بزرگ بیاید؛ نه، علی این است. مبدا اگر ساعتی از شبی، روزی، نیمه شبی، توانستیم عبادتی کنیم، به چشممان بزرگ بیاید و ما را عجب بگیرد؛ نه، علی این است. مبدا اگر در صحنه خطری وارد شدیم، خودمان را خیلی بزرگ ببینیم؛ نه، علی این است. هر چه می‌توانید، نزدیک شوید. ای روزه‌داران، ای نمازگزاران، ای نافله‌گزاران، ای مجاهدان فی سبیل الله، ای حاضر شوندگان در میدانهای خطر، ای زاهدان در دنیا، ای شیران روز، ای عبادت‌کنندگان شب! خوشا به حالتان؛ شما به علی نزدیکترید؛ اما شما هم می‌توانید باز نزدیکتر شوید.

۸- شجاعت امیرالمؤمنین در مقابل دشمنان خدا

دنیای اسلام، بلکه دنیای بشریت سالم، در مقابل او خاضع است. اینهاست که در تاریخ اثرش می‌ماند. آن زهدش بود؛ آن عبادتش بود؛ آن شجاعتش بود؛ آن قاطعیتش در راه خدا بود. آن جایی که لازم بود، با شمشیر به جان دشمنان حقیقت و دشمنان دین و دشمنان خدا می‌افتاد و از هیچ چیز باک نداشت: «لا تأخذه فی الله لومة لائم». آن جایی که آدم منحرف مضرّ مخرّی بر سر راه حرکت به سوی خدا وجود داشت، شمشیر او فیصله دهنده بود. آن جایی که مظلومی بود، آن جایی که مصلوب‌الحقی بود، امیرالمؤمنین به رقیقترین انسانها تبدیل می‌شد. در روایتی هست که آن قدر امیرالمؤمنین با دست خودش به دهان یتیمان غذا گذاشت که یک نفر - لابد مثلاً جوانکی بوده - گفت آرزو کردیم کاش ما هم یتیم می‌شدیم تا امیرالمؤمنین این طور به ما لطف می‌کرد! آن قدر ناشناس به خانه فقرا و مساکین و گرفتارها و از راه‌مانده‌ها سر زد که معروف است بعد از ضربت خوردن آن حضرت، فهمیدند آن انسان رحیم چه کسی بوده که می‌آمده است و او را نمی‌شناخته‌اند!

«اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی»
پیامبر (صلی الله علیه وآله)

- ❖ اقتدا و تأسی به پیامبر
- ❖ نگاه اجمالی به زندگی پیامبر در دوران کودکی
- ❖ بخشی از خصوصیات اخلاقی پیامبر

«اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی» پیامبر (صلی الله علیه وآله) *

🕌 اقتدا و تأسی به پیامبر

نبی مکرم اسلام جدای از خصوصیات معنوی و نورانیت و اتصال به غیب و آن مراتب و درجاتی که امثال بنده از فهمیدن آنها هم حتی قاصر هستیم، از لحاظ شخصیت انسانی و بشری، یک انسان فوق العاده، طراز اول و بی نظیر است. شما درباره امیرالمؤمنین مطالب زیادی شنیده‌اید. همین قدر کافی است عرض شود که هنر بزرگ امیرالمؤمنین این بود که شاگرد و دنباله‌رو پیامبر بود. یک شخصیت عظیم، با ظرفیت بی‌نهایت و با خلق و رفتار و کردار بی‌نظیر، در صدر سلسله‌ی انبیا و اولیا قرار گرفته است و ما مسلمانان موظف شده‌ایم که به آن بزرگوار اقتدا کنیم؛ که فرمود: «ولکم فی رسول الله اسوه حسنة»^۱. ما باید به پیامبر اقتدا و تأسی کنیم. نه فقط در چند رکعت نماز خواندن که در رفتارمان، در گفتارمان، در معاشرت و در معامله‌مان هم باید به او اقتدا کنیم. پس باید او را بشناسیم.

🕌 نگاه اجمالی به زندگی پیامبر در دوران کودکی

خدای متعال شخصیت روحی و اخلاقی آن بزرگوار را در ظرفی تربیت کرد و به وجود آورد که بتواند آن بار عظیم امانت را بر دوش حمل کند. یک نگاه اجمالی به زندگی پیامبر اکرم در دوران کودکی بیندازیم. پدر آن بزرگوار، بنا بر روایتی قبل از ولادتش، و بنا بر روایتی دیگر چند ماه بعد از ولادتش از دنیا می‌رود و آن حضرت پدر را نمی‌بیند. به رسم خاندانهای شریف و اصیل آن روز عربستان که فرزندان خودشان را به زنان پاکدامن و دارای اصالت و نجابت می‌سپردند تا آنها را در صحرا و در میان قبایل عربی پرورش دهند، این کودک

* بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران (خطبه اول) ۱۳۷۹/۰۲/۲۳

عزیز چراغ خانواده را به یک زن اصیل نجیب به نام حلیمه سعدیه - که از قبیله بنی سعد بود - سپردند. او هم پیامبر را در میان قبیله خود برد و در حدود شش سال آن کودک عزیز و آن درّ گرانها را نگه داشت؛ به او شیر داد و او را تربیت کرد. لذا پیامبر در صحرا پرورش پیدا کرد. گاهی این کودک را نزد مادرش - جناب آمنه - می آورد و ایشان او را می دید و سپس باز برمی گرداند. بعد از شش سال که این کودک از لحاظ جسمی و روحی پرورش بسیار ممتازی پیدا کرده بود - جسماً قوی، زیبا، چالاک، کارآمد؛ از لحاظ روحی هم متین، صبور، خوش اخلاق، خوش رفتار و با دید باز، که لازمه زندگی در همان شرایط است - به مادر و به خانواده برگردانده شد. مادر این کودک را برداشت و با خود به یثرب برد؛ برای این که قبر جناب عبدالله را - که در آن جا از دنیا رفت و در همان جا هم دفن شد - زیارت کنند. بعدها که پیامبر به مدینه تشریف بردند و از آن جا عبور کردند، فرمودند قبر پدر من در این خانه است و من یادم است که برای زیارت قبر پدرم، با مادرم به این جا آمدم. در برگشتن، در محلی به نام ابواء، مادر هم از دنیا رفت و این کودک از پدر و مادر - هر دو - یتیم شد. به این ترتیب، ظرفیت روحی این کودک که در آینده باید دنیایی را در ظرفیت وجودی و اخلاقی خود تربیت کند و پیش ببرد، روز به روز افزایش پیدا کرد. ام ایمن او را به مدینه آورد و به دست عبدالمطلب داد. عبدالمطلب مثل جان شیرین از این کودک پذیرایی و پرستاری می کرد. در شعری عبدالمطلب می گوید که من برای او مثل مادرم. این پیرمرد حدود صدساله - که رئیس قریش و بسیار شریف و عزیز بود - آن چنان این کودک را مورد مهر و محبت قرار داد که عقده کم محبتی در این کودک مطلقاً به وجود نیاید و نیامد. شگفت آور این است که این نوجوان، سختیهای دوری از پدر و مادر را تحمل می کند، برای این که ظرفیت و آمادگی او افزایش پیدا کند؛ اما یک سرسوزن حقارتی که احتمالاً ممکن است برای بعضی از کودکان این طوری پیش بیاید، برای او به وجود نمی آید. عبدالمطلب آن چنان او را عزیز و گرامی می داشت که مایه تعجب همه می شد. در کتابهای تاریخ و حدیث آمده است که در کنار کعبه برای عبدالمطلب فرش و مسندی پهن می کردند و او آن جا می نشست و پسران او و جوانان بنی هاشم با عزت و احترام دور او جمع می شدند. وقتی عبدالمطلب نبود یا در داخل کعبه بود، این کودک می رفت روی این مسند می نشست. عبدالمطلب که می آمد، جوانان بنی هاشم به این کودک می گفتند بلند شو، جای پدر است. اما عبدالمطلب می گفت نه، جای او همان جاست و باید آن جا بنشیند. آن وقت خودش کنار می نشست و این کودک عزیز و شریف و گرامی را در آن محل نگاه می داشت. هشت ساله بود که عبدالمطلب هم از دنیا رفت. روایت دارد که دم مرگ، عبدالمطلب از ابی طالب - پسر بسیار شریف و بزرگوار خودش - بیعت گرفت و گفت که این کودک را به تو می سپارم؛ باید مثل من از او حمایت کنی. ابوطالب هم قبول کرد و او را به خانه خودش برد و مثل جان گرامی او را مورد پذیرایی قرار داد. ابوطالب و همسرش - شیرزن عرب؛ یعنی فاطمه بنت اسد؛ مادر امیرالمؤمنین - تقریباً چهل سال مثل پدر و مادر، این انسان والا را مورد حمایت و کمک خود قرار دادند. نبی اکرم در چنین شرایطی دوران کودکی و نوجوانی خود را گذارند.

خصال اخلاقی والا، شخصیت انسانی عزیز، صبر و تحمل فراوان، آشنا با دردها و رنجهایی که ممکن است



برای یک انسان در کودکی پیش بیاید، شخصیت در هم تنیده عظیم و عمیقی را در این کودک زمینه‌سازی کرد. در همان دوران کودکی، به اختیار و انتخاب خود، شبانی گوسفندان ابوطالب را به عهده گرفت و مشغول شبانی شد. اینها عوامل مکمل شخصیت است. به انتخاب خود او، در همان دوران کودکی با جناب ابی طالب به سفر تجارت رفت. بتدریج این سفرهای تجارت تکرار شد، تا به دوره جوانی و دوره از دواج با جناب خدیجه و به دوران چهل سالگی - که دوران پیامبری است - رسید.

بخشی از خصوصیات اخلاقی پیامبر

تمام خصوصیات مثبت یک انسان والا در او جمع بود؛ که من بخشی از خصوصیات اخلاقی آن بزرگوار را بسیار مختصر عرض می‌کنم. اما واقعاً ساعتها وقت لازم است که انسان درباره خصوصیات اخلاقی پیامبر حرف بزند. من فقط برای عرض ارادت و برای این که به گویندگان و نویسندگان، عملاً عرض کرده باشم که نسبت به شخصیت پیامبر قدری بیشتر کار شود و ابعاد آن تبیین گردد - چون دریای عمیقی است - این چند دقیقه را به این مطالب صرف می‌کنم. البته در کتابهای فراوانی راجع به نبی اکرم و به‌طور متفرق راجع به اخلاق آن بزرگوار مطالبی هست. آنچه که من در این جا ذکر کردم، از مقاله یکی از علمای جدید - مرحوم آیه‌الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی - است که مقاله‌ای در همین خصوص نوشته‌اند و من از نوشته ایشان - که جمع‌بندی شده و مختصر و خوب است - استفاده کردم.

الف) اخلاق شخصی پیامبر

به‌طور خلاصه اخلاق پیامبر را به «اخلاق شخصی» و «اخلاق حکومتی» تقسیم می‌کنیم. به عنوان یک انسان، خلقیات او و به عنوان یک حاکم، خصوصیات و خلقیات و رفتار او. البته اینها گوشه‌ای از آن چیزهایی است که در وجود آن بزرگوار بود. چندین برابر این خصوصیات برجسته و زیبا در او وجود داشت که من بعضی از آنها را عرض می‌کنم. آن بزرگوار، امین، راستگو، صبور و بردبار بود. جوانمرد بود؛ از ستم‌دیدگان در همه شرایط دفاع می‌کرد. درست‌کار بود؛ رفتار او با مردم، بر مبنای صدق و صفا و درستی بود. خوش سخن بود؛ تلخ زبان و گزنده گو نبود. پاکدامن بود؛ در آن محیط فاسد اخلاقی عربستان قبل از اسلام، در دوره جوانی، آن بزرگوار، معروف به عفت و حیا بود و پاکدامنی او را همه قبول داشتند و آلوده نشد. اهل نظافت و تمیزی ظاهر بود؛ لباس، نظیف؛ سروصورت، نظیف؛ رفتار، رفتار با نظافت. شجاع بود و هیچ جبهه عظیمی از دشمن، او را متزلزل و ترسان نمی‌کرد. صریح بود؛ سخن خود را با صراحت و صدق بیان می‌کرد. در زندگی، زهد و پارسایی پیشه او بود. بخشنده بود؛ هم بخشنده مال، هم بخشنده انتقام؛ یعنی انتقام نمی‌گرفت؛ گذشت و اغماض می‌کرد. بسیار با ادب بود؛ هرگز پای خود را پیش کسی دراز نکرد؛ هرگز به کسی اهانت نکرد. بسیار با حیا بود. وقتی کسی او را بر چیزی که او بجا می‌دانست، ملامت می‌کرد - که در تاریخ نمونه‌هایی وجود دارد - از شرم و حیا سرش را به زیر می‌انداخت. بسیار مهربان و پر گذشت و فروتن و اهل عبادت بود. در تمام

زندگی آن بزرگوار، از دوران نوجوانی تا هنگام وفات در شصت و سه سالگی، این خصوصیات را در وجود آن حضرت می‌شد دید.
من بعضی از این خصوصیات را مقداری باز می‌کنم:

۱- امین و امانتدار

امین بودن و امانتداری او چنان بود که در دوران جاهلیت او را به «امین» نامگذاری کرده بودند و مردم هر امانتی را که برایش بسیار اهمیت قائل بودند، دست او می‌سپردند و خاطر جمع بودند که این امانت به آنها سالم بر خواهد گشت. حتی بعد از آن که دعوت اسلام شروع شد و آتش دشمنی و نقار با قریش بالا گرفت، در همان احوال هم باز همان دشمنها اگر می‌خواستند چیزی را در جایی امانت بگذارند، می‌آمدند و به پیامبر می‌دادند! لذا شما شنیده‌اید که وقتی پیامبر اکرم به مدینه هجرت کرد، امیرالمؤمنین را در مکه گذاشت تا امانتهای مردم را به آنها برگرداند. معلوم می‌شود که در همان اوقات هم مبالغی امانت پیش آن بزرگوار بوده است؛ نه امانت مسلمانان، بلکه امانت کفار و همان کسانی که با او دشمنی می‌کردند!

۲- بردبار و صبور

بردباری او به این اندازه بود که چیزهایی که دیگران از شنیدنش بی‌تاب می‌شدند، در آن بزرگوار بی‌تابی به وجود نمی‌آورد. گاهی دشمنان آن بزرگوار در مکه رفتارهایی با او می‌کردند که وقتی جناب ابی‌طالب در یک مورد شنید، به قدری خشمگین شد که شمشیرش را کشید و با خدمتکار خود به آن جا رفت و همان جسارتی را که آنها با پیامبر کرده بودند، با یکایکشان انجام داد و گفت هر کدام اعتراض کنید، گردنتان را می‌زنم؛ اما پیامبر همین منظره را با بردباری تحمل کرده بود. در یک مورد دیگر با ابی‌جهل گفتگو شد و ابی‌جهل اهانت سختی به پیامبر کرد؛ اما آن حضرت سکوت پیشه نمود و بردباری نشان داد. یک نفر رفت به حمزه خبر داد که ابی‌جهل این‌طور با برادرزاده تو رفتار کرد؛ حمزه بی‌تاب شد و رفت با کمان بر سر ابی‌جهل زد و سر او را خونین کرد. بعد هم آمد و تحت تأثیر این حادثه، اسلام آورد. بعد از اسلام، گاهی مسلمانان سر قضیه‌ای، از روی غفلت و یا جهالت، جمله اهانت‌آمیزی به پیامبر می‌گفتند؛ حتی یک وقت یک نفر از همسران پیامبر - جناب زینب بنت جحش که یکی از امهات مؤمنین است - به پیامبر عرض کرد که تو پیامبری، اما عدالت نمی‌کنی! پیامبر لبخندی زد و سکوت کرد. او توقع زنانه‌ای داشت که پیامبر آن را برآورده نکرده بود؛ که بعداً ممکن است به آن اشاره کنم. گاهی بعضی افراد به مسجد می‌آمدند، پاهای خودشان را دراز می‌کردند و به پیامبر می‌گفتند ناخنهای ما را بگیر! - چون ناخن گرفتن وارد شده بود - پیامبر هم با بردباری تمام، این جسارت و بی‌ادبی را تحمل می‌کرد.

۳- جوانمرد

جوانمردی او طوری بود که دشمنان شخصی خود را مورد عفو و اغماض قرار می داد. اگر در جایی ستم دیده‌ای بود، تا وقتی به کمک او نمی‌شتافت، دست بر نمی‌داشت.

ماجرای پیمان «حلف الفضول»

در جاهلیت، پیمانی به نام «حلف الفضول» - پیمان زیادی؛ غیر از پیمانهایی که مردم مکه بین خودشان داشتند - وجود داشت که پیامبر در آن شریک بود. یک نفر غریب وارد مکه شد و جنسش را فروخت. کسی که جنس را خریده بود، «عاص بن وائل» نام داشت که مرد گردن کلفت قلدری از اشراف مکه بود. جنس را که خرید، پولش را نداد. آن مرد غریب به هر کس مراجعه کرد، نتوانست کمکی دریافت کند. لذا بالای کوه ابوقبیس رفت و فریاد زد: ای اولاد فهر! به من ظلم شده است. پیامبر و عمویش زبیر بن عبدالمطلب آن فریاد را شنیدند؛ لذا دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند که از حق او دفاع کنند. بلند شدند پیش «عاص بن وائل» رفتند و گفتند پولش را بده؛ او هم ترسید و مجبور شد پولش را بدهد. این پیمان بین اینها برقرار ماند و تصمیم گرفتند هر بیگانه‌ای وارد مکه شد و مکی‌ها به او ظلم کردند - که غالباً هم به بیگانه‌ها و غیر مکی‌ها ظلم می‌کردند - اینها از او دفاع کنند. بعد از اسلام، سالها گذشته بود، پیامبر می‌فرمود که من هنوز هم خود را به آن پیمان متعهد می‌دانم. بارها با دشمنان مغلوب خود رفتاری کرد که برای آنها قابل فهم نبود. در سال هشتم هجری، وقتی که پیامبر مکه را با آن عظمت و شکوه فتح کرد، گفت: «الیوم یوم المرحمة»؛ امروز، روز گذشت و بخشش است؛ لذا انتقام نگرفت. این، جوانمردی آن بزرگوار بود.

۴- درستکردار

او درستکردار بود. در دوران جاهلیت - همان‌طور که گفتیم - تجارت می‌کرد؛ به شام و یمن می‌رفت؛ در کاروانهای تجاری سهم می‌شد و شرکایی داشت. یکی از شرکای دوران جاهلیت او بعدها می‌گفت که او بهترین شریکان بود؛ نه لجاجت می‌کرد، نه جدال می‌کرد، نه بار خود را بر دوش شریک می‌گذاشت، نه با مشتری بد رفتاری می‌کرد، نه به او زیادی می‌فروخت، نه به او دروغ می‌گفت؛ درستکردار بود. همین درستکرداری حضرت بود که جناب خدیجه را شیفته او کرد. خود خدیجه هم بانوی اول مکه و از لحاظ حسب و نسب و ثروت، شخصیت برجسته‌ای بود.

۵- نظیف، تمیز و مرتب

پیامبر از دوران کودکی، موجود نظیفی بود. برخلاف بچه‌های مکه و برخلاف بچه‌های قبایل عرب، نظیف و تمیز و مرتب بود. در دوران نوجوانی، سرشانه کرده؛ بعد در دوران جوانی، محاسن و سرشانه کرده؛ بعد از اسلام، در دورانی که از جوانی هم گذشته بود و مرد مسنی بود - پنجاه، شصت سال سن او بود - کاملاً مقید

به نظافت بود. گیسوان عزیزش که تابناگوشش می‌رسید، تمیز؛ محاسن زیبایش تمیز و معطر. در روایتی دیدم که در خانه خود خُم آبی داشت که چهره مبارکش را در آن می‌دید - آن زمان چون آینه چندان مرسوم و رایج نبود - «کان یسوی عمامته و لحيته اذا اراد ان يخرج الي اصحابه»؛ وقتی می‌خواست نزد مسلمانان و رفقا و دوستانش برود، حتماً عمامه و محاسن را مرتب و تمیز می‌کرد، بعد بیرون می‌آمد. همیشه با عطر، خود را معطر و خوشبو می‌کرد. در سفرها با وجود زندگی زاهدانه - که خواهم گفت زندگی پیامبر به شدت زاهدانه بود - با خودش شانه و عطر می‌برد. سرمه‌دان برمی‌داشت، برای این که چشمهایش را سرمه بکشد؛ چون آن روز معمول بود مردها چشمهایشان را سرمه می‌کشیدند. هر روز چند مرتبه مسواک می‌کرد. دیگران را هم به همین نظافت، به همین مسواک، به همین ظاهر مرتب دستور می‌داد. اشتباه بعضی این است که خیال می‌کنند ظاهر مرتب باید با اشرافیگری و با اسراف توأم باشد؛ نه. با لباس وصله زده و کهنه هم می‌شود منظم و تمیز بود. لباس پیامبر وصله زده و کهنه بود؛ اما لباس و سر و رویش تمیز بود. اینها در معاشرت، در رفتارها، در وضع خارجی و در بهداشت بسیار مؤثر است. این چیزهای به ظاهر کوچک، در باطن بسیار مؤثر است.

۶- رفتار خوش با مردم

رفتارش با مردم، رفتار خوش بود. در جمع مردم، همیشه بشاش بود. تنها که می‌شد، آن وقت غمها و حزنها و همومی که داشت، آن جا ظاهر می‌شد. هموم و غمهای خودش را در چهره خودش جلو مردم آشکار نمی‌کرد. بشاش بود. به همه سلام می‌کرد. اگر کسی او را آزرده می‌کرد، در چهره‌اش آزرده‌گی دیده می‌شد؛ اما زبان به شکوه باز نمی‌کرد. اجازه نمی‌داد در حضور او به کسی دشنام دهند و از کسی بدگویی کنند. خود او هم به هیچ کس دشنام نمی‌داد و از کسی بدگویی نمی‌کرد. کودکان را مورد ملامت قرار می‌داد؛ با زنان مهربانی می‌کرد؛ با ضعفا کمال خوشرفتاری را داشت؛ با اصحاب خود شوخی می‌کرد و با آنها مسابقه اسب سواری می‌گذاشت.

۷- زهد و ساده زیستی

زیراندازش یک حصیر بود؛ بالش او از چرمی بود که از لیف خرما پر شده بود؛ قوت غالب او نان جو و خرما بود. نوشته‌اند که هرگز سه روز پشت سر هم از نان گندم - نه غذاهای رنگارنگ - شکم خود را سیر نکرد. ام‌المؤمنین عایشه می‌گوید که گاهی یک ماه از مطبخ خانه مادود بلند نمی‌شد. سوار مرکب بی‌زین و برگ می‌شد. آن روزی که اسبهای قیمتی را با زین و برگهای مجهز سوار می‌شدند و تفاخر می‌کردند، آن بزرگوار در بسیاری از جاها سوار بر دراز گوش می‌شد. حالت تواضع به خود می‌گرفت. با دست خود، کفش خود را وصله می‌زد. این همان کاری است که شاگرد برجسته این مکتب - امیرالمؤمنین علیه‌السلام - بارها انجام داد و در روایات راجع به او، این را زیاد شنیده‌اید. در حالی که تحصیل مال از راه حلال را جایز می‌دانست و می‌فرمود: «نعم العون علی تقوی الله الغنی»؛^۴ بروید از طریق حلال - نه از راه حرام، نه با تقلب، نه با دروغ و کلک - کسب

۲. نظیر این مطلب در بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۰۷ آمده است؛ فوقف یسوی لحيته و ينظر اليها

۳. نهج البلاغه، ۷۶

۴. کافی: ج ۵، ۷۱

مال کنید، خود او اگر مالی هم از طریقی به دستش می‌رسید، صرف فقرا می‌کرد. عبادت او چنان عبادتی بود که پاهایش از ایستادن در محراب عبادت ورم می‌کرد. بخش عمده‌ای از شبها را به بیداری و عبادت و تضرع و گریه و استغفار و دعا می‌گذرانید. با خدای متعال راز و نیاز و استغفار می‌کرد. غیر از ماه رمضان، در ماه شعبان و ماه رجب و در بقیه اوقات سال هم - آن‌طور که شنیدیم - در آن هوای گرم، یک روز در میان روزه می‌گرفت. اصحاب او به او عرض کردند: یا رسول الله! تو که گناهی نداری؛ «غفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر» - که در سوره‌ی فتح هم آمده: «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر»^۵ - این همه دعا و عبادت و استغفار چرا؟! می‌فرمود: «فلا اکون عبداً شکوراً»؛^۶ آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم که این همه به من نعمت داده است؟!

۸- استقامت و پایداری

استقامت او استقامتی بود که در تاریخ بشری نظیرش را نمی‌شود نشان داد. چنان استقامتی به‌خرج داد که توانست این بنای مستحکم خدایی را که ابدی است، پایه‌گذاری کند. مگر بدون استقامت، ممکن بود؟ با استقامت او ممکن شد. با استقامت او، یاران آن چنانی تربیت شدند. با استقامت او، در آن جایی که هیچ ذهنی گمان نمی‌برد، خیمه‌مدنیت ماندگار بشری در وسط صحراهای بی‌آب و علف عربستان برافراشته شد؛ «فلذلک فادع و استقم کما امرت». ^۷ اینها اخلاق شخصی پیامبر است.

ب) اخلاق حکومتی

۱- عدالت و تدبیر

و اما اخلاق حکومتی پیامبر. آن حضرت عادل و با تدبیر بود. کسی که تاریخ ورود پیامبر به مدینه را بخواند - آن جنگهای قبیل‌های، آن حمله‌کردنها، آن کشاندن دشمن از مکه به وسط بیابانها، آن ضربات متوالی، آن برخورد با دشمن عنود - چنان تدبیر قوی و حکمت‌آمیز و همه‌جانبه‌ای در خلال این تاریخ مشاهده می‌کند که حیرت‌آور است و مجال نیست که من بخواهم آن را بیان کنم.

۲- حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون

او حافظ و نگهدارنده ضابطه و قانون بود و نمی‌گذاشت قانون - چه توسط خودش، و چه توسط دیگران - نقض شود. خودش هم محکوم قوانین بود. آیات قرآن هم بر این نکته ناطق است. برطبق همان قوانینی که مردم باید عمل می‌کردند، خود آن بزرگوار هم دقیقاً و به‌شدت عمل می‌کرد و اجازه نمی‌داد تخلفی بشود. وقتی که در جنگ بنی‌قریظه مردهای آن طرف را گرفتند؛ خائنهاشان را به قتل رساندند و بقیه را اسیر کردند و اموال و ثروت بنی‌قریظه را آوردند، چند نفر از امتهات مؤمنین - که یکی جناب ام‌المؤمنین زینب بنت جحش

۵. فتح: ۲

۶. بحار الانوار، ج ۱۰، ۴۰

۷. شوری: ۱۵

است، یکی ام‌المؤمنین عایشه است، یکی ام‌المؤمنین حفصه است - به پیامبر عرض کردند: یا رسول الله! این همه طلا و این همه ثروت از یهود آمده، یک مقدار هم به ما بدهید. اما پیامبر اکرم با این که زنها مورد علاقه‌اش بودند؛ به آنها محبت داشت و نسبت به آنها بسیار خوشرفتار بود، حاضر نشد به خواسته‌شان عمل کند. اگر پیامبر می‌خواست از آن ثروتها به همسران خود بدهد، مسلمانان هم حرفی نداشتند؛ لیکن او حاضر نشد. بعد که زیاد اصرار کردند، پیامبر با آنها حالت کناره‌گیری به خود گرفت و یک ماه از زنان خودش دوری کرد که از او چنان توقعی کردند. بعد آیات شریفه سوره احزاب نازل شد: «یا نساء النبی لستنّ كأحد من النساء»^۸، «یا ایها النبی قل لزوجک ان کنتنّ تردن الحیاة الدنیا و زینتها فتعالین امتعنّ و اسرحکن سراحا جمیلا»^۹ و ان کنتنّ تردن الله و رسوله والدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکنّ اجرا عظیما»^{۱۰}. پیامبر فرمود: اگر می‌خواهید با من زندگی کنید، زندگی زاهدانه است و تخطی از قانون ممکن نیست.

۳- عهد نگهدار

از دیگر خلقیات حکومتی او این بود که عهد نگهدار بود. هیچ وقت عهدشکنی نکرد. قریش با او عهدشکنی کردند، اما او نکرد. یهود بارها عهدشکنی کردند، او نکرد.

۴- راز دار

او همچنین رازدار بود. وقتی برای فتح مکه حرکت می‌کرد، هیچ کس نفهمید پیامبر کجا می‌خواهد برود. همه لشکر را بسیج کرد و گفت بیرون برویم. گفتند کجا، گفت بعد معلوم خواهد شد. به هیچ کس اجازه نداد که بفهمد او به سمت مکه می‌رود. کاری کرد که تا نزدیک مکه، قریش هنوز خبر نداشتند که پیامبر به مکه می‌آید!

۵- یکسان ندانستن دشمنان

دشمنان را یکسان نمی‌دانست. این از نکات مهم زندگی پیامبر است.

الف) آسان‌گیری نسبت به دشمنان کم‌خطر

بعضی از دشمنان، دشمنانی بودند که دشمنیشان عمیق بود؛ اما پیامبر اگر می‌دید خطر عمده‌ای ندارند، کاری به کارشان نداشت و نسبت به آنها آسانگیر بود. بعضی دشمنان هم بودند که خطر داشتند، اما پیامبر آنها را مراقبت می‌کرد و زیر نظر داشت؛ مثل عبدالله بن اُبی، عبدالله بن اُبی - منافق درجه یک - علیه پیامبر توطئه هم می‌کرد؛ لیکن پیامبر فقط او را زیر نظر داشت، کاری به کار او نداشت و تا اواخر عمر پیامبر هم بود. اندکی قبل از وفات پیامبر، عبدالله اُبی از دنیا رفت؛ اما پیامبر او را تحمل می‌کرد. اینها دشمنانی بودند که از ناحیه آنها حکومت و نظام اسلامی و جامعه اسلامی مورد تهدید جدی واقع نمی‌شد.

ب) سختگیری شدید نسبت به دشمنان پر خطر

اما پیامبر با دشمنانی که از ناحیه آنها خطر وجود داشت، به شدت سختگیر بود. همان آدم مهربان، همان آدم دلرحم، همان آدم پرگذشت و با اغماض، دستور داد که خائن بنی قریظه را - که چند صد نفر می شدند - در یک روز به قتل رساندند و بنی نضیر و بنی قینقاع را بیرون راندند. و خیبر را فتح کردند؛ چون اینها دشمنان خطرناکی بودند. پیامبر با آنها اول ورود به مکه کمال مهربانی را به خرج داده بود؛ اما اینها در مقابل خیانت کردند و از پشت خنجر زدند و توطئه و تهدید کردند. پیامبر عبدالله بن اُبی را تحمّل می کرد؛ یهودی داخل مدینه را تحمّل می کرد؛ قرشی پناه آورنده به او یا بی آزار را تحمّل می کرد. وقتی مکه را فتح کرد، چون دیگر خطری از ناحیه آنها نبود، حتی امثال ابی سفیان و بعضی از بزرگان دیگر را نوازش هم کرد؛ اما این دشمن غدار خطرناک غیرقابل اطمینان را به شدت سرکوب کرد. اینها اخلاق حکومتی آن بزرگوار است. در مقابل وسوسه های دشمن، هوشیار؛ در مقابل مؤمنین، خاکسار؛ در مقابل دستور خدا، مطیع محض و عبد به معنای واقعی؛ در مقابل مصالح مسلمانان، بی تاب برای اقدام و انجام. این، خلاصه ای از شخصیت آن بزرگوار است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) اسوه‌ای برای همه دوران زندگی

عظمت شخصیت امیر المؤمنین و خضوع انسانها

در برابر آن

شخصیت اقیانوس گونه‌ی امیر المؤمنین

اشک معاویه برای امیر المؤمنین

علت عظمت روز افزون خاندان امیر المؤمنین

اسوه بودن امیر المؤمنین در همه‌ی دورانهای زندگی

سرباز در جهی یک پیغمبر در دوران حکومت

بیست و پنج سال، سکوت امیر المؤمنین به

خاطر وحدت امت اسلامی

اصرار مردم برای قبولی حکومت امیر المؤمنین

رسالت امیر المؤمنین در وصایت پیغمبر

اسم علی (علیه السلام) را گفتن و راه او را دنبال

نکردن فایده‌ای ندارد

منطقی که مطابق با امیر المؤمنین نیست

تشکیل جامعه اسلامی مصداقی از حرکت در راه

امیر المؤمنین

و...

امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسوه‌ای برای همه دوران زندگی *

عظمت شخصیت امیرالمؤمنین و خضوع انسانها در برابر آن

امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) متعلق به همه‌ی انسانیت است؛ نه فقط متعلق به شیعیان و نه حتی متعلق به مسلمانان. همه‌ی انسانیت در برابر عظمتها و زیباییهای علی بن ابیطالب (علیه السلام) خاضع و خاشعند؛ مگر آنهایی که نشناسند و ندیده باشند. لذا شما می‌بینید مداحان امیرالمؤمنین فقط مسلمانها نیستند؛ مسیحی هم ستایش امیرالمؤمنین را میکند. فقط شیعیان نیستند؛ جامعه‌ی اهل سنت هم در همه‌ی اقطار دنیای اسلام از امیرالمؤمنین به زبان دیگری و با شیفتگی بیشتری نسبت به سایر بزرگان صدر اسلام یاد میکنند. چرا؟ علت چیست؟ علت، عظمت این شخصیت است؛ عظمتی که در طول عمر آن بزرگوار و تا چند قرن بعد از شهادت آن بزرگوار، کسانی سعی کرده‌اند آن را بپوشانند؛ و نشد. درخشش خورشید را نمیشود پوشاند؛ خورشید است، میتابد، گرما و نور میدهد. مگر میشود انکارش کرد؟!

شخصیت اقیانوس گونه‌ی امیرالمؤمنین

این خصوصیتی که در امیرالمؤمنین شناخته شد، این عظمتی که در علی بن ابیطالب دیده شد، این عظمت چیست؟ کجاست؟ ابعاد آن چگونه است؟ این دیگر از آن بحثهایی است که هیچ بشر غیر معصومی نمیتواند ادعا کند که آن را شناخته است؛ چون ابعاد عمیق و ناشناخته‌ای دارد و مثل یک اقیانوس است. انسان در اقیانوس، طوفان، موج، آب و موجودات شگفت‌آور را می‌بیند؛ اما اعماق اقیانوس را فقط آن کسی میتواند درک کند که خود توانسته باشد به آن اعماق برسد. اعماق شخصیت اقیانوس گونه‌ی امیرالمؤمنین

را جز کسانی که خودشان مثل او مرتبط با منبع غیب بودند و مستفیض از افاضه‌ی الهی بودند، کسی نتوانسته است درک کند و نمیتواند درک کند. آنچه ما می‌بینیم ظواهر امر است؛ نشانه‌هاست. این را هم همه‌ی ما نمیتوانیم ببینیم؛ این حکمت‌های عمیقی که در نهج‌البلاغه است، در کلمات قصار امیرالمؤمنین هست، همه‌ی ما نمیتوانیم درک کنیم؛ فرزندان بزرگ و صاحبان عقل و علم ژرف هستند که اینها را درک میکنند. ما که نگاه میکنیم، آنچه از امیرالمؤمنین می‌بینیم، اینهاست: شجاعت او، عبادت او، جوانمردی او، پایبندی او به امر و نهی الهی، جهاد او، ایثار و از خودگذشتگی او، زمان‌شناسی او، انسان‌شناسی او، رحم و مروت و رقت قلب او نسبت به ضعفا، بی‌باکی او در مقابل گردن‌کشان و سرکشان و مستبدان، اصرار و پافشاری او بر عدالت بین مردم، دشمنی او با ظلم و جور. اینها ظواهر این اقیانوس ژرف و عمیق است. حالا ببینید همین ظواهر چقدر پیچیده و شگفت‌آور و زیباست! انسان چه کسی را میتواند پیدا کند که این همه صفات ممتاز در او جمع باشد؟! امیرالمؤمنین اینجوری است. این هم حرفی نیست که شیعیان این را بگویند.

اشک معاویه برای امیرالمؤمنین

اینها چیزهایی است که جزو مسلمات تاریخ است و دشمن امیرالمؤمنین هم به آنها اقرار کرده است. در مجلس معاویه، کسی مطلبی را به عنوان تملق راجع به امیرالمؤمنین گفت، معاویه بر آن شخص برآشفته و جمله‌ای در مدح امیرالمؤمنین بیان کرد! از یاران امیرالمؤمنین، کسانی که بعد از شهادت آن بزرگوار سر و کارشان با دستگاه معاویه می‌افتاد، معاویه به آنها میگفت از علی برای من بگوئید. آنها هم میگفتند. در روایت دارد که گاهی معاویه اشک میریخت! این شگفتیها اینجوری است! در حالی که دشمنی معاویه با علی چیز پنهانی که نیست؛ این را همه میدانند.

علت عظمت روز افزون خاندان امیرالمؤمنین

یکی از اولاد عبدالله زبیر یا از نوه‌های او - خانواده‌ی زبیر با امیرالمؤمنین بد بودند - از پدر خود پرسید علت عظمت خاندان امیرالمؤمنین که روز به روز بیشتر میشود، چیست؟ او گفت: بله، همینجور است. دشمنان او هر چه کردند که فضايل او را بپوشانند، او مثل یک طلای ناب، بالاخره خود را از لابلای این خس و خاشاک نشان داد. و دشمنان او هر چه کردند برای خود فضیلت درست کنند، مثل مرداری که تعفن او بیش از پیش و لحظه به لحظه بیشتر میشود، بینی‌ها را آزد. دشمنان امیرالمؤمنین درباره‌ی او، اینجور حرف زده‌اند. الان هم کتابهای مسلمانها - چه شیعه و چه سنی - پُر است از فضائل امیرالمؤمنین.

اسوه بودن امیرالمؤمنین در همه‌ی دورانهای زندگی

در همه‌ی دورانهای زندگی، او اسوه است. نوجوانهای ده ساله و دوازده ساله و سیزده چهارده ساله میتوانند

به علی اقتدا کنند؛ او را الگوی خودشان قرار بدهند. چرا؟ چون او در ده یازده سالگی، اول کسی بود که اسلام را شناخت و پذیرفت و به دنبال پیغمبر راه افتاد. این، خیلی مهم است. یک کودک ده یازده ساله حقیقت را در میان آن همه دشمنی و انکار بشناسد و پای آن بایستد و برای آن سر از پا نشناسد. جوانهای بیست ساله و بیست و دو ساله و بیست و پنج ساله میتوانند امیرالمؤمنین را الگوی خودشان قرار بدهند؛ چرا؟ چون او کسی بود که در بیست و سه سالگی - که پیغمبر اکرم در آن زمان از مکه به مدینه هجرت فرمود - مهمترین بار این هجرت بزرگ را بر دوش گرفت و پیامبر عزیزترین شخصیت‌های خاندانش یعنی «فواطم»^۱ را به او سپرد تا با خودش از مکه به مدینه بیاورد؛ و کالت خودش را در مکه به او داد که امانتهای مردم را بدهد، فرضهای پیغمبر را ادا کند، طلبهای او را جمع‌آوری کند و در مدینه به پیامبر ملحق شود. شب هم که بنا بود بریزند در آن خانه و پیغمبر را با شمشیرهایشان قطعه قطعه کنند، او بود که حاضر شد جای پیغمبر بخوابد؛ خود را در معرض این خطر قرار بدهد. این شخصیت را ببینید! عظمت را ببینید! این میشود الگو.

سرباز درجه‌ی یک پیغمبر در دوران حکومت

وقتی پیغمبر در مدینه حکومت تشکیل داد، امیرالمؤمنین شد سرباز درجه‌ی یک پیغمبر در تمام این ده ساله؛ از بیست و سه سالگی تا سی و سه سالگی. هر جا پیغمبر مسئله یا مشکلی داشت، علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) اول کسی بود که آنجا در کنار پیغمبر و برای دفاع از حقیقت پیغمبر حاضر بود. در جنگ‌ها پیشرو جنگ، او بود؛ در گرهمای مشکل و باز نشدنی جنگ‌های پیغمبر، شمشیر او گره‌گشا بود. هر جا همه عقب می‌نشستند، او جان خود را کف دست می‌گرفت و میرفت جلو. هیچ چیز هم برای خود نخواست؛ یکسره در راه خدا و برای خدا و در خدمت پیغمبر.

بیست و پنج سال، سکوت امیرالمؤمنین به خاطر وحدت امت اسلامی

پیغمبر که از دنیا رفت، امیرالمؤمنین حق خلافت را متعلق به خودش میدانست؛ برای این کار اقدام هم کرد، حرف هم زد، ابلاغ دعوت هم کرد؛ بعد که دید نمیشود، بعد که دید اگر او وارد میدان شود و کار دعوت به خود را ادامه دهد، اجتماع مسلمانان از هم میپاشد، کنار کشید. «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا». بیست و پنج سال، امیرالمؤمنین به خاطر وحدت امت اسلامی و انسجام جامعه‌ی اسلامی و برقراری حکومت اسلامی از حق خود - که آن را برای خود مسلم میدانست - هیچ نگفت. اینها شوخی است!! اینها آسان است!! اینهاست که یک انسان را اینجور بر قلعه‌ی آفرینش بنی بشر مینشانند. اینهاست که انسان را تبدیل میکنند به یک خورشید فروزان در طول تاریخ بشری، که غروب ندارد.

✦ اصرار مردم برای قبولی حکومت امیرالمؤمنین

بعد که بیست و پنج سال گذشت و امیرالمؤمنین یک مرد پنجاه و هفت هشت ساله - در سنین پیری - بود، مردم آمدند اصرار کردند، التماس کردند، گفتند باید بیائی، باید قبول کنی، دست برنمیداریم؛ امیرالمؤمنین، اول قبول نمی کرد، بعد وقتی دید که از همه جای دنیای اسلام خیلی از مردم آمده اند و اصرار میکنند - از مصر، از عراق، از خود مدینه؛ بزرگان، مهاجرین، انصار - و میگویند یا علی! غیر از تو هیچ کس نیست که بتواند این جامعه را اداره کند و این مشکلات را حل کند، گفت خیلی خوب، قبول میکنم؛ و قبول کرد. از لحظه ای که این مسئولیت را قبول کرد، تا لحظه ای که فرق مبارکش در محراب عبادت شکافته شد، یک روز و یک ساعت از مطالبه ای آن حقی و حقیقتی که اسلام به خاطر او بنا شده بود، دست برداشت؛ نه رودربایستی، نه مجامله، نه ملاحظه، نه ترس، نه ضعف، مانع او نشد.

✦ رسالت امیرالمؤمنین در وصایت پیغمبر

«لیقوم الناس بالقسط». انبیاء برای اجرای عدالت آمده اند؛ برای نزدیک کردن مردم به خدا آمده اند؛ برای اجرای مقررات الهی در بین مردم آمده اند. و امیرالمؤمنین رسالتش در وصایت پیغمبر و خلافت اسلامی این است. یک لحظه از این راه عقب نشینی نکرد. در حرکت، کوتاهی نکرد. رفقای قدیمی از او بریدند؛ متوقعان بهشان برخورد؛ از او جدا شدند؛ علیه او جنگهای براندازی راه افتاد. کسانی که تا دیروز او را ستایش میکردند، عدالت او را که دیدند، تبدیل به دشمن خونی او شدند؛ لکن ملامت ملامتگران - «لا تأخذهم فی الله لومة لائم» - ذره ای در امیرالمؤمنین اثر نگذاشت؛ راه را محکم ادامه داد؛ بعد هم در همین راه به شهادت رسید؛ «قتل فی محراب عبادته لشدة عدله». شخصیت امیرالمؤمنین و ظواهری که ما می بینیم، اینهاست. ببینید چقدر شگفت آور است! چقدر این تابلو پُر از ظرافت و پُر از زیبایی و شگفتی است!

✦ اسم علی (علیه السلام) را گفتن و راه او را دنبال نکردن فایده ای ندارد

ما حالا اسممان علوی است؛ شیعیان علی. صرف اینکه بگوئیم علی و راه او را دنبال نکنیم، فایده ای ندارد. کسانی بودند در زمان خود آن بزرگوار که اظهار ارادت به او هم میکردند، لکن از آنچه که او میخواست، تخلف میکردند. امیرالمؤمنین با اینها بی رحمانه برخورد کرد. فسق و فجور کردند، حد الهی را بر اینها جاری کرد؛ کفر گفتند، اینها را از دم شمشیر گذراند. بعضیها وقتی آن عظمتها را میدیدند - ماها کوچکیم دیگر - و وقتی ما یک انسان با این عظمت را می بینیم، می گوئیم این خداست! باورمان نمی آید که خدای عزیز علیم میتواند یک چنین شخصیت با عظمتی را بسازد؛ لذا اشتباه میکنیم. در زمان امیرالمؤمنین هم همین اشتباه را کسانی کردند و گفتند او خداست. امیرالمؤمنین دستور داد همه شان را کشتند؛ رحمشان نکرد؛ در رودربایستی گیر نکرد که اینها طرفدار مايند و دارند در باره ی ما مبالغه میکنند؛ نخیر، اینها راه توحید، راه مبارزه ی با شرک را رها کردند، مرتد شدند و توبه هم نکردند؛ امیرالمؤمنین هم دستور داد و

همه را به حد الهی محکوم کردند و به قتل رساندند. امیرالمؤمنین اینجوری است.

منطقی که مطابق با امیرالمؤمنین نیست

اگر ما خیال کنیم به صرف اینکه امیرالمؤمنین را به زبان تعریف و ستایش کنیم یا محبت او را در دل داریم، خدای متعال و خود امیرالمؤمنین از کج رویها، از سیاه کاریها و از بدیهای ما صرف نظر میکنند، بدانیم که این منطق امیرالمؤمنین نیست. منطق امیرالمؤمنین، سلوک راه خداست. شیعه یعنی کسی که دنبال امیرالمؤمنین به راه می افتد. حالا یک وقتی خطائی، اشتباهی، گناهی کسی می کند، او بحث دیگری است؛ استغفار باید بکند؛ اما دلخوش کردن به انتساب به امیرالمؤمنین و کم و کوچک شمردن تخلف از راه خدا، به هیچ وجه در منطق امیرالمؤمنین پذیرفته نیست. اهمیت کار امیرالمؤمنین این است که از حق، از عدل، از ثبوت راه الهی، به خاطر ملاحظات صرف نظر نکرد.

تشکیل جامعه اسلامی مصداقی از حرکت در راه امیرالمؤمنین

امروز اگر بخواهیم مصداقی برای این حرکت امیرالمؤمنین پیدا کنیم - که البته مصداق ناقصی است - تشکیل جامعه‌ی اسلامی و حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی است. این، یعنی در مقابله‌ی با ظلم و کج روی و کفر و حرکت ظالمانه‌ی مفسدانه‌ی طاوغیت جهانی، سر بلند کردن و ایستادن. در این راه باید حرکت کرد. نظام جمهوری اسلامی خود وجودش و هویتش ضدیت با ظلم و زور است؛ ضدیت با تبعیض است.

آمریکا مظهر ظلم علیه بشریت

شما ببینید امروز حاکمیت دنیا دست کی هاست؛ ببینید در دنیا چه فجایعی به وسیله‌ی قدرتمندان دارد انجام میگیرد؛ ببینید با بشریت این قدرتهای دارای زر و زور چه میکنند؛ آن هم با تبلیغات رنگ و لعاب دار، همراه زر و زور و تزویر با اسم حقوق بشر! با اسم دموکراسی! با اسم آزادی! چه میکنند با بشر! امروز آمریکا - منظورم حکومت امریکا است - مظهر ظلم علیه بشریت است و به خود مردم آمریکا هم امروز دارد ظلم میشود. نظام طاوغوتی و شبکه‌ی مفسد صهیونیستی در دنیا، امروز مظهر فساد اخلاقی و تباه کردن نسلهای بشری است؛ ضلالت و گمراهی. قدرتهائی که امروز تسلط بر عالم دارند، قدرتهای ستمگر و ظالمند و به همین دلیل هم با جمهوری اسلامی سر ناسازگاری و سرستیزه‌گری دارند.

ایستادگی جمهوری اسلامی، مظهر عدالت خواهی امیرالمؤمنین

ایستادگی جمهوری اسلامی، مظهر عدالت خواهی امیرالمؤمنین است. آنچه ما ملت ایران و مسئولان بالخصوص بر عهده داریم، این است که این الگو را هر چه بیشتر به نمونه‌ی اصلی خود نزدیک و شبیه

کنیم. در داخل کشور شعار «عدالت» را جدی باید گرفت؛ شعار «دینداری» را جدی باید گرفت؛ راه امیرالمؤمنین را جدی باید گرفت و همین است که میتواند ما را برای رسیدن به آرمانها و آرزوهای بلند ملت ایران کمک کند؛ کما اینکه خصوصیات امام بزرگوار ما در آن چیزهایی که پیشرفت جامعه و حیات جامعه‌ی اسلامی محتاج آن هست، شبیه خصوصیات امیرالمؤمنین بود؛ البته با فاصله‌ی مشخصی که بین آن قله‌ی عظیم با انسانهای معمولی هست. امام بزرگوار ما در راه حق و عدالت قائل به رودربایستی و ملاحظه‌ی این و آن و ترس و ضعف و عقب‌نشینی نبود؛ او هم همانطور که امیرالمؤمنین توصیه فرموده بود که: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلّة اهلہ»، از تنهایی نمیترسید؛ از اینکه تنها بماند، نمیترسید، و اهمه نداشت؛ حق با اوست، پس خدا با اوست. با مجاهدت حرکت کرد، خدای متعال هم ملت ایران و ملت‌های مسلمان را با او در دل و در جوارح همراه کرد و دیدید چه حرکت عظیمی به وجود آمد. امام اینجوری بود. امروز هم مسئولان کشور و آحاد مردم ما اگر میخواهند ملت ایران به آن قله‌ی بلند عظمت و افتخار و عزتی که آرزویش را دارد، دست پیدا کند، باید همین راه را دنبال کنند؛ باید با شجاعت تمام، با آگاهی و بینش کامل، با خطرپذیری در مقابل قدرتمندان و زورگویان و زورمندان عالم این راه را ادامه دهند. موفقیت در «ایستادگی» است.

سبک زندگی بخش حقیقی تمدن اسلامی آسیب شناسی سبک زندگی ایرانی اسلامی

- چند بعدی بودن پیشرفت در مفهوم اسلامی
- سبک زندگی یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی
- دو بخش تمدن نوین اسلامی
- الف) بخش ابزاری یا سخت افزاری
- ب) بخش حقیقی یا نرم افزاری
- اصلاح بخش نرم افزاری تمدن اسلامی
- شرط گسترش اندیشه‌ی اسلامی ملت ایران در دنیا
- آسیب شناسی سبک زندگی وظیفه نخبگان
- فهرستی از آسیب‌های سبک زندگی
- اصولی برای قضاوت در باره تمدن‌ها
- بُنمایه‌های مقوله‌ی فرهنگ زندگی
- الزامات مقوله فرهنگ زندگی:
- ۱- سبک زندگی تابع تفسیر ما از زندگی
- تمدن سازی بدون ایدئولوژی امکان ندارد
- پیشرفتهای صوری و سطحی برای مقلدان غربی
- و...

سبک زندگی بخش حقیقی تمدن اسلامی آسیب شناسی سبک زندگی ایرانی اسلامی *

چند بُعدی بودن پیشرفت در مفهوم اسلامی

بحثی که امروز می‌خواهم برای شما جوانهای عزیز عرض کنم، در توضیح و تبیین مسئله‌ای است که روز اول مطرح کردم: مسئله‌ی پیشرفت. موضوع بسیار مهمی است که باید مطرح کنیم. البته با طرح این موضوعات، خودمان را قانع نمی‌کنیم که قضیه تمام شد؛ این یک شروع است. عرض کردیم که آن مفهومی که می‌تواند اهداف نظام اسلامی را تا حدود زیادی در خود جمع کند و به ما نشان دهد، مفهوم پیشرفت است. توضیحی هم بعداً عرض کردیم که پیشرفت، تداعی کننده‌ی حرکت است، راه است. چطور ما می‌گوئیم پیشرفت هدف است؟ عرض کردیم علت این است که پیشرفت هرگز متوقف نخواهد شد. بله، پیشرفت، حرکت است، راه است، صبرورت است؛ اما متوقف‌شدنی نیست و همین‌طور ادامه دارد؛ چون انسان ادامه دارد، چون استعدادهای بشری حد یقف ندارد. گفتیم پیشرفت دارای ابعاد است؛ و پیشرفت در مفهوم اسلامی، با پیشرفت یک بُعدی یا دو بُعدی در فرهنگ غربی متفاوت است؛ چند بُعدی است.

سبک زندگی یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی

یکی از ابعاد پیشرفت با مفهوم اسلامی عبارت است از سبک زندگی کردن، رفتار اجتماعی، شیوه‌ی زیستن - اینها عبارۀ آخرای یکدیگر است - این یک بُعد مهم است؛ این موضوع را می‌خواهیم امروز یک قدری بحث کنیم. ما اگر از منظر معنویت نگاه کنیم - که هدف انسان، رستگاری و فلاح و نجات است - باید به سبک زندگی اهمیت

دهیم؛ اگر به معنویت و رستگاری معنوی اعتقادی هم نداشته باشیم، برای زندگی راحت، زندگی برخوردار از امنیت روانی و اخلاقی، باز پرداختن به سبک زندگی مهم است. بنابراین مسئله، مسئله‌ی اساسی و مهمی است. بحث کنیم درباره‌ی اینکه در زمینه‌ی سبک زندگی چه باید گفت، چه میتوان گفت. عرض کردیم؛ این سرآغاز و سرفصل یک بحث است.

🕌 دو بخش تمدن نوین اسلامی

ما اگر پیشرفت همه‌جانبه را به معنای تمدن‌سازی نوین اسلامی بگیریم - بالاخره یک مصداق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی وجود دارد؛ اینجور بگوئیم که هدف ملت ایران و هدف انقلاب اسلامی، ایجاد یک تمدن نوین اسلامی است؛ این محاسبه‌ی درستی است - این تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزاری است؛ یک بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است. به هر دو بخش باید رسید.

🕌 الف) بخش ابزاری یا سخت‌افزاری

آن بخش ابزاری چیست؟ بخش ابزاری عبارت است از همین ارزشهایی که ما امروز به عنوان پیشرفت کشور مطرح میکنیم: علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ؛ اینها همه بخش ابزاری تمدن است؛ وسیله است. البته ما در این بخش در کشور پیشرفت خوبی داشته‌ایم. کارهای زیاد و خوبی شده است؛ هم در زمینه‌ی سیاست، هم در زمینه‌ی مسائل علمی، هم در زمینه‌ی مسائل اجتماعی، هم در زمینه‌ی اختراعات - که شما حالا اینجا نمونه‌اش را ملاحظه کردید و این جوان عزیز برای ما شرح دادند - و از این قبیل، الی ماشاءالله در سرتاسر کشور انجام گرفته است. در بخش ابزاری، علی‌رغم فشارها و تهدیدها و تحریمها و این چیزها، پیشرفت کشور خوب بوده است.

🕌 ب) بخش حقیقی یا نرم‌افزاری

اما بخش حقیقی، آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل میدهد؛ که همان سبک زندگی است که عرض کردیم. این، بخش حقیقی و اصلی تمدن است؛ مثل مسئله‌ی خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، نوع لباس، الگوی مصرف، نوع خوراک، نوع آشپزی، تفریحات، مسئله‌ی خط، مسئله‌ی زبان، مسئله‌ی کسب و کار، رفتار ما در محل کار، رفتار ما در دانشگاه، رفتار ما در مدرسه، رفتار ما در فعالیت سیاسی، رفتار ما در ورزش، رفتار ما در رسانه‌ای که در اختیار ماست، رفتار ما با پدر و مادر، رفتار ما با همسر، رفتار ما با فرزند، رفتار ما با رئیس، رفتار ما با مرئوس، رفتار ما با پلیس، رفتار ما با مأمور دولت، سفرهای ما، نظافت و طهارت ما، رفتار ما با دوست، رفتار ما با دشمن، رفتار ما با بیگانه؛ اینها آن بخشهای اصلی تمدن است، که متن زندگی انسان است. تمدن نوین اسلامی - آن چیزی که ما میخواهیم عرضه کنیم - در بخش اصلی، از این چیزها تشکیل میشود؛ اینها متن زندگی است؛ این همان چیزی است که در اصطلاح اسلامی به آن میگویند: عقل معاش. عقل معاش، فقط

به معنای پول در آوردن و پول خرج کردن نیست، که چگونه پول در بیاوریم، چگونه پول خرج کنیم؛ نه، همه‌ی این عرصه‌ی وسیعی که گفته شد، جزو عقل معاش است. در کتب حدیثی اصیل و مهم ما ابوابی وجود دارد به نام «کتاب العشرة»؛ آن کتاب العشرة درباره‌ی همین چیزهاست. در خود قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که ناظر به این چیزهاست.

اصلاح بخش نرم‌افزاری تمدن اسلامی

خب، میشود این بخش را به منزله‌ی بخش نرم‌افزاری تمدن به حساب آورد؛ و آن بخش اول راه، بخش‌های سخت‌افزاری به حساب آورد. اگر ما در این بخشی که متن زندگی است، پیشرفت نکنیم، همه‌ی پیشرفتهائی که در بخش اول کردیم، نمیتواند ما را مستگار کند؛ نمیتواند به ما امنیت و آرامش روانی ببخشد؛ همچنان که می‌بینید در دنیای غرب نتوانسته. در آنجا افسردگی هست، ناامیدی هست، از درون به هم ریختن هست، عدم امنیت انسانها در اجتماع و در خانواده هست، بی‌هدفی و پوچی هست؛ با اینکه ثروت هست، بمب اتم هست، پیشرفتهای گوناگون علمی هست، قدرت نظامی هم هست. اصل قضیه این است که ما بتوانیم متن زندگی راه، این بخش اصلی تمدن را اصلاح کنیم.

شرط گسترش اندیشه‌ی اسلامی ملت ایران در دنیا

البته در انقلاب، در این بخش، پیشرفت ما چشمگیر نیست؛ در این زمینه، ما مثل بخش اول حرکت نکردیم، پیشرفت نکردیم. خب، باید آسیب‌شناسی کنیم؛ چرا ما در این بخش پیشرفت نکردیم؟ بعد از آنکه علتها را پیدا کردیم، آن وقت بپردازیم به این که چگونه میتوانیم اینها را علاج کنیم. اینها به عهده‌ی کیست؟ به عهده‌ی نخبگان - نخبگان فکری، نخبگان سیاسی - به عهده‌ی شما، به عهده‌ی جوانها. اگر در محیط اجتماعی ما گفتمانی به وجود بیاید که ناظر به رفع آسیبها در این زمینه باشد، میتوان مطمئن بود با نشاطی که نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران دارند، با استعدادی که وجود دارد، ما در این بخش پیشرفتهای خوبی خواهیم کرد؛ آن وقت درخشندگی ملت ایران در دنیا و گسترش اندیشه‌ی اسلامی ملت ایران و انقلاب اسلامی ایران در دنیا آسانتر خواهد شد. باید آسیب‌شناسی کنید و بعد علاج کنید.

آسیب‌شناسی سبک زندگی و وظیفه نخبگان

نخبگان موظفند، حوزه موظف است، دانشگاه موظف است، رسانه‌ها موظفند، تربیون‌دارها موظفند؛ مدیران بسیاری از دستگاهها، بخصوص دستگاه‌هایی که با فرهنگ و تربیت و تعلیم سروکار دارند، موظفند؛ کسانی که برای دانشگاه‌ها یا برای مدارس برنامه‌ریزی آموزشی میکنند، در این زمینه موظفند؛ کسانی که سرفصلهای آموزشی را برای کتابهای درسی تعیین میکنند، موظفند. اینها همه یک وظیفه‌ای است بر دوش همه. باید ما همگی به خودمان نهیب بزنیم. در این زمینه باید کار کنیم، حرکت کنیم.

فهرستی از آسیب‌های سبک زندگی

بنابراین باید آسیب‌شناسی کنیم؛ یعنی توجه به آسیب‌هایی که در این زمینه وجود دارد و جستجو از علل این آسیبها. البته ما اینجا نمیخواهیم مسئله را تمام‌شده فرض کنیم؛ فهرستی مطرح میکنیم: چرا فرهنگ کار جمعی در جامعه‌ی ماضی است؟ این یک آسیب است. با اینکه کار جمعی را غربی‌ها به اسم خودشان ثبت کرده‌اند، اما اسلام خیلی قبل از اینها گفته است: «تعاونوا علی البرّ و التّقوی»،^۱ یا: «واعتصموا بحبل اللّٰه جمیعاً». یعنی حتی اعتصام به حبل‌الله هم باید دسته‌جمعی باشد؛ «و لا تفرّقوا».^۲ چرا در برخی از بخشهای کشورمان طلاق زیاد است؟ چرا در برخی از بخشهای کشورمان روی آوردن جوانها به مواد مخدر زیاد است؟ چرا در روابط همسایگی مان رعایت‌های لازم را نمیکنیم؟ چرا صله‌ی رحم در بین ما ضعیف است؟ چرا در زمینه‌ی فرهنگ رانندگی در خیابان، ما مردمان منضبطی به طور کامل نیستیم؟ این آسیب است. رفت و آمد در خیابان، یکی از مسائل ماست؛ مسئله‌ی کوچکی هم نیست، مسئله‌ی اساسی است. آپارتمان‌نشینی چقدر برای ما ضروری است؟ چقدر درست است؟ چه الزاماتی دارد که باید آنها را رعایت کرد؟ چقدر آن الزامات را رعایت میکنیم؟ الگوی تفریح سالم چیست؟ نوع معماری در جامعه‌ی ما چگونه است؟ ببینید چقدر این مسائل متنوع و فراگیر همه‌ی بخشهای زندگی، داخل در این مقوله‌ی سبک زندگی است؛ در این بخش اصلی و حقیقی و واقعی تمدن، که رفتارهای ماست. چقدر نوع معماری کنونی ما متناسب با نیازهای ماست؟ چقدر عقلانی و منطقی است؟ طراحی لباسمان چطور؟ مسئله‌ی آرایش در بین مردان و زنان چطور؟ چقدر درست است؟ چقدر مفید است؟ آیا مادر بازار، در ادارات، در معاشرتهای روزانه، به همدیگر به طور کامل راست میگوئیم؟ در بین ما دروغ چقدر رواج دارد؟ چرا پشت سر یکدیگر حرف میزنیم؟ بعضی‌ها با داشتن توان کار، از کار میگریزند؛ علت کارگری چیست؟ در محیط اجتماعی، برخی‌ها پر خاشگیری‌های بی‌مورد میکنند؛ علت پر خاشگیری و بی‌صبری و نابرداری در میان بعضی از ما چیست؟ حقوق افراد را چقدر مراعات میکنیم؟ در رسانه‌ها چقدر مراعات میشود؟ در اینترنت چقدر مراعات میشود؟ چقدر به قانون احترام میکنیم؟ علت قانون‌گریزی - که یک بیماری خطرناکی است - در برخی از مردم چیست؟ وجدان کاری در جامعه چقدر وجود دارد؟ انضباط اجتماعی در جامعه چقدر وجود دارد؟ محکم کاری در تولید چقدر وجود دارد؟ تولید کیفی در بخشهای مختلف، چقدر مورد توجه و اهتمام است؟ چرا برخی از حرفهای خوب، نظرهای خوب، ایده‌های خوب، در حد رؤیا و حرف باقی میماند؟ که دیدار اشاره کردند. چرا به ما میگویند که ساعات مفید کار در دستگاه‌های اداری ما کم است؟ هشت ساعت کار باید به قدر هشت ساعت فایده داشته باشد؛ چرا به قدر یک ساعت یا نیم ساعت یا دو ساعت؟ مشکل کجاست؟ چرا در بین بسیاری از مردم ما مصرف‌گرایی رواج دارد؟ آیا مصرف‌گرایی افتخار است؟ مصرف‌گرایی یعنی اینکه ما هر چه گیر می‌آوریم، صرف‌اموری کنیم که جزو ضروریات زندگی ما نیست. چه کنیم که ریشه‌ی ربا در جامعه قطع شود؟ چه کنیم که حق همسر - حق زن، حق شوهر - حق فرزندان رعایت شود؟ چه کنیم که طلاق و فروپاشی خانواده، آنچنان که در غرب رائج است، در بین ما رواج پیدا نکند؟ چه کنیم که زن در جامعه‌ی ما، هم کرامتش حفظ شود و عزت خانوادگی‌اش محفوظ بماند، هم بتواند وظائف اجتماعی‌اش را انجام دهد، هم حقوق اجتماعی

۱. مائده: ۲

۲. آل عمران: ۱۰۳

۳. همان

و خانوادگی اش محفوظ بماند؟ چه کنیم که زن مجبور نباشد بین این چند تا، یکی اش را انتخاب کند؟ اینها جزو مسائل اساسی ماست. حد زاد و ولد در جامعه‌ی ما چیست؟ من اشاره کردم؛ یک تصمیم زمان دار و نیاز به زمان و مقطعی را انتخاب کردیم، گرفتیم، بعد زمانش یادمان رفت! مثلاً فرض کنید به شما بگویند آقا این شیر آب را یک ساعت باز کنید. بعد شما شیر را باز کنی و بروی! ماها رفتیم، غافل شدیم؛ ده سال، پانزده سال. بعد حالا به ما گزارش میدهند که آقا جامعه‌ی ما در آینده‌ی نه چندان دوری، جامعه‌ی پیر خواهد شد؛ این چهره‌ی جوانی که امروز جامعه‌ی ایرانی دارد، از او گرفته خواهد شد. حد زاد و ولد چقدر است؟ چرا در بعضی از شهرهای بزرگ، خانه‌های مجردی وجود دارد؟ این بیماری غربی چگونه در جامعه‌ی ما نفوذ کرده است؟ تجمل گرایی چیست؟ بد است؟ خوب است؟ چقدرش بد است؟ چقدرش خوب است؟ چه کار کنیم که از حد خوب فراتر نرود، به حد بد نرسد؟ اینها بخشهای گوناگونی از مسائل سبک زندگی است، و دهها مسئله از این قبیل وجود دارد؛ که بعضی از اینهایی که من گفتم، مهمتر است. این یک فهرستی است از آن چیزهایی که متن تمدن را تشکیل میدهد. قضاوت درباره‌ی یک تمدن، مبتنی بر اینهاست.

اصولی برای قضاوت در باره تمدن‌ها

نمیشود یک تمدن را به صرف اینکه ماشین دارد، صنعت دارد، ثروت دارد، قضاوت کرد و تحسین کرد؛ در حالی که در داخل آن، این مشکلات فراوان، سراسر جامعه و زندگی مردم را فرا گرفته. اصل اینهاست؛ آنها ابزاری است برای اینکه این بخش تأمین شود، تا مردم احساس آسایش کنند، با امید زندگی کنند، با امنیت زندگی کنند، پیش بروند، حرکت کنند، تعالی انسانی مطلوب پیدا کنند.

بُنمایه‌های مقوله‌ی فرهنگ زندگی

یک مقوله‌ای در اینجا مطرح میشود و سر بر می آورد، به عنوان مقوله‌ی فرهنگ زندگی. باید ما به دنبال این باشیم که فرهنگ زندگی را تبیین کنیم، تدوین کنیم و به شکل مطلوب اسلام تحقق ببخشیم. البته اسلام بُنمایه‌های یک چنین فرهنگی را برای ما معین کرده است. بُنمایه‌های این فرهنگ عبارت است از خردورزی، اخلاق، حقوق؛ اینها را اسلام در اختیار ما قرار داده است. اگر ما به این مقولات به طور جدی نپردازیم، پیشرفت اسلامی تحقق پیدا نخواهد کرد و تمدن نوین اسلامی شکل نخواهد گرفت. هر چه مادر صنعت پیش برویم، هر چه اختراعات و اکتشافات زیاد شود، اگر این بخش را ما درست نکنیم، پیشرفت اسلامی به معنای حقیقی کلمه نکرده‌ایم. باید دنبال این بخش، زیاد کار کنیم؛ زیاد تلاش کنیم.

الزامات مقوله فرهنگ زندگی:

۱- سبک زندگی تابع تفسیر ما از زندگی

دو سه نکته پیرامون ایجاد این وضعیت و الزاماتی که دنبال این فرهنگ رفتن برای ما ایجاد میکند، وجود دارد،



که باید به اینها توجه کنیم. نکته‌ی اول این است که رفتار اجتماعی و سبک زندگی، تابع تفسیر ما از زندگی است: هدف زندگی چیست؟ هر هدفی که ما برای زندگی معین کنیم، برای خودمان ترسیم کنیم، به طور طبیعی، متناسب با خود، یک سبک زندگی به ما پیشنهاد میشود. یک نقطه‌ی اصلی وجود دارد و آن، ایمان است. یک هدفی را باید ترسیم کنیم - هدف زندگی را - به آن ایمان پیدا کنیم. بدون ایمان، پیشرفت در این بخشها امکان پذیر نیست؛ کار درست انجام نمیگیرد. حالا آن چیزی که به آن ایمان داریم، میتواند لیبرالیسم باشد، میتواند کاپیتالیسم باشد، میتواند کمونیسم باشد، میتواند فاشیسم باشد، میتواند هم توحید ناب باشد؛ بالاخره به یک چیزی باید ایمان داشت، اعتقاد داشت، به دنبال این ایمان و اعتقاد پیش رفت. مسئله‌ی ایمان، مهم است. ایمان به یک اصل، ایمان به یک لنگرگاه اصلی اعتقاد؛ یک چنین ایمانی باید وجود داشته باشد. بر اساس این ایمان، سبک زندگی انتخاب خواهد شد.

تمدن سازی بدون ایدئولوژی امکان ندارد

در اینجا یک مغالطه‌ای وجود دارد، که من برای شما جوانها عرض بکنم: چند تا فیلسوف‌نمای غربی عنوان «ایدئولوژی زدائی» را مطرح کردند. می‌بینید گاهی در بعضی از این مقالات روشنفکری، عنوان «ایدئولوژی زدائی» مطرح میشود: آقا جامعه را با ایدئولوژی نمیشود اداره کرد. چند تا فیلسوف یا فیلسوف‌نمای غربی این را گفته‌اند؛ یک عده‌ای هم اینجا طوطی وار، بدون اینکه عمق این حرف را درک کنند، بدون اینکه ابعاد این حرف را بفهمند چیست، همان را تکرار کردند، باز هم تکرار میکنند. هیچ ملتی که داعیه‌ی تمدن سازی دارد، بدون ایدئولوژی نمیتواند حرکت کند و تا امروز حرکت نکرده است. هیچ ملتی بدون دارا بودن یک فکر و یک ایدئولوژی و یک مکتب نمیتواند تمدن سازی کند. همینهایی که امروز شما ملاحظه میکنید در دنیا تمدن مادی را به وجود آورده‌اند، اینها با ایدئولوژی وارد شدند؛ صریح هم گفتند؛ گفتند ما کمونیستیم، گفتند ما کاپیتالیستیم، گفتند ما به اقتصاد سرمایه‌داری اعتقاد داریم؛ مطرح کردند، به آن اعتقاد ورزیدند، دنبالش کار کردند؛ البته زحماتی هم متحمل شدند، هزینه‌ای هم بر دوش آنها گذاشته شد. بدون داشتن یک مکتب، بدون داشتن یک فکر و یک ایمان، و بدون تلاش برای آن و پرداختن هزینه‌های آن، تمدن سازی امکان ندارد.

بیشرفتهای صوری و سطحی برای مقلدان غربی

البته بعضی از کشورها مقلدند؛ از غرب، از سازندگان تمدن مادی یک چیزی را گرفته‌اند، زندگی خودشان را بر اساس آن شکل داده‌اند. بله، اینها ممکن است به یک پیشرفتهایی هم برسند، به یک پیشرفتهای صوری و سطحی هم میرسند، اما مقلدند؛ اینها تمدن ساز نیستند، اینها بی‌ریشه و آسیب پذیرند؛ اگر چنانچه یک طوفانی به وجود بیاید، اینها از بین خواهند رفت؛ چون ریشه‌دار نیستند. علاوه بر اینکه کار آنها تقلید است و تقلید پدرشان را در می‌آورد، برخی از منافع تمدن مادی غرب گیرشان می‌آید و بسیاری از اش گیرشان نمی‌آید، اما همه‌ی زیانهای آنها گیرشان می‌آید.

ویژگیهای کشورهای مقلد تمدن غربی

من نمیخواهم از کشورها اسم بیاورم. بعضی از کشورها هستند که رشد اقتصادی آنها به عنوان یک الگو، در گفتار و نوشتار برخی از روشنفکران ما مطرح میشود. بله، ممکن است آنها به یک صنعتی هم دست پیدا کرده باشند، پیشرفتی هم در زمینه‌ی مادی یا در زمینه‌ی علم و صنعت کرده باشند، اما اولاً مقلدند؛ ذلت تقلید و فرودستی تقلید، روی پیشانی آنها حک شده؛ علاوه‌ی بر این، همه‌ی آسیبهای تمدن کنونی مادی غرب را آنها دارند، ولی اکثر منافعش را ندارند. امروز این تمدن مادی غرب دارد نشان میدهد مشکلاتی را که برای بشریت و برای پیروان خودش به وجود آورده.

توطئه دشمن برای جلوگیری از ایجاد تمدن اسلامی

پس بدون مکتب و بدون ایدئولوژی نمیتوان یک تمدن را به وجود آورد؛ احتیاج به ایمان است. این تمدن دارای علم خواهد بود، دارای صنعت هم خواهد بود، دارای پیشرفت هم خواهد بود؛ و این مکتب، هدایت کننده و اداره کننده‌ی همه‌ی اینها خواهد شد. آن که مکتب توحید را مبنای کار خودش قرار میدهد، آن جامعه‌ای که به دنبال توحید حرکت میکند، همه‌ی این خیراتی را که متوقف بر تمدن سازی است، به دست خواهد آورد؛ یک تمدن بزرگ و عمیق و ریشه‌دار خواهد ساخت و فکر و فرهنگ خودش را در دنیا گسترش خواهد داد. بنابراین، این مطلب اول، که احتیاج به ایمان است. کشاندن جامعه به بی‌ایمانی، یکی از همان توطئه‌هایی است که دشمنان تمدن سازی اسلامی دنبال آن بوده‌اند و الان هم با شدت این را دارند دنبال میکنند.

مبارزه با شعارهای مکتبی در محیطهای روشنفکری

امروز در محیطهای روشنفکری، کسانی هستند با شکل‌های گوناگون، با قد و قواره‌های گوناگون، اینها ما را از شعارهای مکتبی بر حذر میدارند؛ دوران اوج شعارهای مکتبی را که دهه‌ی ۶۰ است، زیر سؤال میبرند؛ امروز هم از تکرار شعارهای مکتبی و شعارهای انقلابی و اسلامی، خودشان واهمه دارند و میخواهند در دل دیگران واهمه بیندازند؛ میگویند آقا، هزینه دارد، دردسر دارد، تحریم دارد، تهدید دارد. نگاه خوشبینانه این است که بگوئیم اینها تاریخ نخوانده‌اند - البته نگاه‌های بدبینانه هم وجود دارد - اینها اگر تاریخ خوانده بودند و اطلاع داشتند از سرگذشت و منشأ و مبدأ تمدنهایی که وجود دارد و همین تمدن مادی غرب که امروز میخواهد دنیا را فتح تصرف کند و این حرف را نمیزدند. باید بگوئیم اینها بی‌اطلاعند، تاریخ نخوانده‌اند.

اسلام الگوی انسان ساز است

جامعه‌ی بدون آرمان، بدون مکتب، بدون ایمان، ممکن است به ثروت برسد، به قدرت برسد، اما آن وقتی هم که به ثروت و قدرت برسد، تازه میشود یک حیوان سیر و قدرتمند - ارزش انسان گرسنه از حیوان سیر بیشتر است - اسلام این را نمیخواهد. اسلام طرفدار انسانی است که هم بر خوردار باشد، هم قدرتمند باشد، و هم شاکر



و بنده‌ی خدا باشد؛ جبهه‌ی عبودیت بر خاک بساید. انسان بودن، قدرتمند بودن و بنده‌ی خدا و عبد خدا بودن؛ این آن چیزی است که اسلام می‌خواهد؛ می‌خواهد انسان بسازد، الگوی انسان‌سازی است.

🌸 نیاز به ایمان، درجه‌ی اول تمدن‌سازی اسلامی

پس در درجه‌ی اول، نیاز تمدن‌سازی اسلامی نوین به ایمان است. این ایمان را ما معتقدین به اسلام، پیدا کرده‌ایم. ایمان ما، ایمان به اسلام است. در اخلاقیات اسلام، در آداب زندگی اسلامی، همه‌ی آنچه را که مورد نیاز ماست، می‌توانیم پیدا کنیم؛ باید اینها را محور بحث و تحقیق خودمان قرار دهیم. ما در فقه اسلامی و حقوق اسلامی زیاد کار کرده‌ایم؛ باید در اخلاق اسلامی و عقل عملی اسلامی هم یک کار پر حجم و با کیفیتی انجام دهیم - حوزه‌ها مسئولیت دارند، دانشوران مسئولیت دارند، محققان و پژوهشگران مسئولیت دارند، دانشگاه مسئولیت دارد - آن را مبنای برنامه‌ریزی‌مان قرار دهیم، آن را در آموزشهای خودمان وارد کنیم؛ این چیزی است که امروز ما به آن احتیاج داریم و باید دنبال کنیم. این مطلب اول و نکته‌ی اول در باب تمدن‌سازی نوین اسلامی و به دست آوردن و رسیدن به این بخش اساسی از تمدن است، که سلوک عملی است.

🌸 اسلام پاسخگوی همه مسائل در سبک زندگی

هیچکدام از این چیزهایی که من فهرست کردم و گفتم، شما نمی‌توانید پیدا کنید که یا به صورت خاص، یا تحت یک عنوان عام، در اسلام به آن پرداخته نشده باشد. انواع سلوک با افرادی که انسان با آنها ارتباط دارد، انواع رفتارهای ما، انواع چیزهایی که در زندگی اجتماعی برای انسان وجود دارد، اینها در اسلام هست؛ در مورد سفر کردن هست، در مورد رفت‌وآمد هست، در مورد سوار شدن و پیاده شدن هست، در مورد پدر و مادر هست، در مورد تعاون هست، در زمینه‌ی رفتار با دوست هست، در زمینه‌ی رفتار با دشمن هست. در همه‌ی چیزها، یا به طور خاص در منابع اسلامی ما موجود است، یا تحت یک عنوان کلی وجود دارد؛ که اهل استنباط و اهل نظر می‌توانند آن چیزی را که مورد نیازشان است، از آن به دست بیاورند و پیدا کنند.

🌸 ۲- پرهیز شدید از تقلید در تمدن‌سازی

نکته‌ی دومی در اینجا وجود دارد و آن این است که ما برای ساختن این بخش از تمدن نوین اسلامی، بشدت باید از تقلید پرهیز کنیم؛ تقلید از آن کسانی که سعی دارند روشهای زندگی و سبک و سلوک زندگی را به ملت‌ها تحمیل کنند. امروز مظهر کامل و تنها مظهر این زورگوئی و تحمیل، تمدن غربی است. نه اینکه ما بنای دشمنی با غرب و ستیزه‌گری با غرب داشته باشیم - این حرف، ناشی از بررسی است - ستیزه‌گری و دشمنی احساساتی نیست. بعضی بمجرد اینکه اسم غرب و تمدن غرب و شیوه‌های غرب و توطئه‌ی غرب و دشمنی غرب می‌آید، حمل میکنند بر غرب ستیزی؛ آقا، شماها با غرب دشمنید. نه، ما با غرب پدر کشتگی آنچنانی نداریم - البته پدر کشتگی داریم! - غرض نداریم. این حرف، بررسی شده است.

فرهنگ مهاجم و نابود کننده غرب

تقلید از غرب برای کشورهای که این تقلید را برای خودشان روا دانستند و عمل کردند، جز ضرر و فاجعه به بار نیاورده؛ حتی آن کشورهای که بظاهر به صنعتی و اختراعی و ثروتی هم رسیدند، اما مقلد بودند. علت این است که فرهنگ غرب، یک فرهنگ مهاجم است. فرهنگ غرب، فرهنگ نابود کننده‌ی فرهنگ‌هاست. هر جا غربی‌ها وارد شدند، فرهنگ‌های بومی را نابود کردند، بنیادهای اجتماعی را از بین بردند؛ تا آنجائی که توانستند، تاریخ ملت‌ها را تغییر دادند، زبان آنها را تغییر دادند، خط آنها را تغییر دادند. هر جا انگلیس‌ها وارد شدند، زبان مردم بومی را تبدیل کردند به انگلیسی؛ اگر زبان رقیبی وجود داشت، آن را از بین بردند. در شبه‌قاره‌ی هند، زبان فارسی چند قرن زبان رسمی بود؛ تمام نوشتجات، مکاتبات دستگاه‌های حکومتی، دولتی، مردم، دانشوران، مدارس عمده، شخصیت‌های برجسته، با زبان فارسی انجام می‌گرفت. انگلیس‌ها آمدند زبان فارسی را با زور در هند ممنوع کردند، زبان انگلیسی را رائج کردند. شبه‌قاره‌ی هند که یکی از کانون‌های زبان فارسی بوده، امروز در آنجا زبان فارسی غریب است؛ اما زبان انگلیسی، زبان دیوانی است؛ مکاتبات دولتی با انگلیسی است، حرف زدن غالب نخبگان‌شان با انگلیسی است - باید انگلیسی حرف بزنند - این تحمیل شده. در همه‌ی کشورهای که انگلیس‌ها در دوران استعمار در آنجا حضور داشتند، این اتفاق افتاده است؛ تحمیل شده است. ما زبان فارسی را بر هیچ‌جا تحمیل نکردیم. زبان فارسی که در هند رائج بود، به وسیله‌ی خود هندی‌ها استقبال شد؛ شخصیت‌های هندی، خودشان به زبان فارسی شعر گفتند. از قرن هفتم و هشتم هجری تا همین زمان اخیر قبل از آمدن انگلیس‌ها، شعری زیادی در هند بودند که به فارسی شعر می‌گفتند؛ مثل امیر خسرو دهلوی، بیدل دهلوی - که اهل دهلی است - و بسیاری از شعرا دیگر. اقبال لاهوری اهل لاهور است، اما شعر فارسی او معروف‌تر از شعر به هر زبان دیگری است. ما مثل انگلیس‌ها که انگلیسی را در هند رائج کردند، زبان فارسی را رائج نکردیم؛ فارسی با میل مردم، با رفت و آمد شاعران و عارفان و عالمان و اینها به طور طبیعی رائج شد؛ اما انگلیس‌ها آمدند مردم را مجبور کردند که باید فارسی حرف نزنند؛ برای فارسی حرف زدن و فارسی نوشتن، مجازات معین کردند.

فرانسوی‌ها هم در کشورهای که تحت استعمار آنها بود، زبان فرانسه را اجباری کردند. یک وقتی یکی از رؤسای کشورهای آفریقای شمالی - که سالها فرانسوی‌ها بر آنها سلطه داشتند - زمان ریاست جمهوری با بنده ملاقات داشت. او با من عربی حرف می‌زد؛ بعد می‌خواست یک جمله‌ای را بگوید، واژه‌ی عربی آن جمله یادش نیامد، بلد نبود. معاونش یا وزیرش همراهش بود، به فرانسه به او گفت که این جمله به عربی چه میشود؟ او هم گفت که بله، این جمله به عربی میشود این. یعنی یک عرب نمیتوانست مقصود خودش را با عربی ادا کند، مجبور بود با فرانسه از رفیقش بپرسد، او هم بگوید که این است! یعنی اینقدر اینها از زبان اصلی خودشان دور مانده بودند. این مسئله را سالها بر اینها تحمیل کردند. پرتهالی‌ها هم همین جور، هلندی‌ها هم همین جور، اسپانیایی‌ها هم همین جور؛ هر جا رفتند، زبان خودشان را تحمیل کردند؛ این میشود فرهنگ مهاجم. بنابراین فرهنگ غرب، مهاجم است.

از بین بردن بنیانهای فرهنگی و اعتقادی توسط غربی‌ها

غربی‌ها آنجائی که توانستند، بنیانهای فرهنگی و اعتقادی را از بین بردند. در مثل کشور ما که استعمار مستقیم وجود نداشت و به برکت مجاهدت یک عده از بزرگان، انگلیس‌ها نتوانستند به طور مستقیم وارد شوند، افرادی را عامل خودشان کردند. اگر قرارداد ۱۲۹۹، یعنی ۱۹۱۹ میلادی - که معروف به قرارداد وثوق الدوله است - در ایران با مقاومت امثال مرحوم مدرس و بعضی از آزادیخواهان دیگر مواجه نمیشد و این قرارداد عملیاتی میشد، استعمار ایران حتمی بود - مثل هند - مردانی نگذاشتند این اتفاق بیفتد. اما آنها به وسیله‌ی عوامل خودشان، با گماشتن رضاخان پهلوی و تقویت او و گذاشتن روشنفکران وابسته‌ی به غرب در کنار او - که باز لازم نیست من اسم بیاورم، دوست ندارم اسم بیاورم - فرهنگ خودشان را بر ما تحمیل کردند. بعضی از وزرا و نخبگان سیاسی دستگاه پهلوی که جنبه‌ی فرهنگی داشتند، اینها عامل غرب بودند برای دگرگون کردن فرهنگ کشورمان؛ و هر چه توانستند، کردند؛ یک مقوله‌اش مسئله‌ی کشف حجاب بود، یک مقوله‌اش فشار بر روحانیون و زدودن حضور روحانیون از کشور بود، و مقولات فراوان دیگری که در دوران رضاخان پهلوی دنبال میشد. فرهنگ غربی، فرهنگ مهاجم است؛ هر جا وارد شود، هویت زدائی میکند؛ هویت ملتها را از بین میبرد. فرهنگ غربی، ذهنهارا، فکرها را مادی میکند، مادی پرورش میدهد؛ هدف زندگی میشود پول و ثروت؛ آرمانهای بلند، آرمانهای معنوی و تعالی روحی از ذهنها زدوده میشود. خصوصیت فرهنگ غربی این است.

عادی سازی گناه از خصوصیات فرهنگ غربی

یکی از خصوصیات فرهنگ غربی، عادی سازی گناه است؛ گناههای جنسی را عادی میکنند. امروز این وضعیت در خود غرب به فضاقت کشیده شده؛ اول در انگلیس، بعد هم در بعضی از کشورهای دیگر و آمریکا. این گناه بزرگ همجنس‌بازی شده یک ارزش! به فلان سیاستمدار اعتراض میکنند که چرا او با همجنس‌بازی مخالف است، یا با همجنس‌بازها مخالف است! ببینید انحطاط اخلاقی به کجا میرسد. این، فرهنگ غربی است. همچنین فروپاشی خانواده، گسترش مشروبات الکلی، گسترش مواد مخدر.

توسعه مواد مخدر در کشور توسط انگلیسی‌ها

من سالها پیش - در دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ - در منطقه‌ی جنوب خراسان، بزرگان و افراد صاحب فکر و پیرمردهایی را دیدم که یادشان بود که انگلیس‌ها چگونه تریاک را با شیوه‌های مخصوصی در بین مردم رائج میکردند؛ و آلا مردم تریاک کشیدن بلد نبودند؛ این چیزها وجود نداشت. این افراد یادشان بود، سراغ میدادند و خصوصیاتش را میگفتند. با همین روشها بود که مواد مخدر بتدریج در داخل کشور توسعه پیدا کرد. فرهنگ غربی اینجوری است.

باطن فرهنگ غربی

فرهنگ غربی فقط هواپیما و وسائل آسایش زندگی و وسائل سرعت و سهولت نیست؛ اینها ظواهر فرهنگ غربی است، که تعیین کننده نیست؛ باطن فرهنگ غربی عبارت است از همان سبک زندگی مادی شهوت‌آلود گناه‌آلود هویت‌زدا و ضد معنویت و دشمن معنویت. شرط رسیدن به تمدن اسلامی نوین در درجه‌ی اول این است که از تقلید غربی پرهیز شود. ما متأسفانه در طول سالهای متمادی، یک چیزهائی را عادت کرده‌ایم تقلید کنیم.

کار تدریجی در اصلاح سبک زندگی

بنده طرفدار این نیستیم که حالا در مورد لباس، در مورد مسکن، در مورد سایر چیزها، یکباره یک حرکت جمعی و عمومی انجام بگیرد؛ نه، این کارها باید بتدریج انجام بگیرد؛ دستوری هم نیست؛ اینها فرهنگ‌سازی لازم دارد. همان طور که گفتیم، کار نخبگان است، کار فرهنگ‌سازان است، و شما جوانها باید خودتان را برای این آماده کنید؛ این، رسالت اصلی است.

ضرورت پیشرفت در سبک زندگی

ما از علم ترویج میکنیم، از صنعت ترویج میکنیم، از اختراع و نوآوری ترویج میکنیم، هر مبتکری و هر ابتکاری را با احترام تمام بر روی چشم مینشانیم - این به جای خود محفوظ - اما همان طور که گفتیم، اصل قضیه جای دیگر است؛ اصل قضیه، درست کردن سبک زندگی است، رفتار اجتماعی است، اخلاق عمومی است، فرهنگ زندگی است؛ باید در این بخش، ما پیش برویم؛ باید تلاش کنیم. تمدن نوین اسلامی که ما مدعی‌اش هستیم و دنبالش هستیم و انقلاب اسلامی میخواهد آن را به وجود بیاورد، بدون این بخش تحقق پیدا نخواهد کرد. اگر آن تمدن به وجود آمد، آن وقت ملت ایران در اوج عزت است؛ ثروت هم دنبالش هست، رفاه هم دنبالش هست، امنیت هم دنبالش هست، عزت بین‌المللی هم دنبالش هست؛ همه چیز با او خواهد بود، همراه با معنویت.

استفاده غربیها از هنر برای تسلط بر ملت

یکی از نکاتی که باید در مواجهه‌ی با دنیای غرب کاملاً به آن توجه داشت، عامل و ابزار هنری است که در اختیار غربی‌هاست. اینها از هنر حداکثر استفاده را کرده‌اند برای ترویج این فرهنگ غلط و منحط و هویت‌سوز؛ بخصوص از هنرهای نمایشی، بخصوص از سینما حداکثر استفاده را کرده‌اند. اینها به صورت پروژه‌های یک ملت را تحت مطالعه قرار میدهند، نقاط ضعفش را پیدا میکنند، از روان‌شناس و جامعه‌شناس و مورخ و هنرمند و اینها استفاده میکنند، راههای تسلط بر این ملت را پیدا میکنند؛ بعد به فیلمساز، به فلان بنگاه هنری در هالیوود سفارش میکنند که بسازد و میسازد. بسیاری از فیلمهائی که برای ماها و برای کشورهای نظیر ما میسازند، از این قبیل است. من از فیلمهای داخل خود آمریکا خبری ندارم؛ اما آنچه که برای ملتهای دیگر میسازند، جنبه‌ی تهاجم

دارد.

عوض کردن ذائقه‌ها و سلیقه‌ها توسط غربی‌ها

چند سال پیش از این در خبرها بود که در بعضی از کشورهای بزرگ اروپائی تصمیم گرفته شد که با فیلم‌های آمریکائی مقابله شود. آنها مسلمان نیستند، اما آنها هم احساس خطر میکردند؛ آنها هم احساس تهاجم میکردند. نسبت به کشورهای اسلامی البته بیشتر، و در مورد کشور انقلابی ما هم به طور ویژه؛ نگاه میکنند، خصوصیات را میسنجند، وضعیت را میسنجند، فیلم را بر اساس آن میسازند، خبر را بر اساس آن تنظیم میکنند، رسانه را بر اساس آن شکل میدهند و میفرستند فضا. باید به اینها توجه داشت. سلیقه‌سازی میکنند، فرهنگ‌سازی میکنند؛ بعد از آنکه سلیقه‌ها را عوض کردند، ذائقه‌ها را عوض کردند، آن وقت اگر احتیاج به زر و زور بود، دلارها را وارد میکند، نیروهای نظامی و ژنرالها را وارد میکنند. این، شیوه‌ی حرکت غربی‌هاست؛ باید مراقب بود. باید همه احساس کنند که مسئولیت ایجاد تمدن اسلامی نوین بر دوش آنهاست؛ و یکی از حدود و ثغور این کار، مواجهه‌ی با تمدن غرب است، به صورتی که تقلید از آن انجام نگیرد.

مواظب سکولاریسم پنهان باشید

در پایان، من یک نکته را هم اضافه کنم: بحث امروز ما آغاز یک بحث است؛ در این زمینه‌ها باز هم حرف خواهیم زد. انتظار داریم اهل فکر و اهل نظر در مراکز که میتوانند و اهلیت و صلاحیت این کار را دارند، در این زمینه‌ها کار کنند، فکر کنند، مطالعه کنند؛ بتوانیم پیش برویم. مراقب باشیم دچار سطحی‌گری و ظاهرگرایی نشویم، دچار تحجر نشویم - این یک طرف قضیه است - دچار سکولاریسم پنهان هم نشویم. گاهی اوقات در ظاهر، تبلیغات، تبلیغات دینی است؛ حرف، حرف دینی است؛ شعار، شعار دینی است؛ اما در باطن، سکولاریسم است؛ جدائی دین از زندگی است؛ آنچه که بر زبان جاری میشود، در برنامه‌ریزی‌ها و در عمل دخالتی ندارد. ادعا میکنیم، حرف میزنیم، شعار میدهیم؛ اما وقتی پای عمل به میان می‌آید، از آنچه که شعار دادیم، خبری نیست.

همت برای رسیدن به تمدن اسلامی

انقلاب اسلامی تواناست. آن قدرتی و ظرفیتی و انرژی متراکمی که در انقلاب اسلامی وجود دارد، این توانائی را دارد که همه‌ی این موانعی را که من گفتم و بسیاری‌اش را هم نگفتم، از سر راه بردارد و آن تمدن ممتاز برجسته‌ی متعالی باشکوه اسلامی را جلوی چشم همه‌ی دنیا برقرار کند؛ و این در زمان شما خواهد بود، ان شاء الله به دست شما خواهد بود، با همت شما خواهد بود. هر چه میتوانید، خودتان را از لحاظ علم و عمل و تزکیه و تقویت روح و تقویت جسم - همان طوری که بارها عرض شده - آماده کنید و ان شاء الله این بار سنگین را به دوش بگیرید.

قرار دادن سبک زندگی منطبق با قرآن

- مأنوس شدن مردم با قرآن به برکت انقلاب اسلامی
- گرفتن معیار امت مؤمن و مسلم از قرآن
- تبعیت از داوری خرد و عقل انسانی، معیار قرآنی
- حاکم کردن هدایت قرآنی در زندگی
- برقرار کردن ارتباط با قرآن توسط همه آحاد جامعه

قراردادن سبک زندگی منطبق با قرآن *

✎ مأنوس شدن مردم با قرآن به برکت انقلاب اسلامی

خدای متعال را شاکریم که ما را با قرآن مأنوس کرد. جامعه‌ی مسلمان ما تا قبل از سالهای پیروزی انقلاب، با اینکه علاقه‌مند به قرآن بود، عاشق قرآن بود، اما مأنوس با قرآن نبود. این هم از برکات انقلاب است که جوانهای ما، صاحبان صوت و ذوق و هنر تلاوت و استعداد و آمادگی برای فراگیری، بحمدالله در این میدان وارد شدند و پیشرفت کردند. ولی اینها مقدمه است؛ مقدمه‌ی برای فهم قرآن و تخلق به اخلاق قرآن. یک مسئله، مسئله‌ی احترام ظاهری و پاسداشتن از حرمت قرآن است به معنای الفاظ قرآن، اصوات قرآنی؛ این در جای خود چیز محترم و مهمی است. مسئله‌ی بالاتر، تخلق به اخلاق قرآنی است؛ سبک زندگی را منطبق با قرآن قرار دادن.

✎ گرفتن معیار امت مؤمن و مسلم از قرآن

یکی از عیوب ما و جوامع ما در طول زمان این بوده است که گاهی فرهنگ خود را متأثر می‌کردیم از فرهنگ بیگانگان. کسانی این را در میان جامعه‌ی ما و کشور ما بعمد ترویج کردند؛ ما را سوق دادند به سمت زندگی کسانی که دل و جانشان خالی بود از نور معنویت؛ در سبک زندگی، در کیفیت پوشش، در کیفیت راه رفتن، در کیفیت معاشرت‌ها و ارتباطات اجتماعی. اگر هم کسی به آنها اعتراض کرد، گفتند که دنیا امروز اینجوری است. در حالی که قرآن به ما می‌آموزد: «و ان تطع اکثر من فی الأرض یضلّوک عن سبیل الله ان یتبعون الا الظنّ و ان هم الا یخرسون». آنچه که انسان جا دارد آن را فرا بگیرد و اگر لازم بود،

از آن تقلید کند، عبارت است از طریق هدایت؛ «صراط الذین انعمت علیهم»^۲؛ از خدای متعال میخواهیم که ما را هدایت کند به راه کسانی که به نعمت الهی واصل و نائل شده‌اند؛ این است که باید از آن تبعیت و پیروی کرد. اما اینکه حالا اکثریت مردم دنیا اینجور حرف میزنند، اینجور حرکت میکنند، اینجور رفتار میکنند، ما باید عقل خودمان را، دین خودمان را، هدایت الهی را معیار قرار دهیم برای رد و قبول امت مؤمن و مسلم آن امت و ملتی است که معیار را از قرآن میگیرد، از هدایت الهی میگیرد؛ این میشود معیار.

تبعت از داوری خرد و عقل انسانی، معیار قرآنی

یکی از چیزهایی که قرآن و هدایت الهی به ما تعلیم داده است، تبعیت از داوری خرد و عقل انسانی است؛ این هم قرآنی است. یعنی پیروی از آنچه که عقل سلیم به آن حکم کند و قضاوت عقل پشت سر آن باشد، این هم یک امر قرآنی است، این هم امر دینی است؛ اینها شد معیار. آنچه که بندگان برگزیده‌ی خدا، معصومین عندالله به ما یاد دادند، این میشود معیار؛ معیار اینها است. اینکه حالا مردم کشورهای غربی، مردم مادی، مردم فلان بخش از دنیا، در رفتارشان، در اعمالشان، در مسائل زندگی شان، در ارتباطاتشان، در تشکیل خانواده، اینجور عمل میکنند، ما هم باید اینجور عمل کنیم، این خطا است.

حاکم کردن هدایت قرآنی در زندگی

هدایت قرآن را باید در زندگی خود حاکم کرد. ما بحمدالله هم قرآن را داریم، هم کلمات اهل بیت (علیهم‌السلام) را داریم؛ که «آتی تارک فیکم الثقلین» یا «آتی تارک فیکم الثقلین»؛^۳ دو چیز گرانبها را در بین شما گذاشتم. هر دو بحمدالله در اختیار ما است؛ باید از اینها استفاده کنیم، جامعه را بر اساس اینها شکل دهیم. این جلسه‌ی قرآن، این آموزش قرآن، این تجوید قرآن، این حُسن تلاوت قرآن با نغمه‌های خوب، با صدای خوب، همه مقدمه برای این است. این را به چشم ذی‌المقدمه نگاه نکنیم، این مقدمه است؛ از اینجا باید وارد شد و با قرآن انس گرفت.

برقرار کردن ارتباط با قرآن توسط همه آحاد جامعه

بحمدالله امروز جامعه‌ی ما با قرآن مأنوس شده‌اند. البته ما به این قانع نیستیم؛ ما معتقدیم همه‌ی آحاد جامعه باید با قرآن ارتباط برقرار کنند، بتوانند قرآن را بخوانند، بتوانند قرآن را بفهمند، بتوانند در قرآن تدبر کنند. آنچه که ما را به حقایق نورانی میرساند، تدبر در قرآن است؛ و این حفظ قرآن که بحمدالله امروز در بین شما جوانها، در بین جوانهای کشور، در سرتاسر کشور رواج پیدا کرده است، یک مقدمه‌ی خوبی است برای تدبر. یعنی حفظ و تکرار و انس با آیات کریمه‌ی قرآن و پی‌درپی آیات الهی را مورد توجه قرار دادن، موجب میشود که انسان بتواند در قرآن تدبر کند.

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹